

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو العليم

سالک آگاه

جلد اول

بیانات

حضرت علامہ آیة الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی
قدس سرہ

پیرامون علم و علماء

مقدمہ و تعلیقات

سید محمد محسن حسینی طهرانی

قال أمير المؤمنين عليه السلام:

«العالم مصباحُ الله في أرضه، فمن أراد الله به خيراً اقتبس منه.»

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«عالم چراغ فروزان خداوند در زمین است، لذا کسی را که پروردگار برایش خیری خواسته باشد، به دامان عالمی چنگ زده و از نور وجود او بهره می برد.»

شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۲۶

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات
سالک آگاه (۱)

صفحه	عنوان
۲۰ - ۱۵	مقدمه
	مجلس اوّل:
	تعظیم بزرگان و نقد محترمانه
۴۱ - ۲۱	
۲۳	کتاب مصباح الشریعه و انتساب مطالب آن به امام صادق علیه السلام
۲۵	سرگذشت فضیل بن عیاض
۲۵	عبادت فضیل در زمان راهزنی
۲۷	توبه فضیل
۲۸	مسلمان شدن یهودی به جهت توبه فضیل
۲۹	موعظه فضیل به هارون و وزیرش
۳۲	توبه بشر حافی
۳۳	سهو شهید ثانی و تعدی صاحب روضات الجنّات به ایشان
۳۴	اشکالی بر صاحب روضات الجنّات
۳۵	فراموشی استاد شرح لمعه، به سبب بی ادبی به شهید ثانی
۳۷	هر کلامی غیر از کلام معصوم قابل ردّ و نقد است اما محترمانه

- تأثیر اختلاف افراد و شرائط و جریانات در کیفیت اوامر و نواهی (ت) ۳۷
- رعایت ادب و احترام به بزرگان دین، علت وصول بسیاری از بزرگان به مقامات عالیه ۳۹
- احترام مرحوم قاضی نسبت به عمامه ۴۰
- احترام مرحوم قاضی به فرزندان خود به جهت انتساب آنها به رسول الله ۴۰
- احترام مرحوم قاضی به حرم سیدالشهداء علیه السلام و زوار آن حضرت ۴۱

مجلس دوم:

علل زوال حوزه نجف

۷۹ - ۴۳

- وظیفه عالم دینی در آیات قرآن ۴۵
- عالم نباید مردم را به سوی خود دعوت کند ۴۶
- روایاتی در فضیلت علما ۴۶
- روایت شفیعان روز قیامت ۴۶
- روایت «وَزَّنَ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ بَدْمَاءَ الشَّهَدَاءِ» ۴۷
- سند روایت «مِدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشَّهَدَاءِ» از طریق مرحوم علامه طهرانی ۴۷
- روایت «علمای امت من مثل انبیای بنی اسرائیل اند» ۴۸
- روایت «کراهت تعظیم نمودن غیر علما» ۴۸
- استدراج عالمی نجف دیده و قیاس آن با عارفی شوریده (ت) ۴۹
- عبارت مرحوم مجلسی راجع به مقدس اردبیلی رضوان الله علیهما ۵۴
- خطر غرور ناشی از علم ۵۵
- تغییر نعمت‌های الهی به واسطه تغییر صفات نفسانی ۵۹
- زحمات علامه حلّی برای حفظ شریعت ۶۱
- شیخ انصاری در مسائل حکمی افراد را به ملاء هادی سبزواری ارجاع می‌دادند ۶۱
- داستان مرجعیت میرزا محمدحسن شیرازی (ت) ۶۱
- داستان مراجعه شیخ محمد بهاری جهت تقلید از میرزا محمدتقی شیرازی رضوان الله علیهما (ت) ۶۳
- تعطیلی دروس حکمت و فلسفه و عرفان در حوزه‌ها ۶۴
- قدغن بودن عرفان، یعنی قدغن بودن نام امیرالمؤمنین ۶۵
- احوالات حوزه نجف و تأسف مرحوم علامه ۶۵

- عواملی که باعث شد نتوانند علامه طهرانی را از نجف بیرون کنند ۶۷
- مضیقه‌ها و اتهاماتی که مرحوم قاضی و علامه طباطبائی و امثالهم تحمل کردند ۶۸
- «الظَّالِمُ سَيِّفِي، أَنْتَقِمُ بِهِ وَأَنْتَقِمُ مِنْهُ» ۶۹
- اخبار علامه طهرانی از ایجاد حوزه مرضی امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف ۷۰
- باید حفظ شریعت کرد نه حفظ شخصیت و مقام ۷۲
- وجوب حرکت طلاب علوم دینی بر اساس علم و عمل ۷۳
- تغییر و تحوّل روش درس حوزه توسط استعمار ۷۵
- غرب زدگی برخی از اساتید فلسفه ۷۸

مجلس سوّم:

مفاسد علمای سوء و حرمت تبعیت از آنها

۸۱ - ۱۱۲

- ولادت امام حسن عسکری علیه السلام ۸۳
- جوّ حاکم در زمان امام حسن عسکری علیه السلام ۸۳
- عدم دسترسی شیعیان به آن حضرت ۸۴
- صفات امام حسن عسکری علیه السلام ۸۵
- بعثتی راجع به منبر ۸۶
- علامه طهرانی: «من خودم خیلی محتاج هستم به اینکه موعظه بشنوم!» ۸۷
- خصوصیات و ویژگی‌های منبر و خطابه (ت) ۸۷
- حدیث امام حسن عسکری علیه السلام راجع به علما ۹۱
- لزوم وجود نور الهی در دل مجتهد صاحب فتوا ۹۲
- در معانی اُمّی و امانی ۹۳
- تکذیب نبوت پیغمبر و امامت امیرالمؤمنین توسط علمای یهود ۹۴
- بقای ریاست بر مردم و رهایی از اطاعت پیغمبر و امیرالمؤمنین، علت انکار علمای یهود ۹۶
- در معنای ویل ۹۸
- علت ذمّ پروردگار نسبت به عوام یهود به خاطر پیروی از علمایشان ۹۹
- حرمت تبعیت از علمای سوء و فاسق ۱۰۰
- مذمّت عوام امت پیغمبر در تبعیت از علمای سوء ۱۰۳

- اختلاف مراتب علما ۱۰۵
- اقسام افرادی که از ائمه کسب علم کرده‌اند ۱۰۵
- ضرر علمای منافق صفت بر شیعیان، از لشکر یزید بر امام حسین علیه السلام، بیشتر است ۱۰۶
- کیفیت هدایت و دستگیری خداوند از طالب واقعی راه حق ۱۰۸
- صفات بدترین علمای امت ۱۰۹
- بعد از ائمه، علمای صالح بهترین افراد روی زمین‌اند ۱۱۰
- علمای فاسد شرار خلق خدا هستند ۱۱۰

مجلس چهارم:

لزوم اسوه قرار دادن رسول الله و احیای سنت‌های اسلامی

۱۱۳ - ۱۲۴

- لزوم تبعیت از سنت رسول خدا در تمام شئون ظاهری و باطنی ۱۱۵
- توطئه دشمنان اسلام بعد از سقوط عثمانی ۱۱۵
- وزیر خارجه انگلستان: «باید قرآن را از میان مسلمین کنار زد!» ۱۱۷
- حمله به قانون اسلام و قرآن توسط فراماسونری‌های ایران ۱۱۸
- در زمان رضاشاه فقط چهارده نفر عمامه داشتند ۱۱۸
- حربه ملیت و ملی‌گرایی برای مقابله با قرآن و اسلام ۱۱۹
- از بین رفتن جامع الأزهر به دست فراماسونری‌های مصر ۱۲۰
- مقصود از وحدت حوزه و دانشگاه ۱۲۱
- علامه طباطبائی و آیه الله بروجردی طالب حقیقی علم هستند ۱۲۲
- لزوم حفظ لباس طلاب ۱۲۳

مجلس پنجم:

انهدام ارزش‌های اسلامی تحت عنوان تمدن و پیشرفت

۱۲۵ - ۱۴۸

- روایتی عجیب از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راجع به کسب علم ۱۲۷
- علم نور است و روشن کننده عمل ۱۲۸
- الآن فقط شیعه در دنیا مورد تهاجم است، چون می‌گوید: حق! ۱۲۹

۱۲۹	عدم ترس استعمار از دُول اسلامی غیر شیعه
۱۳۰	ما با اعمال خودمان امام زمان را کنار زده‌ایم
۱۳۱	لزوم رواج لغات قرآن در زندگی مسلمانان
۱۳۲	فرهنگستان رضاخان شروع کرد به تغییر لغات عربی به فارسی
۱۳۳	ماه‌های اسلامی طبق آیه قرآن، دوازده ماه قمری است
۱۳۳	اعتراض مرحوم مدرس به تبدیل ماه‌ها و سال‌های قمری به شمسی در مجلس
۱۳۴	آنجایی ماه‌های قمری را تغییر دادند که حکم به اعدام شیخ فضل‌الله کردند
۱۳۶	نامه ادوارد براون به آخوند خراسانی
۱۳۶	شهادت مدرس در بیست و هفتم ماه رمضان با زبان روزه
۱۳۹	سرقت دین و قرآن و ناموس شیعیان به عنوان تمدن و پیشرفت و فرهنگ ملی
۱۴۰	بخشی از مقاله علی دشتی راجع به فردوسی
۱۴۱	ملیت ایرانی و عرب و عجم در منطق قرآن معنی ندارد
۱۴۲	مصاحبه با مجسمه فردوسی و بیگانه دانستن اسلام
۱۴۳	توطئه دشمنان اسلام بر عقیم کردن مسلمین
۱۴۶	عدم بقاء حکم مجتهد میّت
۱۴۶	شریعتی: «همانند انقلاب پروتستان باید انقلابی در اسلام بشود!»
۱۴۷	نباید فریب خنده دشمن را خورد

مجلس ششم:

عید غدیر، عید ولایت و مقام علم امیرالمؤمنین علیه السلام

۱۷۹ - ۱۴۹

۱۵۲	عید غدیر، عید علم است
۱۵۴	عید غدیر، عید معرفتی حق
۱۵۵	فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام از زبان احمد بن حنبل و شافعی
۱۵۷	حذف «حیّ علی خیر العمل» از اذان توسط عمر
۱۵۹	عید غدیر، عید معرفتی ولایت
۱۶۱	عدم قدرت هر کس غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام در تحمل ولایت
۱۶۳	اعلان ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام از اوائل بعثت

- ۱۶۴ استشهاد رسول خدا به قرآن در ولایت بر مؤمنین
- ۱۶۵ کیفیت معرفی امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر خم
- ۱۶۷ سرنوشت غم‌انگیز مالک بن نویره به علت امتناع از ادای زکات به غاصب خلافت
بیعت گرفتن رسول خدا از حاضرین در غدیر خم جهت ولایت امیرالمؤمنین علیهما الصلوة
و السلام ۱۶۹
- ۱۷۰ نعمت ولایت، بالاترین نعمت‌ها
- ۱۷۱ تفسیر آیه «تَفَسَّحُوا فِي الْمَجْلِسِ»
- ۱۷۲ آداب زیارت مراقد مشرفه (ت)
- ۱۷۴ وابستگی رفعت مقام به علم و تقوا
- ۱۷۴ علم ظاهر و علم باطن
- ۱۷۵ علامه طهرانی: یکی از علائم صحت صراط ما میل دوستان ما به علم است
- ۱۷۷ بین کسب علم با دیگر کارها فرق است از زمین تا آسمان
- ۱۷۸ مراسم عمامه‌گذاری یکی از رفقا و چگونگی میل او به معارف اسلامی
- فهارس عامه ۲۱۶ - ۱۸۱

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و الصلاة على خيرة الله في العالمين محمد و آله الطاهرين
و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

نوشتار پیشرو مجموعه‌ای است از چند سخنرانی مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - در مسائل مختلف، از قبیل فضیلت و حرمت علم و متابعت از علم و احترام به علما و رعایت ادب و موازین عشرت با آنان و پیروی از سنت سلف صالح در حفظ و حراست از کیان شریعت و... که به همت دوستان و اعزّه در مجمع تحقیق آثار علامه طهرانی - قدس سره - تدوین و برای نشر آماده شده است، و الحق می‌توان گفت که مطالب آن از زمره کلیدی‌ترین مبانی و آموزه‌های سازنده و راهبردی می‌باشد که علاوه بر عمق و دقت مطالب، از حلاوت و ملاححت خاصی برخوردار است، و همان‌گونه که از جان بیرون آمده است بر جان نیز می‌نشیند.

مرحوم علامه طهرانی در این بیانات با درکی عمیق و تجربه‌ای گران‌سنگ از دوران تحصیل در حوزه‌های علمیه قم و نجف و ملاقات با اساتید مبرز و شاخص حوزوی و برخورد با افکار و گرایش‌های متفاوت و چه بسا انحرافی و به‌کارگیری قدرت فهم و تشخیص، راه خود را از میان این همه بی‌راهه و کج‌روی‌ها جدا نمود

و بر صراط مستقیم و منهج قویم تشییع و مکتب اهل بیت عصمت سلام الله علیهم اجمعین ثابت و پایدار بماند، و از طعنه طاعنان و بی‌مهری نامهرورزان نهراسید و به درس و بحث و اشتغال به تزکیه و تربیت در خدمت بزرگان و اساطین سیر و سلوک مشغول بود تا به یمن پروردگار و دستگیری والیان امر و لطف عمیم حضرت حق موفق شد که در دروس رسمی و حوزوی به رتبه اولای از اعلیٰ و اولویٰ نائل گردد و در عرصه سیر و سلوک به اقصیٰ مراتب یقین و شهود و کشف سبحات ذات لایزال مفتخر آید؛ آری: ﴿لِمَثَلٍ هَذَا فَلَیَعْمَلِ الْعَمَلُونَ﴾^۱ ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾^۲ و با دو بال علم و عمل، به مقصود و غایت از حیات دنیوی برسد و حقایق را نه با دیده شک و حدس و تخمین، بلکه با چشم و جان و ضمیر منور به نورالله و قلب مطمئن به کشف واقع دریابد و همان‌گونه که هست به بیان و بنان خویش منتقل نماید.

مرحوم علامه طهرانی می‌فرمود:

علت مخالفت بسیاری از افراد در حوزه با بنده این بود که من می‌خواستم فهم پیدا کنم ولی آنان نمی‌خواستند؛ من می‌خواستم از دایره تقلید و متابعت طوطی‌صفتانه خارج شوم و دیگران می‌خواستند ما همین‌طور بمانیم؛ من می‌خواستم عقل خود را به کار اندازم و حقایق را با نعمت و فیض خدادادی درک کنم و سایرین را این طرز عمل خوش نمی‌آمد؛ من می‌خواستم روی پای خود بایستم و خود سرنوشت خویش را رقم بزنم و به آنچه یقین حاصل نموده‌ام پایبند باشم، ولی بقیه می‌خواستند ساکت و خموش و نفهم و منحط باقی بمانم؛ من می‌خواستم به واسطه اطلاع و اشراف بر علوم آل محمد به خدا برسم و حقایق بر من منکشف گردد، ولی دیگران می‌خواستند سر در لاک خویش فرو برم و به همین درس و بحث

۱. سوره صافات (۳۷) آیه ۶۱.

۲. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۸.

ظاهری بپردازم و در مجالس لهو و لعب و غیبت و گناه و غیره شرکت کنم، و به اموری که باعث آبروریزی و باز شدن دست فریب و مکر مکاران است نپردازم؛ من می‌خواستم با قدم گذاردن در سیر و سلوک الهی و حشر و نشر با اولیا و صالحین به سرمنزل عشق و یقین فائض شوم، ولی آقایان به انحاء و سایل در ردع و منع و ایجاد موانع و توصیه به دوری گزیدن افراد از من و قطع ارتباط، متمسک می‌شدند. خلاصه کلام اینکه من می‌خواستم آدم شوم و افراد نمی‌خواستند و مایل بودند ... بمانیم.^۱

خواننده محترم در این نوشتار به شمه‌ای از آنچه گذشت برمی‌خورد و ممکن است تا حدودی در تعجب و ناباوری واقع گردد، ولی قلم و زبان مرحوم علامه جز حق و واقع چیزی نمی‌گفت و جز سخن به صدق و راست، مطلبی بیان نمی‌نمود. و بدین لحاظ می‌توان روی کلمه کلمه این مطالب حساب کرد و با دقت و تأمل بررسی نمود و بدان عمل کرد و سرمشق حیات دنیوی و تحصیل سعادت اخروی ساخت.

این قلم امروزه مشاهده می‌کند که تمامی آنچه که ایشان در این سخنان مورد توجه و مذاقه قرار داده‌اند، مع‌الأسف در میان افراد مختلف و عرصه‌های گوناگون بعینه رایج و دارج است بدون ذره‌ای نقصان و کاستی؛ گویا این مسئله ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است که در هر برهه و زمانی باید خود را ظاهر و آشکار سازد و عده‌ای را به سوی خود جذب و جلب نماید.

مرحوم علامه طهرانی در این سخنان، راه و رسم گذران حیات را برای ما تشریح کرده‌اند و نتیجه تجربه زندگی علمی و اجتماعی و سلوکی خود را توضیح داده‌اند و حقیقت این دنیای دنی را بنمایاندند و سمت و سوی فلاح و سعادت ابدی و اخروی را ظاهر ساختند و ما را بدان سوی فراخواندند و اعتباریات و راه‌های مجاز و تخیل و توهم را به خوبی روشن ساختند و به همان سفره‌ای که خواص از

۱. رجوع شود به ص ۶۶.

محارم حریم قدس را دعوت می‌کنند ما را دعوت نمودند، و از همان اطعمه‌ای که در شأنش آمده است: «و مَوَائِدِ الْمُسْتَطْعِمِينَ مُعَدَّةً»^۱ برای ما مهیا ساختند؛ و اینک این گوی و این میدان، بسم الله!

بنابراین خواننده گرامی در قرائت این عبارات نباید چنین تصور کند که این جملات مانند جملات سایر افراد است - که یقیناً تیشان توهماتش بیش نیست، چه رسد به حدسیات و تخمین‌هایشان - و باید روی تک‌تک از عبارات تأمل نماید و پس از آن، توفیق عمل و اقتدا به روش و رفتار آن بزرگواران را پیدا نماید.

از خداوند توفیق سداد و صلاح و تأسی به سیره اولیای صالحین را خواستارم.

بیست و پنجم جمادی الأولى ۱۴۳۴ هجری قمری

قم المقدسة

سید محمد محسن حسینی طهرانی

۱. الإقبال، ص ۴۷۰؛ مفاتیح الجنان، فقره‌ای از زیارت «امین الله».

مجلس اول:

تعظیم بزرگان و نقد محترمانه

جمعه ۱۳ شوال ۱۴۰۹ ه.ق، مشهد مقدس

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

فُضَيْلُ بْنُ عِيَاضٍ از شاگردان خاص و اصحاب سرِّ حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است که همه - اعم از شیعه و سنی - او را به وثاقت و عدالت قبول دارند، و جای تردید نیست.

نظر مرحوم حاج میرزا حسین نوری در خاتمه مستدرک این است که کتاب مصباح الشریعة برای فُضَيْلِ بْنِ عِيَاضٍ است؛^۱ نه فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ.^۲ فُضَيْلُ بْنُ عِيَاضٍ - به کسر عین - که صاحب کتاب مصباح الشریعة است، شاهد سخن ما است. در کتاب مصباح الشریعة «قَالَ الصَّادِقُ» زیاد آمده است، بلکه اصلاً هر کس کتاب مصباح الشریعة را نگاه کند، می گوید همه اش از حضرت

۱. خاتمة المستدرک، ج ۱، ص ۲۱۵.

۲. فُضَيْلُ بْنُ يَسَارٍ شخص دیگری است از اهل مکه و از اصحاب حضرت صادق، که او هم از روات و موثقیین معروف است. (علامه طهرانی، قدس سره)

صادق علیه السلام است؛ قال الصادق، قال الصادق است؛ یعنی شخصِ ناقل، بلاواسطه از خود حضرت نقل می‌کند.

مرحوم سید بن طاووس، شهید ثانی و کفعمی هم یکسره می‌گویند: «کتاب از حضرت صادق است.»^۱

ولی بعضی از مطالب در آن هست که با فرمایشات حضرت صادق نمی‌سازد؛ مثلاً در بین مطالبی که از حضرت صادق نقل می‌کند می‌گوید: «سفیان ثوری هم در اینجا چنین مطلبی گفته است.» سفیان ثوری در زمان حضرت صادق علیه السلام و از بزرگان متصوّفه بوده و با حضرت هم ارتباط نداشته است، و شیعیان اصلاً از سفیان ثوری نقل نمی‌کنند و حرف‌های او را حجّت نمی‌دانند. لذا آمدن حرف‌های سفیان در میان کلام حضرت صادق، این را می‌رساند که نمی‌شود گفت همه این کلام از حضرت صادق علیه السلام است.

و هم‌چنین از این‌گونه شواهد هست که نمی‌شود به طور قطع تمام کتاب را یکسره به حضرت صادق علیه السلام نسبت داد.

ولی از طرفی چون فضیل بن عیاض راوی روایت است و اینکه کتابی داشته است از حضرت صادق علیه السلام، معروف و مشهور است؛ و از طرف دیگر مطالب کتاب مصباح الشریعة خیلی عالی است و سطح مطالب آن بالاست - ظاهراً صد باب است، و در هر بابی از توکل و تسلیم و نیت و طهارت و اراده و سجود و رکوع و قرآن و ... هر کدام را مفصّل شرح می‌دهد و اسرارش را بیان می‌کند - لذا

۱. رجوع شود به *الأمان من أخطار الأسفار والأزمان*، ص ۷۸؛ *خاتمة المستدرک*، ج ۱، ص ۱۹۴؛ *منیة المرید*، ص ۱۷۲ بعد از نقل چند روایت از مصباح الشریعة می‌فرماید: «هذا كلّ من کلام الصادق علیه السلام»؛ *روضه المتّقین*، ج ۱۳، ص ۲۰۱: «و عليك بکتاب مصباح الشریعة، رواه الشّهِيد الثّانی - رضی الله عنه - بأسانیده عن الصادق علیه السلام، و متنه يدلّ علی صحّته»؛ *ولایت فقیه*، ج ۳، ص ۱۴.

من حیث المجموع مرحوم حاج میرزا حسین نوری بعد از بحث‌های مفصّلی که در خاتمه مستدرک دارد، نتیجه می‌گیرد:

این کتاب برای فضیل بن عیاض است که از مجالس و مواعظ حضرت استفاده کرده و جمع آوری نموده است. و اگر احیاناً در آنجا به مطلبی برخورد کردیم که با کلام خود حضرت منافات داشت، قابل تأویل است؛ یعنی باید بگوییم که آن مطلب از خودش است، یا مثلاً: قَالَ السُّفْيَانُ الثَّوْرِي، یعنی در اینجا در میان مطالبی که از حضرت بیان می‌نموده، خودش این را هم اضافه کرده است. و اما اینکه او این کتاب را از نزد خودش آورده باشد، یا از پیش خودش جعل کرده و به حضرت نسبت داده باشد، هیچ این احتمال درباره او نمی‌رود. فضیل بن عیاض مرد موثق و ثقة و از اولیای خدا بود و اینکه انسان کتابی از پیش خودش جعل کند و بعد به حضرت صادق نسبت بدهد، این افتراء و دروغ است؛ و حرام است! و کسی درباره او اصلاً چنین احتمالی نداده است.^۱

علی کلّ تقدیر این مرد، مرد بزرگی بود، و در احوالات او می‌نویسند که: در اوّل وهله، در میان همین بیابان‌های خراسان، بین اَبی‌وَرْد و سرخس، یک چادری داشت و به عبادت مشغول بود، و بُرُنسی بر سر داشت و یک پشمینه‌ای پوشیده بود و در زیر چادر به نماز و عبادت و روزه و... مشغول بود. و چند تا شاگرد هم داشت، ولی شاگردهای خیلی خیلی دزد! و به دستور او هر قافله‌ای که از آنجا عبور می‌کرد، این شاگردها می‌رفتند و قافله را می‌زدند و دست و پای مرد و زن را می‌بستند و هرچه داشتند می‌آوردند در این چادر؛ و خلاصه به این قسم، خودش و تمام این مریدهایش إعاشه می‌کردند. مدّت‌ها به همین قسم بود.

[روزی] یک نفر آمد و گفت:

من از تو تعجب می‌کنم ای فضیل! هر وقت تو را می‌بینم، مشغول نماز و

۱. خاتمة المستدرک، ج ۱، ص ۲۱۵.

روزه هستی! و از طرفی این آدم کشتن تو و این آدم‌هایی که برایت قتل و غارت می‌کنند و برای تو پول‌ها را می‌آورند، اینها چطور با هم می‌سازد؟! این اجتماع ضدین است، و اجتماع ضدین اصلاً محال است. ولی از جاهایی که تحقیقاً می‌گوییم اجتماع ضدین است، همین جا است!

فضیل برایش این آیه را خواند:

﴿وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾^۱

«یک جماعت دیگری غیر از آن دسته‌ای که قرآن بیان می‌کند هستند که: هم عمل خوب انجام می‌دهند و هم عمل بد، عمل خوب و عمل بد را با همدیگر قاطی می‌کنند؛ اینها هم إن شاء الله خدا به درد آنها می‌رسد. و خداوند تواب و رحیم است.»

خلاصه، فضیل در خیمه‌اش مشغول نماز و عبادت می‌شد و وقتی قافله‌ای می‌آمد، اهل این چادر همه با شمشیر و نیزه و خنجر به این قافله حمله می‌کردند و با طناب، دست و پای مردم را می‌بستند و روی زمین رها می‌کردند و هرچه داشتند، می‌چاپیدند و می‌آوردند خیمه فضیل؛ و مدت‌ها روزی حلال می‌خوردند!

یک‌روز در قافله‌ای که از آنجا می‌گذشت، پیرمردی مقداری پول طلا داشت، دید که فضیل و قافله‌اش در آنجا هستند و آنها مسلماً می‌آیند و قافله را می‌چاپند. وقتی از دور آثار دزدها پیدا شد، پیرمرد با کیسه طلایی که داشت به چادر فضیل آمد - خُب نمی‌داند که این چادر فضیل است - دید یک نفر به لباس زهد و لباس اهل تقوا مشغول عبادت است، گفت: «این کیسه پیش شما امانت باشد تا بعد.»

فضیل گفت: «خیلی خوب، بگذار آن گوشه روی زمین!» گذاشت آنجا و رفت.

وقتی برگشت دید قافله را زده‌اند و هرچه داشتند، برده‌اند؛ دست و پایهای زن‌ها و مردها را بسته‌اند و روی زمین رها کرده‌اند، و دزدها هم رفته‌اند. دست و

۱. سوره توبه (۹) آیه ۱۰۲.

پای آنها را باز کرد. و آمد به همان چادر تا پول خودش را از آن آقا پس بگیرد، که دید آن دزدهایی که قافله را زده‌اند، آنجا هستند و همه اموال را آورده‌اند و با همین شخص امینی که پول را پیش او به امانت گذاشته بود، همه با همدیگر دارند قسمت می‌کنند، و این آقای بزرگ سهم خودش را برداشته و برای آنها هم سهم معین کرده است. تا این را دید، فهمید و گفت: «اشتباه کردیم!»

تا چشم فضیل از دور به او افتاد، به او اشاره کرد که: پولت آنجاست، برو بردار! آن پیرمرد آمد و پولش را برداشت و رفت.

این دزدها به رئیسشان فضیل گفتند:

ما امروز در این قافله هرچه گشتیم پول و درهمی پیدا نکردیم! حالا هم که این کیسه زر را این شخص آورده اینجا، تو همین‌طور از دست دادی و بخشیدی رفت؟!

گفت:

این به ما حسن ظن پیدا کرد! و روی حسن ظن، ما را امین دانست، و من نخواستم خلاف حسن ظنش با او رفتار کنم.^۱

فضیل بعضی اوقات می‌گفت:

من بالأخره باید توبه‌ای کنم تا خدا از گناهانم بگذرد؛ ما خیلی جنایت می‌کنیم و کارمان همه‌اش جنایت است، ولی خدا بالأخره باید از گناهانمان بگذرد.

تا اینکه عاشق دختری شد، و نیمه شب برای اینکه او را بگیرد، از دیوار خانه آن دختر بالا رفت. روی پشت بام دید کسی قرآن می‌خواند و این آیه به گوشش رسید:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾^۲

«آیا هنوز موقع آن نرسیده که آن افرادی که ایمان آورده‌اند، دلشان به ذکر

۱. تذکرة الأولیاء، عطار نیشابوری، ص ۷۶.

۲. سوره حدید (۵۷) آیه ۱۶.

خدا خاشع و خاضع بشود، و نسبت به آنچه از طرف پروردگار نازل شده است خاشع شوند؟»

همان جا با خودش گفت: «آن، آن! واللّه! قَدْ آن! رسید، رسید، موقعش رسید، الآن موقعش رسیده!»

از همان جا دیگر سراغ دختر نرفت. برگشت و رفت در خرابه‌ای، دید جمعیتی در آن خرابه هستند و بعضی با همدیگر صحبت می‌کنند و می‌گویند که: «امشب حرکت کنیم برویم»، و بعضی می‌گویند: «فضیل در راه است و ما را می‌چاپد، بمانیم صبح که شد حرکت می‌کنیم.» فضیل پیش آنها رفت و خودش را معرفی کرد و گفت: من فضیلم، توبه کردم، برخیزید به امان خدا! بروید که دیگر برای شما هیچ راهی بسته نیست و هیچ بر شما نیست.

فضیل دیگر از اینجا توبه کرد؛ اما توبه‌اش واقعاً توبه بود! یعنی توبه نصوحی که از آنجا فضیل را فضیل کرد! بسیار سعی کرد، زیاد گریه می‌کرد، زاری می‌کرد، به کوهستان‌ها می‌رفت، داد، فریاد، بیداد. برای حلالیت و حلال‌بودی سراغ افرادی که مال آنها را برده بود می‌رفت؛ بعضی‌ها می‌گذشتند و بعضی‌ها نمی‌گذشتند و بعضی‌ها می‌گفتند: مثلاً فلان قدر از ما مال بردی، ما چطور از تو بگذریم؟!^۱

می‌گویند [روزی] فضیل رفت پیش یک یهودی که از او مال و زر خیلی زیادی دزدیده و برده بود، به او گفت: «از من بگذر.» گفت: «ابدأ! من از یکی از آن درهم‌ها هم نمی‌گذرم! تو پول‌های من را بردی و سرقت کردی، حالا عوض اینکه پولم را بدهی، می‌گویی: بیا از من بگذر؟!» فضیل هرچه گریه و انابه و زاری کرد، هیچ فایده‌ای نداشت، گفت: «من توبه کردم.» گفت: «خیلی خوب، اگر توبه کردی بیا به منزل من تا به تو نشان بدهم، من زیر این خاک و این زمین، برای خودم

۱. خ: ل: یارب.

۲. سفینة البحار، ج ۷، ص ۱۰۳؛ تذکرة الأولیاء، ص ۷۷.

مقداری اشرفی دفن کردم، تو این زمین را بکن و آن اشرفی‌ها را در بیاور و به من بده؛ آن وقت من از گناهت می‌گذرم.»

فضیل به خانه یهودی رفت، زمین را کند و اشرفی را برداشت و به یهودی داد. فوراً یهودی گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله!» مسلمان شد و گفت: به خدا قسم که من اینجا پولی دفن نکرده بودم، و لیکن ما در تورات خوانده بودیم که: «شریعت پیغمبر آخر الزمان شریعتی است که اگر کسی در آن شریعت توبه کند و توبه‌اش توبه واقعی و نصوح باشد، و دست کند زیر خاک، طلا درمی‌آورد.» من برای این جهت تو را آوردم اینجا تا امتحانت کنم که واقعاً با توبه‌ای که در این شریعت کردی، آیا این شریعت، شریعت راست است یا نه؟ و من مسلمان شدم و همه آن مال‌هایی را هم که بردی به تو بخشیدم، برو به امان خدا.^۱

سپس فضیل از ابی‌ورد خراسان یکسره خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و از اصحاب خاص حضرت شد، یعنی از اصحاب سر شد، یعنی از اولیای خدا شد، و تا آخر عمر هم همین‌طور یک مرد شوریده و ارسته عجیبی بود!

هارون الرشید یک شب به وزیرش، فضل برمکی گفت:

من دیگر از صدای ساز و آواز و غناء و مطرب و... خیلی خسته شدم، امشب ما را یک‌جایی ببر؛ پیش یک ولی‌خدایی و کسی که نصیحتی به ما کند، گریه‌ای از ما در بیاورد، کاری کند که دل ما شفا پیدا کند. من از صدای اینها دیگر خسته شدم و دیگر نمی‌توانم.

فضل او را آورد پیش فضیل. درب خانه فضیل را زدند. گفت: «کی هستی؟» گفت: «امیر المؤمنین! هارون، امیر المؤمنین!» گفت: «او را با من چه کار؟ مرا با او چه کار؟!» گفت: «امیر المؤمنین اولو الأمر است و اطاعتش واجب، در را باز کن!»

فضیل گفت: «اگر به میل می‌آیی، میل نیست؛ اگر به اکراه می‌آیی، خود می‌دانی!»

۱. تذکرة الأولیاء، ص ۷۷.

هارون با فضل وارد شد. فضیل چراغ را فوت کرد و چراغ خاموش شد، گفت: «نمی‌خواهم چشمم به روی پر شقاوت بیفتد!» هارون به بدن فضیل دست مالید، فضیل دستش را گرفت و گفت: «مَا أَلَيْنَ هَذَا الْكَفَّ لَوْ نَجَا مِنَ النَّارِ! این چه دست نرم و خوبی است، اما به شرطی که از آتش نجات پیدا کند.» فضیل این را گفت و برخاست و مشغول نماز شد: اللَّهُ أَكْبَرُ.

نمازش را که خواند، فضل برمکی گفت: «هارون آمده اینجا که تو به او عنایتی کنی، توجهی کنی، تو هیچ به او اِعتنا نمی‌کنی! آخر تو او را کشتی!!»
گفت: «ای هامان! تو او را کشتی، نه من! با این اعمال که داری جمع می‌کنی او را به کشتن می‌دهی، آن وقت کشتن را گردن من می‌اندازی؟!»

هارون شروع کرد به گریه کردن و گفت: «درست می‌گوید! او من را فرعون قرار داده؛ چون به تو خطاب هامان کرد و هامان وزیر فرعون است، یعنی من فرعونم!»
یک ردّ و بدل‌هایی کرد و بعد هارون یک کیسه هزار دیناری جلوی فضیل گذاشت.
فضیل گفت: «بردار! من از تو خیلی تعجب می‌کنم که این نصیحت‌های من این قدر در تو تأثیر نکرد که هنوز این مجلس خاتمه پیدا نکرده، دست به ظلم می‌زنی!»
هارون گفت: «من چه ظلمی کردم؟»

گفت: «من می‌گویم اینها را از خودت خارج کن، اما تو همین طور داری به خودت متصل می‌کنی! (یعنی با این پولی که به من می‌دهی، می‌خواهی برای خودت شخصیت درست کنی؛ هزار دینار به من می‌خواهی بدهی برای مقام خودت!) این را بردار، از خودت خارج کن، خودت را سبک کن! تو همین طور داری سنگین می‌کنی! بردار که این محلّ مصرفش نیست.»^۱

فَضْلُ قَبْلَ مِنْ هَارُونَ رَأَى بَنِي سَفْيَانَ بْنِ عَيْنَةَ بَرْدَةً بَدَا. سَفْيَانَ بْنِ عَيْنَةَ

۱. تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۳۷؛ کشکول شیخ بهائی، ج ۲، ص ۱۷۷؛ تذکرة الأولیاء، ص ۸۱، با قدری اختلاف.

از زهّاد و عبّاد بود. وقتی درب خانه او در زدند و گفتند: هارون است، از پشت در گفت: «چرا خلیفه به اینجا تشریف آوردند؟ می‌خواستید به من خبر بدهید من بیایم خدمت خلیفه!»

هارون به فضل گفت: «نه، این شخص به درد ما نمی‌خورد، زود بیا برویم.» و فضل هم او را به منزل فضیل آورد.

زندگی فضیل همین‌طور بود تا در روز عاشورا جان داد؛ یعنی از حضرت صادق علیه السلام اجازه گرفت و به مکه آمد و در آنجا اقامت کرد. دائماً در طواف و سعی و... بود تا اینکه فوت کرد.^۱

فضیل پسری داشت به نام علی. می‌گویند: آن علی از خودش أعجب بود! و لیکن عمرش وفا نکرد؛ در همان جوانی کنار ماء زمزم که ایستاده بود، یکی این آیه قرآن را می‌خواند:

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا تَحْكُمُونَ﴾^۲

همین‌که این جمله را گفت، صیحه‌ای زد و افتاد و جان داد.^۳

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون احوالات فضیل بن عیاض رجوع شود به ولایت فقیه، ج ۳، ص ۳۸ و ۶۰؛ نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۷۸؛ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۹.

۲. سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۱. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۷۷، تعلیقه:

«آیا آنان که به بدی‌ها و زشتی‌ها خود را مبتلا می‌کنند، چنین می‌پندارند که ما آنها را مثل کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند قرار می‌دهیم که در حیاتشان و مرگشان یکسان باشند؟ بد قضاوت می‌کنند!»

۳. سفینه البحار، ج ۷، ص ۱۰۳. به جای آیه فوق، در مصدر این‌گونه آمده است:

«سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴۹ و ۵۰:

﴿وَتَرَى الْمَجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ * سَرَابِيلُهُمْ مِّنْ قَطْرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ﴾؛ «و در روز قیامت، ای پیامبر! مجرمان را می‌نگری که در غل‌ها و زنجیرها بسته شده‌اند، لباس‌هایشان از قَطْران است، و آتش جهنم چهره‌هایشان را پوشیده است.»

بشر حافی هم نظیر این افراد است، و از شیعیان و افرادی است که منقلب شد و توبه‌اش صد در صد قبول شده بود، و انقلابش موجب عبرت همه افراد و اهل زمان است؛ منتها، توبه او به دست حضرت کاظم علیه السلام بود.

بشر حافی اهل بغداد بوده، و می‌گویند: در عقل و درایت و فکر بی نظیر بوده، اما مردی خوشگذران و عیاش و اهل شرب خمر هم بوده است. یکروز در منزلش صدای ساز و آواز بود و خودش هم سر سفره شراب نشسته بود، کنیزکی می‌آید دم درب خانه که خاکروبه را خالی کند، در این وقت حضرت کاظم علیه السلام که از جلوی خانه عبور می‌کردند، از کنیزک پرسیدند: «اینجا خانه حرّ است یا خانه عبد؟» کنیز هم که حضرت کاظم را نمی‌شناسد، می‌گوید: اینجا خانه حرّ است؛ خانه عبد نیست.

حضرت می‌گویند:

صَدَقَتْ؛ «راست می‌گویی!» لَوْ كَانَ عَبْدًا لَأَطَاعَ سَيِّدَهُ؛^۱ «این خانه حرّ است که این کار را می‌کند، اگر عبد بود از سید خودش اطاعت می‌کرد.»
بعد حضرت می‌روند، و آن کنیز هم می‌رود تا آبی بیاورد. آب را برمی‌دارد و به منزل می‌آورد؛ اما به واسطه همین صحبت و مکالمه با حضرت، قدری دیر می‌شود. بشر که سر سفره شراب بود، از کنیز می‌پرسد: «چرا دیر آمدی؟» می‌گوید: «در فاصله‌ای که می‌خواستم برسم، مردی به من چنین گفت که: "صاحب این خانه حرّ است یا عبد؟" و من گفتم: حرّ است. گفت: "صَدَقَتْ! لَوْ كَانَ عَبْدًا لَأَطَاعَ سَيِّدَهُ؛ راست می‌گویی! اگر عبد بود از سیدش اطاعت می‌کرد."»

بشر خوب فهمید که این سخن از حضرت کاظم علیه السلام بوده است؛ کسی جز آن حضرت چنین جمله و کلامی نمی‌گوید. همین‌طور پابره‌نه به دنبال حضرت کاظم علیه السلام دوید تا ایشان را پیدا کرد، و افتاد روی دست و پای

۱. اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۵۷۹، با قدری اختلاف.

حضرت، و توبه و زاری و انابه کرد؛ و دیگر تا آخر عمر کفش نپوشید و همین طور پابرهنه بود، و لذا می گویند: بشر حافی؛ حافی یعنی پابرهنه.^۱

از بشر حافی پرسیدند: چرا کفش پایت نمی کنی؟ گفت: «آن وقتی که با من آشتی کردند، پابرهنه بودم؛ دیگر نخواستم کفش پا کنم». نمی گوید: من آشتی کردم، می گوید: با من آشتی کردند.^۲

خلاصه، این بشر از آن اولیای خدای درجه یکی می شود که در قرن‌ها کسی نظیرش پیدا نمی شود! او خیلی مرد عجیبی بود و به عبادت و دعا و قرائت قرآن و... مشغول بود. ساکن بغداد و مورد اعتماد اهل بغداد بود، می آمدند و از او استفاده می کردند و دستور می گرفتند. ظاهراً در هفتاد و شش سالگی هم فوت کرده است.^۳

مرحوم شهید ثانی این قضایا را که از بشر در عباراتی از کتاب المدهش از ابن جوزی نقل می کند، می گوید: «آن مردی که از در خانه بشر عبور کرد، حضرت امام زین العابدین علیه السلام بود.» در اینجا صاحب روضات الجنات خیلی بر شهید ثانی تعدی می کند و می گوید:

«این شخص (مرحوم شهید ثانی) به این بزرگی و با این مقام و با این جلال و عظمت، اشتباهی به این بزرگی کرده که بین حضرت کاظم و زمانش، تا حضرت سجّاد فرق نگذاشته است! بشر صد سال بعد از زمان حضرت

۱. جمع حافی می شود: حُفَاة؛ مثل: ماشی و مُشَاة، باغی و بُغَاة، طاغی و طُغَاة. مستحب است وقتی انسان مشرف می شود مکه، حُفَاة برود؛ یعنی پابرهنه برود. * (علامه طهرانی، قدس سره)

* وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۷۸.

۲. تذکرة الأولیاء، ص ۱۱۱.

۳. جهت اطلاع بیشتر پیرامون احوالات بشر حافی رجوع شود به روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۲۹؛

منهاج الکرامه، ص ۵۹: الکنی و الألقاب، ج ۲، ص ۱۶۷؛ طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۱۸۴؛

مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۱۲.

سجّاد بود! در زمان احمد بن حنبل بود، احمد بن حنبل پیش بشر آمد، و ملاقات‌ها و دستوراتش مربوط به حضرت کاظم است، نه حضرت امام زین‌العابدین، و چه و چه
و اینها نیست مگر قَلت معرفت و ممارست این بزرگان به فنون و علوم سیره و تاریخ.^۱

البته شهید ثانی در اینجا اشتباه کرده، و توبه بشر - کما اینکه در تذکرة الأولیاء و سایر تذکرها هست^۲ - به دست حضرت موسی بن جعفر بوده است، و زمان بشر تا حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام صد سال تفاوت دارد؛ و لیکن صحبت در این است که انسان نباید نسبت به اشتباهات بزرگان تندی داشته باشد. ما به ایشان می‌گوییم: شهید ثانی اشتباه کرده است، این اشکالی ندارد! اما مثلاً: این شخص با این جلالت و عظمت و بزرگی، چنین اشتباهی کرده، و به واسطه قَلت معرفت در این جهت است و چه و چه؛ اینها همه غلط است و اهانت به بزرگان تلقی می‌شود. مرحوم آقا سید محمدباقر خوانساری مرد متبّعی بوده، و صاحب روضات الجنّات است که در احوالات علما کتاب بسیار خوبی است. ولی یکی از جهاتی که کتاب او را قدری نُکس می‌دهد [و تنقیص می‌کند]، همین است که وقتی می‌خواهد از کسی تنقید کند، بیان او بیان تندی است؛ یعنی اشکال ایشان در این است که در بعضی جاهایی که شروع به ایراد گرفتن می‌کند، دیگر می‌تازد! و این درست نیست. مثلاً در یک جا به شیخ صدوق و یا سید بن طاووس و ... به واسطه بعضی از جهات تاخته است! یا مثلاً از فتنه‌ای که در اثر شیخ احمد احساسی ایجاد شده، دلش

۱. روضات الجنّات، ج ۲، ص ۱۳۱.

۲. قابل ذکر است که منهاج الکرامه، ص ۵۹؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۱۲؛ أعیان الشیعة، ج ۳، ص ۵۷۹، توبه بشر را به دست حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بیان نموده‌اند؛ لکن آنچه در تذکرة الأولیاء، ص ۱۱۱ آمده است، تنها ناظر به توبه بشر است، و کیفیت آن و ملاقات با حضرت موسی بن جعفر را بیان نکرده است. (محقّق)

به درد آمده بود، وقتی احوالات او را می نویسد آنجایی که مطالب او را ردّ می کند، با تندی همه آنها را مورد ردّ و طرد قرار می دهد؛ این درست نیست! یا مثلاً به سید رضی - رحمة الله علیه - جمع آوری کننده نهج البلاغه، یک تنقیداتی دارد که درست نیست!

لذا مرحوم حاج شیخ محمد رضا اصفهانی^۱ یک تعلیقه ای بر *روضات الجنّات* دارد که در آن نوشتجات هر جا یک اشتباهی در کتاب *روضات* است، با بیانی مدبرانه و محترمانه بیان می کند.^۲

علی کلّ تقدیر، شاهد در این بود که این تندی و تیزی مرحوم صاحب *روضات* نسبت به شهید ثانی درست نیست! بله، ممکن است ایشان اشتباه کرده باشد و شما باید اشتباهش را ذکر کنی که بعد از این در کتابی ذکر نشود؛ چون *روضات الجنّات فی احوال العلماء و السّادات* است، کتاب رجال و ترجمه است و از احوال بشر می نویسد، لذا بایستی که بحث کند و بگوید که: «او خدمت حضرت کاظم علیه السّلام رسیده و استفاده کرده است؛ و اینکه شهید ثانی گفته از حضرت زین العابدین بوده، اشتباه است.» اما همین قدر بگوید که: اشتباه بوده؛ اما چنین و چنان و... این اصلاً درست نیست.

مرحوم آقای انصاری - رحمة الله علیه - نقل می کردند:

۱. حاج شیخ محمد رضا پسر مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی مسجدشاهی است. مرحوم حاج شیخ محمد حسین، صاحب تفسیر مختصر است که خود حاج شیخ محمد حسین پسر حاج شیخ محمد تقی، صاحب حاشیه بر *معالم الدین* به نام *هدایة المسترشدین* است، که ایشان برادر حاج شیخ محمد حسین، صاحب *فصول* بوده است. (علامه طهرانی، قدس سره)

۲. هنوز این تعلیقه به دست من نرسیده، اصلاً نمی دانم طبع شده است یا نشده؟ یک وقتی بنا بود که *روضات* را با آن تعلیقه طبع کنند؛ ولی طبع نشد و طبع مجدد *روضات* باز به همین صورت امروزی که به چند جلد قسمت شده، طبع شده است و از آن حاشیه خبری نیست. ولی قاعدتاً باید تعلیقه و حاشیه خیلی مفیدی باشد. (علامه طهرانی، قدس سره)

آقای شریعت سنگلجی^۱ نقل می‌کردند که یک‌روز درویشی آمده بود به مسجدشان که در آن مسجد به شاگردانش کتاب شرح کُمعه درس می‌داد، و به شهید ثانی خیلی بی‌اعتنائی می‌کرد و در ردّ ایشان این‌طور می‌گفت: «این حرف به درد نمی‌خورد، این حرف را هیچ فرد نادانی هم نمی‌زند!»

آن درویشی که آنجا نشسته بود، گفت: «آقا شما ردّ شهید را بکنید؛ اما با این جملات خوب نیست که مثلاً: "کسی این حرف را نمی‌زند، این حرف‌ها را باید دور ریخت!"»

(بعضی‌ها با عبارات زشت انتقاد می‌کنند، ولی بعضی‌ها با عبارات درست ردّ می‌کنند؛ خُب رد را باید بیان کرد، اگر انسان رد نکند اصلاً علم، علم نیست؛ حقیقت، حقیقت نیست؛ تمام اشتباهات همه بر جای خود می‌ماند؛ ولی درست باید ردّ کرد.)

ایشان اعتنائی نکرد، درویش هم گذاشت و رفت. ایشان فردا برای درس دادن آمد، و درویش هم آمد آنجا نشست. ایشان تا کتاب را باز کرد که بیان کند، بیانش نیامد؛ هرچه به خودش فشار آورد، حتّی یک جمله هم نیامد! درویش گفت: «بابا ما که خیلی مانده تا به شهید ثانی برسیم، یک اشاره که می‌کنیم همه چیز شما را می‌گیریم؛ آن وقت شما به شهید ثانی داری بی‌اعتنائی می‌کنی؟! توبه کن، و از این کارها هم نکن.»

به‌رحال بعد زبانش را باز کرد، و ایشان منظور کارهای درویش را فهمید. درویش گفت: «خیلی مانده به شهید ثانی برسیم!»

واقعاً شهید ثانی مرد بزرگی بوده است! از علمای متقی اُبرار اخیر مجاهد متعصب شیعه واقعی خالص و مرد نازنینی بود. زحمات و کتاب‌های شهید اوّل و شهید ثانی [حاکمی بر این است که] اینها از نخبه‌های روزگارند.

آن درویش می‌گوید: ما خیلی مانده برسیم به شهید ثانی! آن وقت تو

۱. آقای شریعت سنگلجی یکی از علما بود، علما که نه، بلکه یک فرد خاصی بود و افکار خاصی هم داشت، و کتابی در ردّ رجعت نوشت، و مُتدینین خیلی با او ارتباط نداشتند. (علاّمه طهرانی، قدّس سرّه)

می‌گویی...! من با یک اشاره همه چیز را از تو گرفتم؛ تو داری او را تضعیف می‌کنی؟! شهید ثانی نمی‌فهمد؟! و این حرف‌ها را هیچ احمقی و نادانی نمی‌زند! این کار درست نیست؛ بگو: این مطلب که شهید ثانی در اینجا فرموده، به این دلیل درست نیست؛ خُب اشکال ندارد.

هر کلامی غیر از کلام پیغمبر و معصوم، قابل ردّ است. آرائی که شیخ طوسی، شیخ مفید و شیخ صدوق دارند همه قابل ردّ است، آراء هر فیلسوفی و هر حکیمی قابل ردّ است؛ نه اینکه هر حرفشان مردود است، ولی اگر انسان اشتباهی به نظرش می‌آید می‌تواند بیان کند، و لیکن با کلامی خوب و با عفت کلام، نه با جملات تند و بی‌ادبانه.^۱

۱. لازم به ذکر است که مقام تخاطب به تفهیم و تفهّم باز می‌گردد، و این دو بر حسب شرائط و قرائن و جریانات پیرامون یک موضوع، مختلف و متفاوت می‌باشند. مثلاً سخن با کودک خردسال و الزام یا تحذیر نسبت به یک امری، با کودک در سنین ده سال در همان موضوع متفاوت است؛ زیرا مراتب درک و پذیرش در آنها یکسان نمی‌باشند. و هم‌چنین خود افراد در این سنین با یکدیگر متفاوت می‌باشند؛ برخی از اطفال نسبت به پذیرش یک مطلبی واکنشی نشان نمی‌دهند، و بعضی دیگر به سختی زیر بار سخن و مطلبی می‌روند، بعضی از آنها علائق شخصی خود را بیشتر مدّ نظر قرار می‌دهند و بعضی کمتر.

و در اینجا است که انسان برای تحقّق یک مسئله‌ای نمی‌تواند نسبت به همه آنها از یک روش و یک طرز برخورد استفاده کند، و چه بسا نرمش و مدارا برای بعضی از آنها موجب ضرر و زیان غیر قابل جبران گردد. این مورد نمونه کوچکی است از این پدیده شگرف در نظام خلقت و اجتماع که چگونه دو فرد در مقام فهم و پذیرش به مانند هم و مساوی با یکدیگر نمی‌باشند.

و لذا مشاهده می‌شود تدوین قوانین جزائی برای افراد متخلف اجتماع می‌باشد، نه برای افراد ملتزم و با فرهنگ، زیرا آنان خود به مقرّرات و قوانین پایبند می‌باشند و نیازی به عقوبت و جریمه و مکافات نخواهد داشت. و اکنون نیز در پاره‌ای از کشورها مشاهده می‌شود که کار دادگاه‌ها و محاکم کساد، و مراجعه در آنها به ندرت اتفاق می‌افتد؛ ولی در برخی از کشورها برای مراجعه به دادگاه در امور مختلفه، صف‌های طولانی و ازدحام خارج از حدّ توقّع و انتظار تشکیل می‌گردد. و این مسئله صرفاً به جهت عدم رعایت موازین انسانی و اصول اخلاقی و پایبندی به قانون و ضوابط است.

روی این اصل، ملاک و معیار در کیفیت سخن گفتن و القاء کلام به مخاطب را می‌توان در تأثیر ⇐

◀ بیشتر کلام در نفس مخاطب و پذیرش آن از طرف او دانست. و برای تحصیل این موضوع از ابزارها و روش های گوناگون باید بهره جست.

و لذا در آیه شریفه می بینیم که می فرماید:

﴿وَجِدْ لَهُمْ يَأْتِيهِمْ هِيَ أَحْسَنُ﴾ (سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۵)؛ یعنی: «با آنان به بهترین روش و

نیکوترین شیوه به بحث و گفتگو پرداز.»

یعنی در هر مقام به تناسب و رعایت شئون و خصوصیات همان مقام وارد گفتگو و مباحثه و سخن شو، تا بتوانی تأثیر بیشتر و پذیرش افزون تری را در مخاطبین خود به وجود آوری.

در آیه دیگر خطاب به حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لِّعَلَّهِ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْتَشَى﴾ (سوره طه (۲۰) آیه ۴۴)؛ «با فرعون به نرمی و

رفق سخن بگویند، باشد که متنبه گردد و یا از عواقب کردار خویش بهراسد.»

ولی در بعضی از اوقات سخن باید همراه با قدری درشتی و تندی صورت پذیرد، زیرا مقام اقتضای حدت و تندی دارد؛ چنانچه می فرماید:

﴿وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾ (سوره توبه (۹) آیه ۱۲۳)؛ «با مشرکین و منحرفین سخن به درشتی

بگویند.»

زیرا نفس سرکش و معاند آنان زیر بار سخن نرم و گفتار ملایم نمی رود، و باید با کلام تند و سخن صریح و خطاب حاد آنان را به خود آورد و متوجه خطا و اشتباهشان ساخت.

مثلاً در جریان عاشورا مشاهده می کنیم سیدالشهداء علیه السلام هنگام نصیحت و موعظه و تنبیه آنان به ذکر خطابه ای ملایم و سخنانی نرم و مشفقانه می پردازند، و وقتی مشاهده می کنند که این گفتار نتوانسته است در نفوس سرکش و قلوب قاسی آنان تأثیر بگذارد، با عباراتی همچون:

إِنَّ الدَّعِيَّ بِنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَنِي بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السَّلَّةِ وَالدَّلَّةِ، وَهِيَ هَاتِ مَنَا الدَّلَّةُ! (مقتل

الحسین علیه السلام، مقرّم، ص ۲۴۴)

«این زنازاده فرزند زنازاده مرا بین دو امر مخیر گردانیده است: بین مرگ و شهادت یا

ذلت و خواری؛ هیات از اینکه ما ذلت و خواری را برگزینیم و بر شهادت ترجیح دهیم!»

زیرا مقام، مقام خدعه و نیرنگ و نفاق است با ظاهری عوام پسند و بهانه ای پر مکر و فریب.

ابن زیاد به عنوان حاکم منصوب از جانب خلیفه مسلمین که نماز می خواند و روزه می گیرد و

مردم را به سمت و سوی اجتماع و وحدت پیرامون خلیفه شراخوار قمارباز میمون باز فرا می خواند،

در اینجا دیگر سخن از روی شفقت و ملاطفت و ملایمت نتیجه و ثمری ندارد؛ باید با بازگو

کردن این اوصاف و حقایق مردمی را که به زیر پرچم و علم او گرد آمدند متنبه نمود و به ▶

این یک مطلب؛ پس رفقا همیشه باید در مباحثات خودشان بدانند که: ردّ و ایراد و بحث، همه به جای خود صحیح است و باید انجام شود؛ و لیکن باید احترام بزرگان را حتماً نگه داشت. انسان باید از شهید اوّل، علامه، شیخ طوسی و... با کمال احترام نام ببرد. ولی خُب در اینجا اشتباهی هست، این اشتباه که چیزی نیست. مرحوم ملاّ آقای دربندی تقریباً در صد سال پیش از مراجع معروف نجف بود، و از شاگردان معروف شیخ بلکه مقدّم بر شیخ و هم‌طراز شیخ بود. و کتاب‌هایی از جمله: *أسرار الحسینیّة*^۱ هم نوشته است. خیلی مرد عجیبی بود! می‌گویند: از احوالاتش این بوده که تنها قرآن را نمی‌بوسیده، بلکه تمام کتاب‌های اخبار را می‌بوسیده است؛ مثلاً هر وقت تهنّدیب شیخ طوسی دستش می‌آمده، می‌بوسیده و روی سرش می‌گذاشته است؛ یا مثلاً کتاب مبسوط دستش می‌آمده، می‌بوسیده روی سرش می‌گذاشته است. می‌گفت:

چه فرق می‌کند! این فرمایشات امام است و فرمایش امام هم مثل فرمایشات خدا و مثل قرآن است.

و می‌گویند: بسیاری از بزرگانی که به مقامات رسیدند، به واسطه حفظ همین حدود و محفوظ داشتن درجات احترامات بوده است. مثلاً وقتی انسان می‌خواهد کتاب‌هایش را بچیند، باید به ترتیب بچیند؛ مثلاً قرآن را نباید زیر بگذارد، قرآن باید رو باشد؛ کتاب‌های حدیث را نباید زیر بگذارد و کتاب‌هایی مثل ادبیات را روی آن بگذارد؛ و چه و چه. اینها باید محترم‌تر باشد، اینها رعایتش لازم

↪ ایشان تذکر داد که هان ای گروه غافلان و جاهلان، به خود آید و بنگرید که به دور چه جرثومه‌ای جمع شده‌اید و برای او و حکومت او دنیا و آخرت خود را تباه می‌سازید!

بنابراین باید در هر مقام، مطابق با مقتضیات همان مقام رعایت تعابیر و کلمات و اصطلاحات را نمود، تا سخن بهتر و رساتر در جان و نفس مخاطب تأثیر گذارد. (معلّق)

۱. این کتاب *اکسیر العبادات فی أسرار الشّهادات المقتل الملمّ بمأساة الحسین* نام دارد که در السنه علما و عوام به *أسرار الحسینیة* یا *أسرار الشّهادة* معروف می‌باشد. (محقّق)

است! و لو اینکه رعایت کتاب و احترام کتاب به احترام جلد و کاغذ نیست، بلکه به خواندن و عمل کردن است، و لیکن آن خواندن و عمل کردن در اثر احترام به همین جلد و به همین کاغذ برای انسان پیدا می‌شود؛ اگر انسان این کار را کرد، آن را هم به دست می‌آورد، و الا آن هم به دست نمی‌آید.

مرحوم قاضی - رحمة الله علیه - هر وقت می‌خواستند عمامه را از سرشان بردارند و کنار بگذارند، می‌بوسیدند. و وقتی هم می‌خواستند عمامه را سرشان بگذارد، می‌بوسیدند و می‌گفتند: «این تاج، تاج پیغمبر است؛^۱ اینها مال ما نیست.» ایشان وقتی می‌خواستند بچه‌هایشان را صدا کنند، می‌گفتند: آقای آسید جعفر! آقای آسید علی! آقای آسید محمدصادق! - اینها بچه‌های خود مرحوم قاضی هستند - آقای آسید حسن! آقای ...

[به ایشان] می‌گفتند: آقا، اینها بچه‌های خودتان هستند!

می‌گفتند: «خُب بچه‌های خود من باشند، اولاد پیغمبرند! من اولاد پیغمبر را بایستی که محترمانه صدا کنم! حالا بچه‌های خودم باشند، باشند!» و اینها مطالبی نیست که بخواهند خودشان را تصنعاً وادار به آن کنند! اصلاً در مقامی از مکرمّت و بزرگی هستند که افراد دارای ربط را محترم و بزرگ می‌شمارند. آقای حدّاد می‌گفتند:

یک مرتبه مرحوم آقای قاضی به کربلا مشرف شدند و تشریف آوردند به منزل ما، و یک دستمال ابریشمی از جیبشان درآوردند، و دستمال را بوسیدند و گفتند: «سید هاشم، می‌دانی این دستمال را چه کسی به من داده؟» گفتم: چه کسی داده؟ گفتند: «سید مرتضی کشمیری به من داده!» سید مرتضای کشمیری بیست، سی سال پیش از آن زمان فوت کرده بود. پیرمردی صاحب مکاشفه و مرد خیلی خوب و نازنینی بود؛ و اتفاقاً از عرفان و اینها هم هیچ خبر نداشت، فقط یک آدم پاک مقدّس ساده و اهل

مکاشفه بود. ولی مرحوم قاضی می گفتند: «چون من خدمت آن بزرگ بودم و ایشان این دستمال را به من داده است، لذا من این را محترم نگه داشته و همیشه در جیبم نگه می دارم و می بوسم و به آن تبرک می جویم.»^۱
 مرحوم آقای حداد - رحمة الله علیه - می گفتند:

آقای قاضی - رضوان الله علیه - هر وقت کربلا می آمدند، شبها می رفتند در صحن می خوابیدند! خُب آنجا غالباً هوا گرم است و می شود در صحن خوابید. مرحوم قاضی می گفتند: «من در وجب به وجب صحن کربلا خوابیده‌ام! یک وجبش پیدا نمی شود که من نخوابیده باشم!» (یعنی در مدتی همین طور تمام صحن را دور زده بودند، که ایشان گفته‌اند: من در همه این صحن خوابیده‌ام!)

خُب این تواضع، تواضع به چیست؟ آن هم در صحن! می گویند که: آقا تو آیه الله و مرجع تقلید و فلان و فلان هستی، برو در مسافرخانه، آمده‌ای در صحن می خوابی؟! پیش زنها و مردهای عرب و پیش بچه‌ها و...!

اما آن کسی که با آن نظر به سیدالشهداء علیه السلام نگاه می کند، و آن خضوع و خشوع را دارد، طبعاً نسبت به زوار حضرت هم همان ادب را دارد، نسبت به خاک کربلا و سنگ و در و... هم همین ادب را دارد. خُب این طور می شود مرحوم قاضی! و الا همه کس که مرحوم قاضی نمی شوند! چرا یک قرنی می آید و می رود ولی کسی مثل مرحوم قاضی نمی شود؟ برای اینکه اینها این جهات و نکات را تا این اندازه رعایت می کنند و خدا هم به آنها عنایت می کند:

﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^۲.

۱. جهت اطلاع بیشتر بر احوالات مرحوم سید مرتضی کشمیری رجوع شود به *مهر تابان*، ص ۳۲۳؛ *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۴۵ - ۵۰.

۲. سوره جمعه (۶۲) آیه ۴. *معاد شناسی*، ج ۱۰، ص ۷۳:

«این فضل و رحمت خداست که به هر که بخواهد می دهد، و خداوند دارای فضل عظیمی است.»

مجلس دوّم:

علل زوال حوزه نجف

جمعه ٤ شوال ١٤١٤ هـ. ق، مشهد مقدّس

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾^۱

«هیچ فردی از افراد بشر چنین توانایی و قدرتی ندارد و درخور گنجایش و سعه او نیست که خدا به او کتاب و حکم و نبوت را بدهد، آن وقت او به مردم بگوید: شما بیایید بندگان من باشید، در برابر پروردگار! و لکن شما (علمائی که پاسدار کتاب هستید) ربّانیون باشید (یعنی نسبتتان با ربّ باشد، علمای ربّانی باشید نه علمای جسمانی، نه علمای شهوی؛ یا اینکه از ماده تربیت باشد، ربّانیین یعنی اهل تربیت باشید و مردم را تربیت کنید و به محلّ اعلی سوق بدهید) به واسطه اینکه شما کتاب را تدریس می کنید، قرآن را تدریس می کنید؛ و به واسطه آنکه شما

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۷۹.

سر و کارتتان و بحث و دراستان با قرآن و با مسائل عقلی و مسائل الهی است.»
 بنابراین راه و ممشای حرکت کسی که به مقام علم می‌رسد این است که به هیچ وجه من الوجوه نمی‌تواند مردم را به خود بخواند و به خود دعوت کند، و امر و نهی از ناحیه شخصی خود نسبت به آنها داشته باشد و آنها را بنده و برده خود بگیرد.

اوامر باید اوامر الهی باشد و برای إله؛ و انسان نباید اشتباه کند و اوامری از پیش خود صادر کند که مرجعش ریاست و شهوت و حسّ تفوّق و جاه است و لیکن به نام خدا و به نام دین و شریعت و آیین جا بزند و قالب بزند و به مردم تحمیل کند! اگر این کار را بکند، فردا از عهده جواب بر نمی‌آید؛ زیرا طبق این آیه، قرآن می‌فرماید: «شما که در راه علم و در راه کمال هستید و علم و اطلاعاتان به کتاب زیاد است و پاسدار کتاب هستید و تعلیم و دراستان دور این محور می‌چرخد، بایستی که به حقیقت علم برسید.» و حقیقت علم این نیست که انسان مردم را به خود دعوت کند و به سجده و به عبادت و پرستش یعنی اطاعت و بردگی خودش، در نقطه‌ای از توهم و تفکر و پندار بنشیند و خود را شاخص ببیند و آن وقت مردم را به عبادت و فرمانبرداری از خویش دعوت کند، این غلط است؛ بلکه حقیقت علم، انکشاف واقع و حقیقت است، و هر کسی که به علم برسد باید مردم را به خدا دعوت کند، خودش و همه مردم باید به سوی خدا حرکت کنند.

کسی که عالم است حکم راهنمایی دارد که چراغ در دستش است و در پیش پای مردم قرار می‌دهد تا اینکه راه را پیدا کنند و بروند پیش خدا؛ نه اینکه با این چراغ موجب بشود که راه بر مردم گم و تاریک شود و آن وقت مردم به واسطه اینکه به دنبال فرامین و اطاعات شخصی او من حیث هو هو می‌روند، در چاه عمیق ظلمت سقوط کنند.

۱. در کتاب *قرب الإسناد* - که از کتاب‌های بسیار خوب و معتبر است -

روایت می‌کند: «هارون عن ابن صدقة، عن الصادق، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام،

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «ثَلَاثَةٌ يَشْفَعُونَ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُشَفَّعُهُمْ: الْأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْعُلَمَاءُ، ثُمَّ الشُّهَدَاءُ.»^۱

«رسول خدا می فرماید که: سه دسته هستند که در روز رستاخیز در پیشگاه پروردگار از مردم شفاعت می کنند و خداوند شفاعت آنها را می پذیرد و قبول می کند: اول پیامبران اند، دوم علما، و از آن گذشته شهدا.»
پس درجه علما اینجا از انبیا پایین تر و از شهدا بالاتر است؛ زیرا که اول انبیا شفاعت می کنند و سپس علما و سپس شهدا.

۲. در *أمالی* شیخ طوسی - رحمة الله عليه - با اسناد خود از مجاشعی از حضرت صادق، عن آبائه، عن عليّ عليهم السلام قال: «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وُزِّنَ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ، فَيرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ."»^۲

حضرت رسول می فرماید: «زمانی که روز قیامت می شود، وزن و مقدار مداد علما (مداد، آن مرکب و نوک قلم را می گویند؛ وقتی انسان با قلم می نویسد یک اثری از سر قلم او روی کاغذ می ماند که اسم او مداد است. مداد علما یعنی سر قلمی که علما داشتند و بر روی کاغذها آوردند) با خون های شهیدان سنجش و اندازه گیری می شود که کدام یک از اینها سنگین ترند؟ آن وقت سر قلم اینها بر خون همه شهدا ترجیح پیدا می کند و سنگین تر است.»

و این روایت، روایت صحیحی است: «مِدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ.»
از جمله طرق آن، طریقی است که خود بنده به وسیله حضرت آقای حاج آغا بزرگ طهرانی - رحمة الله عليه - که از مشایخ اجازه ما در علوم درایت هستند، و هم چنین

۱. *قرب الإسناد*، ص ۶۴.

۲. *الأمالی*، شیخ طوسی، ص ۵۲۱.

به واسطه علامه طباطبائی که ایشان هم از مشایخ اجازه هستند،^۱ این روایت را با سند متصل روایت می‌کنیم تا به رسول خدا می‌رسد؛ و تمام این سلسله همه عدول هستند. در اصطلاح اهل علم، روایت صحیح به آن روایتی می‌گویند که سلسله سند آن مقطوع و مُرسَل و مرفوع نباشد، مُسند باشد و تمام راویان امامی موثق و عادل باشند؛ یعنی حسن و ضعیف در سلسله سند این روایت نیست.

۳. در *عوالی اللئالی*، ابن ابی جمهور أحسانی روایت می‌کند و می‌گوید: «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ؛^۲ علمای امت من مثل انبیای بنی اسرائیل اند.»^۳

۴. در کتاب *محاسن برقی*، احمد بن محمد بن برقی روایت می‌کند از پدرش از سعدان از عبدالرحیم بن مسلم از اسحاق بن عمّار - که سند خیلی خوبی است - : «قال: "قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ تَعْظِيمًا لِرَجُلٍ؟ قال: مَكْرُوهٌ إِلَّا لِرَجُلٍ فِي الدِّينِ."^۴

«اسحاق بن عمّار از حضرت صادق علیه السلام سؤال می‌کند: کسی که برای تعظیم و تکریم مردی از جای خود برخیزد چطور است؟ حضرت می‌فرماید: "مکروه است، ما دوست نداریم، خوشایند نیست؛ مگر برای مردی در امر دین، که عیب ندارد انسان از جای خود برخیزد."^۴

۱. جهت اطلاع بر صورت اجازه‌نامه‌های علامه طهرانی از آیه الله آغا بزرگ طهرانی و علامه طباطبائی - رضوان الله علیهما - رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۶، ص ۴۱ - ۵۷ و ص ۶۳.

۲. *عوالی اللئالی*، ج ۴، ص ۷۷.

۳. جهت اطلاع بیشتر بر بحث سندی این روایت رجوع شود به *روح مجرد*، ص ۶۸۳. هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر پیرامون آیات و روایات باب علم و علما رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۴، ص ۱۶۶ - ۲۱۶.

۴. *المحاسن*، ج ۱، ص ۲۳۳.

علمای سابق که از شهرها و دهات خود حرکت می‌کردند و می‌رفتند در حوزه‌ها درس می‌خواندند، بر اساس همین روایاتی است که برخی از آنها به عنوان شاهد عرض شد؛ و إلاً مرحوم مجلسی، جلد اول کتاب بحار الأنوار خود را در فضیلت علم و علما و اخلاص در عمل و علمای سوء و علمای روحانی و الهی و شرایط علم، اختصاص داده و صدها روایت آنجاست. افراد جوانی هستند در گوشه و کنار که این روایات به گوش آنها می‌خورد، یا به وصیت پدرشان یا به نصیحت مادرشان، برای خدا حرکت می‌کنند و می‌آیند در حوزه‌ها و مشغول درس می‌شوند، و می‌رسند به آن مقامی که باید برسند؛ البته در صورتی که طبق آن شرایطی که ذکر شده است عمل کنند، تا اینکه کم‌کم روحشان برنگردد، نفسشان برنگردد، متوجه حطام دنیا نشوند، از علم و شخصیتی که پیدا کرده‌اند سوء استفاده نکنند و آن را دام و شبکه برای صید مردم و ما سوی الله قرار ندهند، و غیر خدا را در دام نیندازند؛ که در غیر این صورت، خودشان هم طعمه شیطان می‌شوند؛ اینها شرط است!^۱

۱. مطلع انوار، ج ۲، ص ۴۱۵، تعلیقه:

«مرحوم والد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

روزی مرحوم آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی - تغمده الله برحمته - می‌فرمودند: من در ایام نوجوانی و تحصیل در حوزه نجف هم مباحثه‌ای داشتم شاهرودی که فردی بسیار مستعد و تیزبین و زرنگ و درس‌خوان بود، و ما با هم سالیان درازی را به مباحثه کتب مختلف و درس خارج مشغول بودیم. تا اینکه او پس از نیل به مراتب عالیة علم و فوز به مرحله اجتهاد، جلاء نجف اختیار نمود و به شهر و دیار خویش شاهرود مراجعت کرد، و ما دیگر از او خبری نداشتیم؛ ولی همین قدر می‌دانستیم که در شاهرود بسیار مورد توجه قرار گرفته و عالم وحید شهر و مرجع مراجعه افراد و محل رتق و فتق امور مردم گردیده است، و تمام شهر در حیطة تصرف و اقتدار علمی و قضائی و نفوذ کلمه او واقع شده است.

روزی از ایام تابستان که در منزل به مطالعه مشغول بودم دیدم درب منزل به صدا در آمد و یکی از فرزندانم آمد و گفت: مردی با ریش تراشیده و کلاه فرنگی سراغ شما را می‌گیرد. گفتم: بگو بیاید بالا!

⇐

◀ در این هنگام مردی وارد اطاق شد که ظلمت همه فضا را اشغال کرد، به او گفتم: تو کیستی؟ در جواب گفت: مرا نمی شناسید؟ گفتم: خیر. گفت: من هم مباحثه‌ای شما هستم و اسمم فلان و فلان است. من گفتم: قَبِّحَ اللهُ وَجْهَهُ! خدا صورتت را کریه و زشت گرداند! این چه سیما و شمایل است که برای خود ساخته‌ای؟!

گفت: داستان من طولانی است. و پس از نشستن چنین ادامه داد: ”پس از اینکه من از نجف به مسقط‌الرأس خود شاهرود مراجعت نمودم، در مسجدی از مساجد شهر به اقامه نماز جماعت و تبلیغ و تفسیر و تبیین حلال و حرام پرداختم. مدتی از این اشتغال گذشت، کم‌کم صیت و شهرت ما تمام شهر شاهرود را فرا گرفت و مردم به ما روی آوردند و امور خود را به من واگذار نمودند، و مرافعات و دعاوی خود را نزد من مطرح می‌ساختند و برای حل مشکلات اجتماعی و خانوادگی از من استمداد می‌جستند. مدتی نگذشت که من عالم و حید شهر و ملجأ عوام و خواص و تنها مجتهد متنفذ و مبسوط‌الید شهر گشتم، به‌طوری که حاکم وقت از من حساب می‌برد و در امور خود با من مشورت می‌نمود و بدون اجازه من دست به هر کاری نمی‌زد.

شبی از شب‌ها حاکم مرا به صرف شام به منزل خود دعوت کرد. من به منزل حاکم رفتم، دیدم عده‌ای از اعیان و اشراف نیز مدعو می‌باشند، طبیعتاً بسیار مورد توجه و احترام افراد حاضر قرار گرفتم و با انواع کلمات و تمجیدها و محبت‌های شبه‌آمیز مرا مورد لطف و محبت خویش قرار می‌دادند، و من از این برخورد و محفل کاملاً خرسند و مشعوف بودم.

در این اثناء دیدم زمزمه‌ای بین افراد درگرفت و حرکات چشم و ابرو و دست و صورت حکایت از وقوع مطلبی ناگفته می‌کند که گویا شرم و حیای افراد از حضور من مانع ابراز و اظهار آن می‌باشد؛ تا اینکه خود من رو به آنان نمودم و گفتم: آیا مطلبی هست که می‌خواهید مطرح کنید؟ یکی از آنها با اظهار شرمندگی و حُجُب خاصی گفت: اگر جسارت نباشد می‌خواهم مطلبی عرض کنم اما شخصیت شما مانع از طرح آن است.

من گفتم: هیچ اشکالی ندارد، هرچه در دل دارید بدون خوف و هراس بگویید! آن شخص گفت: دوستان و رفقای محفل مایل هستند چنانچه شما اجازت فرمایید، لبی تر کنند و صفایی به محفل آورند.

من متعجبانه گفتم: یعنی چه؟ لبی تر کنند چه معنا دارد؟ من که منظور شما را نمی‌فهمم! ▶

⇐ آن شخص گفت: اگر اجازه فرمایید قدری شراب برای تازه نمودن دماغ و رفع خستگی تناول شود.

من که اصلاً و ابداً چنین تصور و تخیلی به ذهنم خطور نکرده بود، آن چنان برآشفتم و بر آنها نهبب زدم که تمام اهل مجلس از رعب و وحشت فریاد من به لرزه و هراس افتادند، و درحالی که از شدت عصبانیت کنترل خود را از دست داده بودم مجلس را ترک گفته، از خانه حاکم بیرون آمدم، و هرچه حاکم به دنبال من برای عذرخواهی آمد اعتنائی ننمودم و به منزل خود وارد شدم.

سه روز پس از این ماجرا شبی حاکم به منزل ما آمد و بنا را بر عذرخواهی و اغماض و شرمندگی گذاشت و با الحاح و اصرار از ما تقاضا کرد که دوباره به منزل ایشان برای صرف شام برویم، من نیز قبول کردم و رفتم و مشاهده نمودم همان افراد نیز در آنجا حضور دارند. این بار بدون طرح مسأله سابق سفره انداخته و شام آوردند. من دیدم عجب شام لذیذی است که در عمر خود این چنین طعم و رائحه و لذتی نچشیده بودم. پس از صرف شام صاحب خانه گفت: از آنجا که آقایان مایل به صرف مشروب می باشند شما چنانچه تمایل دارید به منزل خود مراجعت کنید! من پذیرفته و برخاستم؛ ولی حاضرین با ابراز ندامت و اظهار شرمندگی از این جریان، متأسف شدند. من گفتم: ایرادی ندارد شما هر کاری می خواهید انجام دهید من با شما کاری ندارم. و به منزل خود مراجعت کردم.

حدود سه هفته از این جریان گذشت و تمام این مدت طعم و لذت شام آن شب پیوسته فکر و ذهن مرا مشغول می داشت تا اینکه حاکم باز برای صرف شام مرا دعوت نمود و من با تمایل شدید و اشتیاق وافر دعوت او را لبیک گفتم.

پس از وارد شدن دیدم باز همان مهمان های معهود، در محفل حضور دارند و طبق برنامه قبلی سفره گسترانیدند و شام را با لذت و اشتیاقی وافر صرف نمودیم. پس از صرف شام بدون اینکه از من تقاضای خروج از منزل را بکنند، دیدم خانمی با سینی و جام شراب وارد مجلس شد و همین طور کنار درب اطاق به انتظار اجازه ایستاد.

افراد رو کردند به من و گفتند: اگر آقا اجازه دهند دوستان مایل اند با حضور ایشان از باده ناب بهره مند گردند و لطف و صفای شرب شراب، با وجود شما بسیار گوارا و شیرین خواهد شد. من ابتدا ابراز ناراحتی نمودم ولی اصرار افراد و تمنای آن خانم ساقی، مرا به سستی و تسلیم واداشت و گفتم: شما به کار خود پردازید من کاری به کار شما ندارم.

پس از بیان این مطلب، آن خانم از همان ابتدای مجلس لیوان های شراب را یک به یک به دست ⇐

⇐ افراد می داد و به سمت وسط مجلس پیش می آمد، ولی آن افراد بدون اینکه لیوانها را به سمت دهان خود ببرند همین طور در دستان خود نگه داشتند؛ تا اینکه آن زن به من رسید و در مقابل من ایستاد، از من تقاضا کرد لیوانی برای شرب بردارم. من از این عمل ناراحت شدم و ابراز نگرانی نمودم، ولی یک مرتبه از هر طرف صدا به خواهش و تمنا و اصرار بر شرب باده برخاست و چنین تقاضا شد که تا من بر ندارم و صرف نکنم هیچ کدام از آنها شراب را به لبان خود نزدیک نخواهند ساخت، و من هرچه انکار کردم آنها بر اصرار خود افزودند؛ تا اینکه آن زن با حرکات و سکناتی مرا متوجه خود نمود و با ظرافت و لطافتی خاص مرا به وسوسه انداخت و من لیوانی از باده ناب از دست او گرفتم و به دهان خود نزدیک نمودم و آن لیوان را لاجرعه سر کشیدم.

خدا شاهد است به محض اینکه شراب وارد معده من شد، یک مرتبه احساس کردم چیزی از دل و قلب من خارج شد، و آن ایمان و اعتقادی که پیش از این در وجود و قلب خود احساس می نمودم، دیگر در نفس خود نیافتم. از آن مجلس بیرون آمدم درحالی که با آن فردی که پیش از این وارد مجلس شده بود، زمین تا آسمان تفاوت داشتم.

پس از مدتی، حاکم مرا به مسئولیتی در دوائر دولتی تنفیذ نمود و من عمامه از سر خود برداشتم و رسماً تحت حمایت و رعایت دستگاه حاکمه قرار گرفتم، و مسئولیت قضاوت دولتی را به من واگذار نمودند، و اینک وضع و حال من همین است که شما مشاهده می کنید.

در اینجا بنده به یاد داستانی از مرحوم آیه الله عارف واصل، حاج میرزا جعفر کبودر آهنگی افتادم که بسیار شبیه به این حکایت است و آن را از مرحوم والد - قدس سره - شنیدم، و با بیان این داستان فرق بین عالم عارف و عالم عادی روشن می گردد:

مرحوم والد - قدس سره - می فرمودند: مرحوم حاج میرزا جعفر کبودر آهنگی همدانی از عرفای نامدار و از صاحبان نفس، ذوالاقتدار و مرجع اهل و دیار و ملاذ اقارب و اغیار بود، و در قریه کبودر آهنگ (چند فرسخی همدان) به تربیت و تهذیب شاگردان و سالکان اهتمام می ورزید.

روزی جمعی از ارادل و اوباش منطقه به تحریک بعضی از مخالفین و معاندین آن بزرگوار، تصمیم می گیرند او را بیازارند، و مجلسی جهت عیش و نوش فراهم می سازند و ایشان را به آن مجلس دعوت می کنند. مرحوم کبودر آهنگی شب هنگام به آن محفل وارد می شود و می بیند که ارادل قریه همگی در آنجا مجتمع می باشند، پس از اندک زمانی بساط عیش فراهم می شود و ⇐

در سابق علمائی بودند بسیار عالی و کم هم نبودند، و در هر زمانی خیلی بودند، مثل شیخ مفید، شیخ طوسی، همین برقی که عرض شد - یعنی احمد بن محمد بن خالد برقی که بر کلینی هم مقدم است و از روایت در سلسله سند کلینی

↳ پذیرایی از مهمانان آغاز می شود.

در این هنگام درب اطاق باز می شود و زنی برهنه با جام شراب وارد مجلس می شود و به یک یک از مهمانان کاسه ای از شراب می نوشاند، تا اینکه می رسد به مرحوم حاج میرزا جعفر و کاسه را از جام پر کرده به ایشان تعارف می کند. مرحوم کبودر آهنگی سر خود را به زیر انداخته بودند و در تمام این مدت، اصلاً به اطراف توجه نکرده بودند و لذا هیچ اعتنائی به آن زن ننمودند. آن زن دوباره تقاضای خود را تکرار کرد و درحالی که می رقصید و به سمت ایشان حرکت می کرد، می خواست خود را به ایشان خیلی نزدیک کند تا بیشتر موجب تأذی ایشان شود، و وقتی دید ایشان توجهی نمی کند قدری عقب رفت و باز شروع به رقصیدن کرد و درحالی که متوجه آن مرحوم بود این مصرع را خطاب به ایشان قرائت کرد:

”گر خود نمی پسندی تغییر ده قضا را“

در این وقت مرحوم کبودر آهنگی سر خود را بلند کردند و فرمودند: تغییر دادم! یک مرتبه این زن فریادی کشید و جام شراب را بر زمین کوفت و به دنبال پارچه ای می گشت که خود را بپوشاند؛ یک مرتبه چشمش به پتویی افتاد که کنار اطاق روی زمین پهن شده بود، به سمت آن پتو رفت و آن را برداشت و به دور خود پیچید و با شتاب از اطاق خارج و از درب منزل بیرون رفت و دیگر آن زن را کسی مشاهده نکرد.

مرحوم کبودر آهنگی از جای خود برخاستند و از منزل خارج شدند و آن ارادل نیز از کرده خود پشیمان و نادم گشتند و به دست آن مرحوم همگی توبه نمودند و از زمره شاگردان سلوکی ایشان درآمدند.

پس از این جریان روزی شخصی به آن مرحوم گفت: آن زن پس از خروج از منزل چه شد و به کجا رفت؟

ایشان فرمودند: به رجال الغیب و او تاد ملحق شد و دیگر کسی او را نخواهد دید.

همدمی با اولیا برداشتند انبیا را همچو خود پنداشتند

کار نیکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر*

* مثنوی معنوی، دفتر اول.

قرار دارد - و مثل خواجه نصیرالدین طوسی، شهید ثانی، شهید اول، قاضی نورالله شوشتری، علامه حلی، مقدس اردبیلی و ... که وقتی انسان تاریخ آنها را نگاه می‌کند، می‌بیند یک پارچه علم و کمال و درایت‌اند و در عین حال قدس و تقوا هم به روح آنها نشسته و دنیا برای آنها یک پشه ارزش نداشته، واقعاً ارزش نداشته! و اینها چراغ بودند و جماعت را به سوی همان مقامی حرکت می‌دادند که رسول الله و ائمه پیش‌دار آن بودند، و خود و هر کسی که در طیف شعاع و مغناطیس آنها قرار می‌گرفت آنها هم هدایت می‌شدند و می‌رفتند به مقام کمال.^۱

مرحوم مجلسی یک عبارتی در مقدمه بحار الأنوار نقل می‌کند که در آن مصادر کتاب‌هایی را که در بحار از آنها نقل کرده، یک به یک ذکر می‌کند و بعد نام مؤلفین آنها را هم می‌برد و مفصل ذکر می‌کند؛ در آنجا درباره مقدس اردبیلی که از علمای تقریباً چهارصد سال پیش نجف بوده و قبرش هم متصل به قبر امیرالمؤمنین علیه السلام است، فقط در دو سه سطر می‌گوید:

و المحقق الأردبیلی فی الروع و التقوی و الزهد و الفضل بلغ الغایة
القصوی؛ و لم أسمع بمثله فی المتقدمین و المتأخرین. جمع الله بینه و بین
الائمة الطاهیرین. و کتبه فی غایة التدقیق و التحقیق.^۲

خوب توجه کنید! می‌گوید:

مقدس اردبیلی که من از یکی از کتاب‌های او در اینجا نقل می‌کنم (وی فقط صد سال بر مجلسی مقدم بوده است، در واقع می‌شود گفت در دو عصر پشت سر هم بوده‌اند) در روع و تقوا و زهد و علم و فضل به آن

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۳۲۶:

«قال أمير المؤمنين عليه السلام: "العالم مصباح الله في أرضه، فمن أراد الله به خيراً اقتبس منه؛ عالم چراغ فروزان خداوند در زمین است، لذا کسی را که پروردگار برایش خیری خواسته باشد، به دامان عالمی چنگ زده و از نور وجود او بهره می‌برد."»

۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۴۲.

آخرین درجه‌ای رسیده که انسان می‌تواند برسد، (الغایة القصوی یعنی آخرین نقطه هدف)؛ و من نشنیده‌ام در میان تمام علمای متقدم و متأخر کسی همانند او باشد. خداوند بین او و بین ائمه طاهرين جمع کند. و کتبی که او نوشته در غایت تحقیق و تدقیق است.

مجلسی خریّت فنّ است، یعنی در آدم‌شناسی و عالم‌شناسی و تشخیص کتاب یگانه زمان است. مجلسی در این فن رو دست ندارد؛ و این مطلب جای حرف ندارد. مجلسی درباره این مرد می‌گوید:

«لَمْ أَسْمَعْ بِمِثْلِهِ فِي الْمُتَقَدِّمِينَ وَالْمُتَأَخِّرِينَ!»

خیلی مسئله مهمی است که مقدّس اردبیلی چه قسم بوده، چه قسم تحصیل کرده، چه قسم در نجف زندگی می‌کرده، چه قسم در مشکلات تحمل می‌کرده، چقدر خویشتن‌دار بوده، چقدر ایثار داشته، چقدر از هوی و هوس دور بوده، و چقدر به علم و حقیقت علم دست یافته تا ما چنین کلامی را درباره او بپذیریم و قبول کنیم.

پس علم به انسان کمال و قدرت می‌دهد، و افرادی که دنبال علم می‌روند و علم را با عمل توأم می‌کنند - که حقیقت علم همان عملی است که انسان بر طبق علم انجام می‌دهد؛ عالم بدون عمل را عالم نباید گفت - به آن مقاماتی می‌رسند که در روایات آمده و در آیه قرآن هم ذکر شده است:

﴿وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾^۱

خداوند شما را چراغ و مصباح هدایت قرار داده، راهنمای تمام افراد بشر و خلیفه خدا در روی زمین کرده. شما لوادار پرچمی هستید که در روز قیامت این لوای حمد به دست رسول خدا و سپس به دست امیرالمؤمنین، و از آن به بعد به دست شما می‌رسد. باید این را نگه دارید، مواظب باشید که غرور شما را نگیرد!

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۷۹.

علم، شما را نگیرد! علم از همه چیز بیشتر انسان را زمین می‌زند! یعنی علم یک کمالی است مثل زیبایی زن؛ زن زیبا یک غروری دارد، حُسن برای او غرور می‌آورد. علم نیز در مرد، حکم زیبایی زن را دارد؛ اگر کسی علمش بالا رفت طبعاً و ذاتاً به خود می‌بالد و مغرور می‌شود، بایستی به حساب این غرور برسد و بفهمد که این علم مال خودش نیست، مال خداست، می‌دهد و می‌گیرد، و این آلتی بیشتر نیست. اگر به خود ببندد، خودش و خانواده و تمام افرادی که به او بستگی دارند را دور فرعونیت و شخصیت نفس خود حرکت می‌دهد، و خودمحور و خودشخصیت می‌شود. و به جای اینکه خود و وجود خود را مرآت برای خدا بداند، خودش می‌شود مرکز دعوت همه افراد به سوی خود؛ چون که خود را از همه بالاتر و در مقابل پروردگار می‌داند، گرچه نمی‌گوید: خدایی نیست، پیغمبری نیست، امامی نیست، کتابی نیست؛ ولی عملاً آنچه از فکرش تراوش می‌کند، حق می‌بیند و غیر او را هرچه هست، باطل. و لو اینکه به آیه قرآن یا روایت صحیح‌ای هم برخورد بکند، آنها را تأویل می‌کند و حسابش را می‌رسد و کنار می‌گذارد و می‌گوید: مطلب همین است و بس!

و این اعظم از خطرات است که آن علم صاف و پاک، الآن در کانون وجود این شخص تبدیل به یک کانون آتش، و آن مرکز خیر تبدیل به یک جهنم گذاشته شده است؛ و لذا در روایات داریم که از این علما بترسید و دنبال هم‌چنین عالمی نروید!

۱. الخصال، ج ۱، ص ۶۹:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ بُطَّةَ - الْمَعْرُوفُ بِمِيلٍ - قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: "قَطَعَ ظَهْرِي رَجُلَانِ مِنَ الدُّنْيَا: رَجُلٌ عَلِيمٌ اللِّسَانِ فَاسِقٌ. وَ رَجُلٌ جَاهِلٌ الْقَلْبِ نَاسِكٌ؛ هَذَا يَصُدُّ بِلِسَانِهِ عَنِ فَسَقِهِ، وَ هَذَا يَنْسُكُهُ عَنِ جَهْلِهِ. فَاتَّقُوا الْفَاسِقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ، وَ الْجَاهِلَ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ."»

﴿ أولئك فتنة كل مفتون. فإني سمعتُ رسولَ الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم يقول:
يا عليُّ، هلاكُ أمتي على يدي كُلِّ مُنافِقٍ عَلِيمِ اللِّسان. »

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: کمر مرا دو طایفه از مردم دنیا شکسته‌اند: طایفه اول مردی فاسق که زبانی گویا دارد، و طایفه دوم مرد کور باطن و جاهلی که به مناسک و عبادات می‌پردازد؛ طایفه اول فسق خویش را با زبان گویای خود، و طایفه دوم جهل خویش را با عبادات ظاهری می‌پوشاند. پس بترسید از علمای فاسق و متعبدین جاهل که ایشان موجب گرفتاری و عذاب هر انسان مفتون و مبتلا هستند. همانا از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «ای علی، هلاکت امت من به دست منافقینی است که زبان گویا و کلام رسا دارند.»

مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۷۵:

«أَنَّ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا عِلْمَاءَ السَّوِّءِ، تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِصَوْمٍ وَيُصَلُّونَ وَيُصَلِّقُونَ، وَ لَا تَفْعَلُونَ مَا تَأْمُرُونَ، وَ تَدْرُسُونَ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ فَيَا سَوْءَ مَا تُحْكُمُونَ! تَتَوَبُونَ بِالْقَوْلِ وَ الْأَمَانِ، وَ تَعْمَلُونَ بِالْهَوَى! وَ مَا يُعْنِي عَنْكُمْ أَنْ تُنْقُوا جُلُودَكُمْ وَ قُلُوبَكُمْ دَنَسَةً. وَ بِحَقِّ أَقُولَ لَكُمْ: لَا تَكُونُوا كَالْمُنْخَلِ، يُخْرَجُ مِنْهُ الدَّقِيقُ الطَّيِّبُ وَ يَبْقَى فِيهِ النُّخَالَةُ؛ كَذَلِكَ أَنْتُمْ تُخْرِجُونَ الْحِكْمَةَ مِنْ أَفْوَاهِكُمْ وَ يَبْقَى الْغُلُّ فِي صُدُورِكُمْ.

یا عبید دنیا، کیف یدرک الآخرة من لا تنقضي من الدنيا شهوته و لا تنقطع منها رغبته؟ بحق أقول لكم: إن قلوبكم تبيكي من أعمالكم، جعلتم الدنيا تحت ألسنتكم و العمل تحت أقدامكم. بحق أقول لكم: لقد أفسدتم آجرتكم، فصلاح الدنيا أحب إليكم من صلاح الآخرة؛ فأئى الناس أخسر منكم؟! لو تعلمون!

ویلکم! حتی متی تصفون الطريق للمدجلین، و تقيمون في محل المتحيرين؟! كأنکم تدعون أهل الدنيا ليلوكونها لكم. مهلاً مهلاً! ویلکم! ما ذا یعنی عن البيت المظلم أن يوضع السراج فوق ظهره، و جوفه وحش مظلم؟! كذلك لا یعنی عنکم أن يكون نور العلم بأفواهكم، و أجوافكم منه وحشية معطلة.

یا عبید دنیا، لا کعبید اتقیاء و لا کأحرار کرام، یوشک دنیا أن تقلعکم عن أصولکم فتلقیکم علی وجوهکم ثم تکیبکم علی مناخرکم، ثم تأخذ خطایکم بنواصیکم ثم یدفعکم العلم من خلفکم، حتی یسلّمکم إلی المملک الدیان عرأة فرادی، فیوقفکم علی سوءاتکم، ثم یجزیکم بسوء أعمالکم. ﴿

مبادا اینکه شما عملتان عملی باشد که از این جاها سر دریاورد! تحصیلتان در علم، شما را به شخصیت و تجبر و تکبر بکشاند! شما همیشه باید خود را نیست و نابود و مرکز تجلیات علمی پروردگار ببینید.

«حضرت عیسی علیه السلام فرمود: ای علمای سوء! مردم را به روزه و نماز و صدقه در راه خدا امر نموده و تهییج می کنید، و لیکن خودتان به آنچه دیگران را امر می نمایید عمل نمی کنید! درس می دهید آنچه را نمی دانید! پس چه سوء و زشت است آنچه حکم می کنید! به زبان و با وعده و وعید توبه می کنید، اما عملتان بر اساس هوای نفس است! بی نیاز نمی کند شما را اینکه لباس ظاهر خویش و پوست بدنانتان را پاکیزه می کنید درحالی که قلوب شما پلید و ناپاک است. به حق و حقیقت برایتان می گویم: همچون غربال نباشید که آرد پاکیزه و طیب از آن خارج شده، و نخاله‌ها و سنگ‌ریزه‌ها را در خود باقی می گذارد؛ به همین صورت شما از دهانتان حکمت جاری می نمایید، ولی غلّ و غشّ و پلیدی در سینه‌هایتان باقی می ماند.

ای بردگان دنیا، چگونه آخرت را درک می کند کسی که شهوت دنیایش پایان ندارد و رغبت و حرص او به دنیا منقطع نمی گردد؟! به حق و حقیقت برایتان سخن می گویم: قلوب شما از اعمال زشتتان گریه می کند؛ دنیا را ساخته و پرداخته زبانتان قرار داده و عمل را زیر پای خویش افکنده‌اید. به حق و حقیقت برایتان می گویم: همانا آخرت خویش را فاسد نموده و صلاح دنیا برایتان از رستگاری آخرت دوست داشتنی تر است؛ چه کسی زیان دیده‌تر از شما است؟! ای کاش می دانستید! وای بر شما! تا چه زمانی اوصاف راه خدا را برای تهی‌دستان بیان می کنید درحالی که خودتان در جایگاه سرگردانان و متحیران و قوف نموده و ایستاده‌اید؟! گویا اهل دنیا را به سمت خویش فرا می خوانید تا بستری فراهم و آماده از دنیا برایتان بسازند. درنگ درنگ! وای بر شما! قرار دادن چراغی فروزان بر بام خانه‌ای تاریک و مظلم، چه نفعی به حال درون ظلمت زده و موحش آن دارد؟! همین‌طور شما را بی‌نیاز نمی کند نور علمی که به زبان‌هایتان دارید درحالی که درون شما از حقیقت آن خالی و همچون ظلمت‌کده‌ای موحش و سرگردان است.

ای بردگان دنیا، که نه بسان بردگان پرهیزکار و نه چون آزادگان کریم‌اید؛ نزدیک است که دنیا اصل و ریشه شما را برکند و شما را به صورت بر زمین زده و پوزه شما را به خاک بمالد، و خطاهای شما موهای پیشانی‌تان را گرفته و سپس علم، شما را از پشت سر به پیش براند، تا اینکه شما را درحالی که یکه و تنها و عریان‌اید، به پادشاه چیره و غالب بسپارد، و او اعمال زشتتان را در پیشگاهتان قرار دهد و شما را به مکافات اعمال پلیدتان جزا دهد.» (محقق)

در کتاب *عدّة الدّاعی* بنا بر نقل بحار، از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت شده است:

مَنْ أَرَادَ عِلْمًا وَ لَمْ يَزِدْ هُدًى، لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا؛^۱

«کسی که علمش زیاد بشود ولی هدایت و نور قلبش زیاد نشود و راه یافتگی‌اش به پروردگار بیشتر نشود، این علم برای او چیزی اضافه نمی‌کند مگر دوری و بُعد را!»

یعنی علم به عوض اینکه انسان را نزدیک کند، برای او موجب دوری است. مثلاً امروز که درس می‌خواند در درجه پنجم واقع است؛ فردا که درس می‌خواند و می‌خواهد برود در درجه ششم، می‌آید چهارم؛ پس فردا درس می‌خواند می‌آید سوم، فردای آن می‌آید دوم، اول، بعد می‌رود منهای صفر. و ای کاش که در آنجا متوقف می‌شد! منهای یک، منهای دو، منهای ده هزار، صد هزار، برو منهای بی‌نهایت!

خداوند هم که الحمدلله از آن طرف بی‌نهایت مقام فضل و کرم و رحمت دارد، و از این طرف هم بی‌نهایت غضب و تجلّی جلال. جهنم‌های گداخته ناشی از فوران نفس! یک نفسی به او داده می‌شود - که البته خودش به دنبال آن رفته است - که از هر آتشی سوزاننده‌تر و خطرناک‌تر است؛ اما به صورت دین، به لباس دین، به عنوان تأیید شریعت سید المرسلین، به صورت قرآن، به صورت کتاب، به صورت سنت؛ ولی همه‌اش دعوت به نفس و مبارزه با خدا و با امام علیه السلام است. این خیلی عجیب است! چه قسم انسان می‌تواند این را باور کند که کسی که دنبال علم و کمال رفته، از این جاها سر دربیورد! مگر می‌شود؟! بله!

قرآن می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾.^۲

۱. *عدّة الدّاعی*، ص ۷۴.

۲. سوره انفال (۸) آیه ۵۳.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۱ «خداوند نعمتی را بر

مردم تغییر نمی‌دهد مگر اینکه آنها ما بالنفس را تغییر بدهند.»

چون خودشان ما بالنفس (صفات نفسانی) را تغییر می‌دهند و برمی‌گردند، خدا نعمت را بر آنها تغییر می‌دهد. خدا عذاب خالد بر آنها مسلط می‌کند؛ مثلاً سیل می‌آید، زلزله می‌آید، کوه‌ها دهان باز می‌کند و آتشفشان می‌شود، مرض می‌آید، وبا می‌آید، خشک‌سالی و قحطی می‌آید، جنگ می‌آید و نسل و حرث آنها را از بین می‌برد؛ چرا؟ برای اینکه اینها آن نعمتی را که خدا به آنها داد به عوض اینکه از خدا بیبند و شاکر باشند، کافر شدند و به خود نسبت دادند و به امور طبیعی و به امور سطحی اتکا کردند و ربط خود را از خدا بریدند؛ خدا هم گفت: بسم الله! حالا که می‌گویی از عهده خودم ساخته است، بیا این عنان گردن خودت، برو بینم از کجا سر درمی‌آوری؟!

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

وَلٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲.

«اگر اهل ده‌ها و شهرها و قراء ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، ما برکات آسمان‌ها و زمین را بر آنها نازل می‌کردیم، برکات روحی و مادی (برکات سماوی: علم و معرفت و درایت و فعلیت است؛ برکات زمینی: رفع گرفتاری‌ها و مرض و شدائد و مصائب است. ما این مشکلات را هم از بین می‌بردیم و دنیا برای آنها گلستان می‌شد و از هر طرف که دست می‌زدند، راه خیرات بر آنها باز می‌شد. این لازمه ایمان و تقوا است.) اما اینها آیات ما را تکذیب کردند، پس ما آنها را گرفتیم ﴿بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾، در اثر همان

۱. سوره رعد (۱۳) آیه ۱۱.

۲. سوره اعراف (۷) آیه ۹۶.

تکذیب آیات، ما همه این برکات را از آنها گرفتیم، (و برای ما گرفتن برکات کاری ندارد.)»

زمان سابق در حوزه‌های علمیّه تدریس قرآن و تفسیر می‌شد، علمای بزرگ مانند شهید اول و شهید ثانی دروس معرفتی و کلامی داشتند. علامه حلی در رکاب سلطان محمد خدابنده مدرسه سیار داشت. این بنده خدا (علامه) برای حفظ شریعت تا آخر عمر هر جا که سلطان می‌رفت، دنبالش می‌رفت؛ هر جا که چادرها پیاده و گسترده می‌شد، طلاب در آن چادرهای فراوان جا می‌گرفتند، شترها کتاب‌ها را زمین می‌گذاشتند؛ یک مدرسه می‌شد، و این مدرسه و تعلیمش بود. آخر هم در کرمانشاه از دنیا رفت و این مدرسه به پایان رسید. انسان در بعضی از کتاب‌های علامه می‌بیند که مثلاً این کتاب در کرمانشاه، مدرسه سلطانیّه سیار به پایان رسید.

برای چه این کار را می‌کرد؟ برای اینکه خون دل خورده است، حالا که سلطان محمد خدابنده را مسلمان کرده،^۱ اگر رهاش کند، می‌برندش. ایشان با هزار مرارت - برای یک عالم پیرمردی مانند علامه - بیاید و برای حفظ شریعت، طلاب را با شترها و چادرهایی از کرباس، این طرف و آن طرف ببرد، در جنگ‌ها و حضر و سفر؛ برای اینکه این مرد را حفظ کند و حفظ هم کرد.

در زمان شیخ انصاری - رحمة الله علیه - که مردی مقدّس، متدین و فقیه بود؛ گرچه اهل عرفان و اهل توحید نبود، ولی مرد عادل و صادقی بود، بعضی‌ها در امور حکمت و امور الهی به آن بزرگ‌مرد مراجعه کردند، ایشان گفت:

من اهل این درس‌ها نیستم، بروید سبزوار پیش ملا هادی سبزواری و پیش او درس بخوانید!

بینید، مرجع و شخصی که در رأس واقع شده، می‌تواند به خود اجازه بدهد

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۳، ص ۱۳۰ - ۱۳۸؛ ج ۹، ص ۱۴۱ - ۱۴۵.

و بگوید: من این مطلب را نمی‌دانم، از اینجا حرکت کن برو آن طرف دنیا! می‌دانید طیّ مسافت بین نجف و سبزوار در آن زمان چقدر وقت می‌برده است! شاگردانی که مرحوم شیخ تربیت کرد خیلی شاگردان خوبی بودند؛ هفده نفر از آنها که حقاً از اساتید فقه و درایت و تقوا بودند، هوای نفس اصلاً در آنها نبود. بعد از شیخ وقتی خواستند رئیس معین کنند، بین آنها نزاع شد که بعضی‌ها می‌گفتند: تو حتماً باید رئیس بشوی! ولی او زیر بار نمی‌رفت و می‌گفت: من قابلیت این مقام را ندارم. و در آن مجالس کار به گریه و داد و بیداد می‌کشید!

۱. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۱۰۴:

«... درباره مرحوم میرزای بزرگ حاج میرزا محمدحسن شیرازی - اعلی الله مقامه - نقل شده که ایشان فرموده است: "من برای ریاست یک قدم برنداشتم و این مطلبی بود که خودبه‌خود پیش آمد و آستان ما را گرفت در حالتی که من راضی هم نبودم."

و نقل می‌کند: بعد از مرحوم شیخ انصاری - رحمة الله علیه - بزرگان از شاگردان ایشان که ظاهراً هفده نفر بودند؛ امثال آقای میرزا حسن طهرانی نجم آبادی، حاج میرزا حسین، حاج میرزا خلیل و... که تمام آنها از بزرگان بودند، مجلسی تشکیل دادند و اعظام تلامذه شیخ را در آن مجلس دعوت کردند، غیر از آقا سید حسین کوه‌کمره‌ای که وی را به این مجلس فراخواندند، به جهت اینکه او یک مرد مستبد به رأی و غیر متغیری بود، با اینکه علمیتش بسیار بود و لیکن چون از جهت ریاست امور مسلمین و حتی مشورت او را نپسندیده بودند، در این مجلس دعوت نمودند. بالأخره این هفده نفر از شاگردان مرحوم شیخ که در درجه اعلای از تقوا بودند، با هم جمع شدند و در آن مجلس همه اتفاق کردند بر اینکه: آقا میرزا محمدحسن شیرازی بایستی که جلو برود و کارها را در دست بگیرد و مرجع امور مسلمین گردد.

اما میرزا محمدحسن شیرازی در آن مجلس نه تنها خوشحال نشد بلکه گریه کرد؛ یعنی گریه بلند کرد که چرا عهده این امر را بر گردن من می‌اندازید؟! من اهل این کار نیستم، من وظیفه‌ام این نیست، من از عهده‌ام بر نمی‌آید، و چنین و چنان!

و بعد به آقا میرزا حسن طهرانی نجم‌آبادی که از شاگردان معروف شیخ بود، گفت: من شهادت می‌دهم تو أعلم از من هستی! تو چگونه مرا معین می‌کنی؟

آقا میرزا حسن طهرانی گفت: بله من هم خودم را از تو أعلم می‌دانم، و لیکن من به درد ریاست ⇐

﴿ نمی خورم؛ ریاست علاوه بر اعلیّت، یک دماغ و فکر و تحمل و سعه‌ای می خواهد که این بار را بر دوش بگیرد و من آن را ندارم و تو داری؟ و لذا تو را به این سمت منصوب می کنیم، و ما هم از اطراف تو را کمک می کنیم و رهایت نمی کنیم و تنهایت نمی گذاریم.﴾

و خلاصه مرجعیّت را با گریه و عدم رضایت بر گردن آقا میرزا محمدحسن شیرازی - رضوان الله علیه - گذاشتند. (هدیه الرازی الی الامام المجدد الشیرازی، ص ۴۰)

هم‌چنین درباره آیه الله میرزا محمدتقی شیرازی - رحمة الله علیه - می گفتند: ایشان به اندازه‌ای قلبش پاک و صاف و نورانی بود که اصلاً خیال ریاست نمی کرد، اصلاً خیال تفوق نمی کرد، معنی ریاست را نمی فهمید.

می گویند: آقا شیخ هادی طهرانی که معروف بود همه علماء را به باد انتقاد می گیرد و تعیب می کند، از آقا میرزا محمدتقی شیرازی و از رویه و مرام و قدس و طهارت و صفای باطنی او نتوانسته بود اشکال بگیرد. بله، فقط اشکالش این بود که می گفت: "این صفایی که آقا میرزا محمدتقی شیرازی دارد، این صفای اکتسابی نیست، این ذاتی اوست و به درد نمی خورد. او یک معصومی است ذاتی، او خارج از موضوع است، خوبی و بدی را باید روی صفات اختیاری بدانیم و آقا میرزا محمدتقی شیرازی ذاتاً معصوم است و ذاتاً پاک است!" این را هم به عنوان عیب می گفته است!

خب، افرادی مانند اینها باید زمام را در دست بگیرند! مانند آقا میرزا محمدتقی شیرازی که تمام دنیا به او اقبال بکند یا ادبار، برایش تفاوتی نمی کند و داستان‌ها از او نقل می کنند، خیلی داستان‌های مفصل.

از جمله می گویند: از آقای آقا شیخ محمد بهاری - رحمة الله علیه - که از شاگردان مبرز مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی - رضوان الله علیه - بوده، سؤال کردند: ما می خواهیم به آقا میرزا محمدتقی شیرازی رجوع کنیم؛ آیا رجوع کنیم یا نکنیم؟!

ایشان می گوید: من امتحانش می کنم!

مرحوم آقا میرزا محمدتقی شیرازی در صحن مطهر سیدالشهداء علیه السلام نماز جماعت می خوانده است و تمام صحن به ایشان اقتدا می کرده‌اند. روزی آقای آقا شیخ محمد بهاری هم آمده سجاده‌اش را پهلوی سجاده ایشان انداخته و مقارن ایشان شروع کرده بود به نماز خواندن، درحالی که آقا میرزا محمدتقی شیرازی هم نماز می خوانده است؛ بعد از فراغت از نماز به آن افرادی که سؤال کرده بودند گفته بود: از این مرد تقلید کنید! برای اینکه در تمام حالات نماز اصلاً خطوری در قلبش پیدا نشد که: این آمده است پهلوی من اینجا ایستاده و در مقابل من نماز می خواند!

﴿

اما بعد از مرحوم شیخ و شاگردان او که مشروطیت پیش آمد و در اثر نفوذ دو سیاست متضاده انگلیس و روس، میان علما اختلاف ایجاد شد، از اینجا دیگر یک قدری آب خراب و آلوده شد؛ و کُلُّ يَجْرُ النَّارَ إِلَى قُرْصَتِهِ^۱ [هر شخص آتش تنور را به سمت نان خود سوق می دهد] تا نان خود را بپزد، این آتش را به سوی قرص خود، و آن هم آتش را به سوی قرص خود می کشد؛ این به عنوان شریعت، آن به عنوان شریعت؛ به جان هم افتادند و همین طور ادامه پیدا کرد ... دروس حکمت و فلسفه و عرفان و معارف، اینها همه در حوزه ها تعطیل شد.^۲ و اخیراً که دیگر خیلی افتضاح شد! کار به جایی رسید که اصلاً کسی مثلاً نام /سفر را در حوزه نجف یا در حوزه قم نمی توانست ببرد، در کتاب فروشی ها یک کتاب حکمت پیدا نمی شد! و کسی که می خواست این درس ها را بخواند، مثل یک شخص غریب بود، مدرسی در آن حوزه وجود نداشت! با اینکه اساتید بزرگ حکمت، مثل آقا شیخ محمدحسین اصفهانی، آقا میرزا محمدباقر اصطهباناتی و شیخ الشریعه اصفهانی، خود اینها پاسدار و از مدرسین حکمت بودند.

بعد از اینکه اینها از بین رفتند، دیگر همه چیز از بین رفت! علوم معقول از بین رفت؛ غیر از اینکه فلان روایت را بخوانیم و ظاهرش را بیان کنیم، دیگر چیزی

← و می گویند: باز همین آقای آقا شیخ محمد بهاری در سفری زیارتی که به سامراء می رفتند، همپالکی آقا میرزا محمدتقی شیرازی شد. (در آن وقت ها که مردم با کجاوه به مسافرت می رفتند، این طرف کجاوه یک نفر می نشست، و آن طرفش هم یک نفر دیگر) و ایشان می گفت: من یک مطلب علمی را پیش کشیدم و اصولاً می خواستم آقا میرزا محمدتقی شیرازی را عصبانی کنم که از میدان به در رود، و یک جمله ای، یک کلامی خلاف بگویند؛ ولی در تمام طول مسافرت بین کاظمین و سامراء که هجده فرسخ است، آن هم با قاطر، آنچه کردم یک کلام از دهان ایشان بیرون نیامد. حتی بعضی اوقات من تصنعاً می گفتم مثلاً: شما این مطلب را نمی فهمید، چنین و چنان و فلان؛ ولی ایشان ابداً از آن منهایش تعدی نکرد و همین طور آرام جواب مرا می داد.»

۱. مجمع الأمثال، ج ۲، ص ۱۰۰: «ضرب المثلی است در کلام عرب.»

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۳۴.

در دست کسی نماند، و آن را هم بر طبق افکار و پندارهای خود توجیه و تأویل کردند؛ بدون علوم عقلی معنی روایات اصلاً فهمیده نمی‌شود.^۱

اینها راجع به حکمت بود؛ عرفان که اصلاً اسمش را نیاورد! خدای ناکرده اگر کسی می‌خواست یک قدری دنبال واقع برود، دنبال حقیقت برود، یک قدری به خود برسد، همین قدر کافی بود که تمام حوزه به او با نظر اهانت و سخافت و رذالت بنگرد، و او را یک شخص اجنبی و کافر و تافته جدا بافته ببیند!

آخر یعنی چه؟! اگر حوزه، حوزه نجف است، اینجا مقام امیرالمؤمنین است، این حرف‌ها چیست؟! چرا عرفان در اینجا نامش قدغن است؟! می‌دانید معنایش چیست؟ معنایش این است که نام خود امیرالمؤمنین علیه السلام قدغن است! خود امیرالمؤمنین علیه السلام تیرباران شده؛ لذا علومش هم تیرباران شده است. نهج البلاغه مگر در نجف بود؟! مگر کسی نهج البلاغه می‌دانست؟! شاید طلبه‌هایی می‌رفتند نجف و بیست سال می‌ماندند و برمی‌گشتند، دستشان به نهج البلاغه نمی‌خورد و نمی‌دانستند چیست؟! بله امیرالمؤمنین یک نهج البلاغه‌ای نوشته است که می‌گویند: در فصاحت و بلاغت تالی تلو قرآن است.

اینها افسانه نیست!! آن وقت شما می‌فهمید که مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - و از آن بالاتر اساتیدش، آخوند ملاحسینقلی همدانی را رمی به تصوف می‌کنند که اینها صوفی‌اند؛ آقا سید جمال را می‌گفتند صوفی؛ آقا سید عبدالهادی شیرازی که یک قدری مرد منزّه و خویشتن‌داری بود، می‌گفتند: گرایش به تصوف دارد و به شاگردهای مرحوم قاضی عنایت دارد.^۲

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به *سرالفتوح*، ص ۴۰ - ۵۵؛ *ولایت فقیه*، ج ۳،

ص ۴۳ - ۵۹؛ *امام شناسی*، ج ۵، ص ۱۸۴ - ۱۹۰؛ *مهر تابان*، ص ۴۷.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *مهر تابان*، ص ۳۲۳.

۳. رجوع شود به *آیین رستگاری*، ص ۱۶۹.

این میزان سنجش نجف است. آن وقت این حوزه نباید فاتحه‌اش خوانده بشود؟! واقعاً نباید خوانده بشود؟! این، حوزه است؟! یعنی این حوزه، تربیت مکتب قرآن و امیرالمؤمنین می‌کند؟! چند نفر بر سر سفره سیاهی دور هم جمع شدند، این او را به سوی خود می‌کشد، آن او را به سوی خود می‌کشد؛ این فلان را دعوت می‌کند، آن فلان را دعوت می‌کند؛ این برای طبع رساله به فلان شهر می‌فرستد، و آن هم چنین و هم چنین و هم چنین!

شما می‌دانید ما این چند سالی که در نجف اشرف بودیم چه مرارت‌هایی از دست همین‌ها کشیدیم؟! رویه ما چه بود؟! صوفی بودیم؟! سبیل گذاشته بودیم؟! کشکول دستمان بود؟! طبرزین داشتیم؟! ابداً این حرف‌ها نبود؛ فقط همین بود که انسان می‌خواهد بفهمد که چیست؟ اگر خدا راست است، خُب ببینیم چیست؟ اگر آنچه را که امام می‌گوید راست است، ببینیم چیست؟ غیر از دنبال فهم رفتن که چیزی نبود؛ اما همین که می‌دیدند اگر این روش آفتابی و روشن بشود، دگان همه آنها به هم می‌خورند، در اضطراب می‌افتادند؛ علمشان علم شیطانی است، از این می‌ترسند که مبادا این حرف به گوش یک مسافر یا یک تازه وارد بخورد و او هم اهل علم و اطلاع باشد و بیاید و تفحصی کند و ببیند چنته آنها اصلاً خالی است!

من خودم در مجلسی در نجف بودم که بین دو نفر دعوا شد، و یک نفر به دیگری می‌گفت: چرا فلان کس (آقای حاج عبدالرزاق کرمانشاهی) را تو آوردی در نجف و پیش فلان کس بردی؟ اینها را که می‌آورند در نجف باید چند روز نگه داشت و بیرون کرد؛ زیرا که اگر در نجف بمانند و از حقیقت افکار و اخلاق بعضی اطلاع پیدا کنند، دیگر هیچ وجوهات خود را برای نجف نمی‌فرستند!

حوزه نجف، حوزه قتل و غارت و نهب و استلاب سهم امام شده بود،

امیرالمؤمنین چقدر تحمل کند؟ چقدر اینها را بیرون نریزد؟ گوش می‌کنید چه می‌گوییم؟!

بنده که در نجف بودم، خدا نگه داشت. سه عامل بود که نتوانستند ما را بیرون کنند و الا بیرون می‌کردند.

اول: اینکه از کسی شهریه نمی‌گرفتم، و الا شهریه‌ام را تحقیقاً قطع می‌کردند. هر کسی که یک کمی بیشتر در مسجد سهله یا مسجد کوفه بود؛ یا کمتر در مجالس عمومی وارد می‌شد، شهریه‌اش قطع می‌شد.

دوم: اینکه اقوام و عشیره ما همه از علما و اهل علم بودند، چه از مردگان چه از زندگان، و اینها همه را می‌شناختند و نمی‌توانستند با من مبارزه بکنند؛ زیرا که از اعیان از علما هم بسیاری بودند که با آنها در می‌افتادند، و آنها در وجهه و شخصیت خودشان نمی‌دیدند که بتوانند با اینها در بیفتند.

سوم: اینکه من یک طلبه‌ای بودم که واقعاً هر کسی جلوی من درمی‌آمد، زود حسابش را می‌دادم به دستش؛ در مجالس و محافل ابداً کسی نمی‌توانست بر علیه قاضی حرف بزند، اینها همه پشت سر بود و صدایش به گوش ما می‌رسید، یا پشت سر علامه طباطبائی، ابداً و ابداً! ما با چهار کلمه روشن می‌کردیم که آنچه شما دارید پیشیزی بیش نیست و حقیقت این است - الان هم بعضی از آنها حیات دارند... و معذک وقتی که در بازار راه می‌رفتیم نگاه همه به ما نگاه بغض و عداوت بود؛ معلوم بود که یک چیزی شنیده‌اند و الا چه کسی به ما نگاه می‌کرد؟ ما یک طلبه‌ایم سید، که رفته‌ایم نجف، و مشغول درس خواندن هستیم، به کار خودمان هم مشغولیم، درسمان هم بد نیست، بزرگان می‌گویند: درسش هم بد نیست، عمرش را هم تلف نمی‌کند، چنین و چنان است، جزوه‌ها و تقریرات را هم می‌نویسد، از این جهت هم که اشکال ندارد.

پس این اشکال چیست؟! اینکه شما می‌گویید: فلان کس صوفی است و

منحرف است، ما بیاییم این را بشکافیم؛ صوفی یعنی چه؟ یعنی درست درس خواندن؟! متوجه شدن! مراقبه داشتن! اگر این است، خُب انسان خیلی خوب است صوفی باشد؛ اگر این نیست، خُب شما که دارای عنوان مرجعیت هستید چرا تهمت می‌زنید؟! مراجع در آن وقت همه بر این اساس بودند، و بعضی‌ها می‌گفتند: ما کلیات عرفان را قبول داریم؛ ولی این حرف‌ها چیزهای جزئی است و خیلی مهم نیست، انسان به اینها می‌رسد؛ انسان باید دنبال همین مصادر و اموری باشد که عنوان تبلیغ و ترویج و شریعت دارد، و غیر از این چیزی نیست!^۱

شما می‌دانید در این سال‌ها مرحوم قاضی و علامه طباطبائی و امثال اینها و هر کسی که می‌خواست یک بویی از عرفان ببرد، در چه اتهامات و مضیقه‌هایی بود؟ از هستی ساقط می‌شد! اینها هم جمع شده‌اند دور قبر امیرالمؤمنین به عنوان دین، به عنوان حفظ شریعت، به عنوان نگهداری حوزه هزار ساله شیخ طوسی که الآن بر گردن ماست؛ می‌خواهند حوزه را نگهدارند، بسم الله! بفرما نگهدار! اما مگر می‌شود امیرالمؤمنین را گول زد؟! عزیز من، امیرالمؤمنین زنده و مرده‌اش یکی است؛ نگه می‌دارد، نگه می‌دارد، نگه می‌دارد... بعد آخر می‌آید و با مُخ می‌اندازد تان در قعر جهنم، و ابداً باکی ندارد! با امیرالمؤمنین که نمی‌شود بازی کرد!

علمائی که به خود مغرورند و مشهورند و دنیا را برای طعمه‌های نفسانی خود صید و شبکه قرار داده‌اند، از هر موجودی خطرناک‌ترند.

من یک وقتی فکر می‌کردم خداوند در این دنیا حیواناتی قرار داده است: گرگ، شیر، پلنگ، اینها هر کدام حیوانات درنده هستند؛ اینها مانند کدام یک از این حیوانات هستند؟ دیدم که نمی‌شود اینها را به هیچ حیوانی تشبیه کرد، بلکه باید حیوان را به آنها تشبیه کرد؛ بعد دیدم که نه، شیر و پلنگ را هم نمی‌شود به اینها تشبیه کرد؛ اینها حکم تانک را دارند. تانک وقتی حرکت می‌کند و می‌آید جلو، هیچ

۱. رجوع شود به ص ۷۷؛ و هم‌چنین مهر فروزان، ص ۵۵.

نمی فهمد که زیر آن انسان باشد، حیوان باشد، درخت باشد، در باشد، دیوار باشد، هر چه باشد، زیر خود می گیرد و نابود می کند و می رود. علمای سوء - العیاذُ باللَّهِ - این طور نفسی پیدا می کنند که برای به دست آوردن مقاصد و پندارهای شیطانی خود، هیچ چیزی [مانع و] رادعشان نیست؛ شما هزار آیه قرآن برایشان بخوانید، زود چهار تا فرمول جلوی دستتان می گذارد که این آیه راجع به آنجاست، این آیه راجع به اونجاست، راجع به اینجا نیست. روایت می خوانید، می گوید: آقا جان! این روایت معارض است با آن روایت، آن را باید عمل کنی. آقا جان! شما که دیروز در فلان مجلس، آن روایت را ترجیح می دادی، چگونه الآن به مصلحت خود این روایت را ترجیح می دهی؛ شما می گفتی: آن روایت معارض دارد و قابل عمل نیست، چرا امروز به آن تمسک می کنی؟! و امثال اینها... خیلی عجیب است!

آن وقت توجه کنید مسئله از چه قرار است؟ مسئله از این قرار است که اگر شما می شنوید که صدام - لعنة الله علیه - با تانک وارد صحن امیرالمؤمنین علیه السلام شده است، خیلی تعجب نکنید.

به خدا قسم آن شخصی که به نام مرجعیت و امثال اینها انحراف از صراط مستقیم امیرالمؤمنین دارد و با کبکبه و دبدبه وارد صحن می شود، او از هزارتا از این تانکها بدتر و خطرناکتر است! و آن تانکهاست که این تانکها را به وجود آورده است. این تانکها برای امتحان من و شماست:

الظَّالِمُ سَيِّفِي، أَنْتَقِمُ بِهِ وَأَنْتَقِمُ مِنْهُ؛^۱ «ظالم، شمشیر من است، من با او از

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۲۹۷:

«این روایت را از مرحوم پدرم شنیده‌ام. و در کلمة الله، طبع اول، دار الصادق - بیروت، ص ۱۸۰، حدیث شماره ۲۱۰ آورده است. و در ص ۵۴۶ گوید: "این حدیث به طور مرسل وارد شده است." و اما حدیث دیگری قبل از این به شماره ۱۰۹ آورده است که: "يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: إِذَا عَصَانِي مِنْ خَلْقِي مَنْ يَعْرِفُنِي، سَلَطْتُ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَعْرِفُنِي." و در ص ۵۴۵ و ۵۴۶ با سه سند ذکر کرده است: ۱) کافی مسنداً از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام (۲) / إرشاد القلوب دیلمی ⇐

مردم انتقام می‌کشم، بعد هم از خود او انتقام می‌کشم.»

صدام، ظالم است و منتقم؛ ولیکن این جریانات گُتره نیست، خود به خود نیست، از زیر نظر پروردگار مخفی نیست، از زیر نظر امام زمان مخفی نیست. صدام نمی‌تواند خدا را گول بزند و در یک حجره‌ای مخفی کند و بعد خودش بیفتد جلو؛ او با اینکه ظالم و ستمکار است - لعنت اولین و آخرین بر او باد، که جنایتکاری مثل او پیدا نشده - ولی مع ذلک اگر از نقطه نظر تحقیق بسنجیم، این خطرناک‌تر است یا آن که از اوّل عمر ریش و پشمی گذاشته و عمّامه و قبا و ردایی و رفته در سرداب‌های نمودر نجف و شب‌ها هم در بالای بام، آن عَجّه‌های شدید را خورده، برای اینکه رئیس بشوم؛ نه برای اینکه من خدمتی به دین کنم!

امیرالمؤمنین را نمی‌شود گول زد؛ امیرالمؤمنین بیدار است و می‌خواهد این دستگاه را برچیند! حالا شما إن شاء الله بعداً ببینید چه دستگاه‌های خوبی پیش می‌آید و اینها همه از بین می‌روند. حوزه تشکیل می‌شود، حوزه خوب، حوزه‌ای که شهید اوّل و شهید ثانی و علامه حلّی و مقدّس اردبیلی و امثال اینها می‌پسندند؛ حوزه‌ای که پاسدار قرآن و علم و عرفان و عقل و درایت و رسیدن به حقایق است. حوزه‌ای که طلبه‌های خود را به ایثار و گذشت و عبادت و شب‌زنده‌داری و تفکر در آلاء پروردگار دعوت می‌کند. حوزه‌ای که طلبه‌های محصل و جدّی و درس‌خوان و مراقب که هر ساعت از زندگی خود را بیهوده هدر نمی‌دهند و خود را مأمور و عبد پروردگار می‌دانند و بر طبق آن امریّه عمل می‌کنند، تربیت می‌کند؛ از این به بعد، آن حوزه إن شاء الله تشکیل می‌شود.

﴿۳﴾/مالی صدوق مسنداً از حضرت امام علی بن الحسین السجّاد علیهما السّلام. و مجلسی (ره) در بحار الأنوار، طبع حروفی اسلامیّه، ج ۷۵، ص ۳۱۳، از ثواب الأعمال صدوق، مسنداً از حضرت امام محمدباقر علیه السّلام آورده است که: «قَالَ: مَا انْتَصَرَ اللَّهُ مِنْ ظَالِمٍ إِلَّا بِظَالِمٍ؛ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا﴾.» (ثواب الأعمال، ص ۲۴۴)

آری! این صفاتی که ما در روایات می‌خوانیم، وقتی با کارهای این افراد تطبیق می‌کنیم، تا یک اندازه‌اش را می‌گوییم که: حمل به ظاهر کن! حمل به ظاهر کن! حمل به صحت کن! حمل به صحت کن! انسان ظاهر را هم نباید از دست بدهد. خُب، این کار را هم می‌کنیم، ولی حالا واقعاً حمل به ظاهر کردن، واقع را عوض می‌کند؟! ما حمل به ظاهر می‌کنیم، ما سکوت اختیار می‌کنیم؛ جماعت‌های بیچاره می‌روند دنبال این مسکینان و از اینها تبعیت می‌کنند! اما پیش حقیقت و حقیقة الحقائق و اصل الوجود و سر رحمانی و حقیقت محمدیه هم مخفی است؟! پیش خود امیرالمؤمنین هم مخفی است!؟

وقتی انسان می‌بیند تا همین اخیر در صحن نجف اشرف پنج نماز جماعت در موقع مغرب اقامه می‌شود، پنج نماز در این صحن کوچک! این صحیح است؟ خدا که می‌گوید: همه باید با هم اتفاق کنید و دست از تفرق بردارید؛ چند نماز در یک مکان مختصر خواندن، این درست است؟! البته این غیر از آن مساجد اطراف و غیر از مساجد خود صحن مثل مسجد عمران و بالاسر و خضراء است؛ در خود صحن، غیر از رواق‌ها که در هر گوشه رواق یک نماز دیگر؛ بعد این آقا می‌رفت، ده دقیقه دیگر یک آقای دیگر می‌آمد؛ تا نزدیک طلوع آفتاب چندین نماز جماعت، یکی پس از دیگری خوانده می‌شد. خدا می‌فرماید: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّقْشُورًا﴾^۱ نماز را باید اول وقت خواند؛ تمام شد. یک نماز هم بیشتر نخوانید، در صحن هم یک نماز بیشتر نباید خواند! اگر کس دیگری بخواهد نماز بخواند، باید جلوی او را گرفت، نباید نماز خواند! هم‌چنین نباید خود انسان بایستد و نمازهای متعدد بخواند، یا اینکه مثلاً نماز جماعت ظهر را در این مسجد بخواند، آن وقت دو مرتبه برود همان ظهر را در مسجد دیگر بخواند!

۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۰۳. *انوار الملکوت*، ج ۱، ص ۱۱۷، تعلیقه:

«نماز (از جانب خدای تعالی) بر اهل ایمان در وقت معین واجب شده است.»

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۱ آیا پیغمبر هم همین طور بود؟!

ائمه هم همین طور بودند؟!

و به عنوان حفظ شریعت [این کارها را می کردند]؛ مگر این حفظ شریعت است؟! این حفظ شکم است، این حفظ مقام است؛ کدام مقام؟ آن مقامی که از هر مقامی رذل تر و پست تر است و انسان را بالنهایه می کشاند به این جاهایی که ملاحظه می کنید.

الإسلامُ يَعْلُو و لا يُعْلَى عليه؛^۲ «اسلام بالاست و بر فراز همه چیز، و چیزی

بر فراز اسلام نیست.»

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳

«عزت لباسی است که پروردگار بر تن خود دارد و برای رسول خود دارد و برای مؤمنین دارد، اما این مسکینان و منافقین نمی فهمند.»

ما که می گوییم منافقین، شما خیال می کنید منافقین یعنی همان منافقین زمان رسول خدا؛ اما نه، انحصار به آنها ندارد. هر کسی که اصلاً نفهمد عزت اختصاص به خدا و رسول خدا و مؤمنین دارد، او منافق است؛ هر کسی که دعوت به نفس کند، طبق این آیه مبارکه قرآن: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۴، منافق است.

منافق یعنی آن کسی که دو رو است، یعنی ظاهرش یک چیز نشان می دهد

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۴.

۳. سوره منافقون (۶۳) آیه ۸.

۴. سوره آل عمران (۳) آیه ۷۹. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۷:

«در توان و قدرت هیچ فرد انسان چنین حقی نیست که پس از آنکه خداوند به وی کتاب آسمانی و حکم و نبوت را داده باشد، به مردم بگوید: شما بندگان من باشید نه بندگان خدا!»

ولی باطنش چیز دیگر است؛ وقتی شما با او برخورد کنید یک قسم با شما مواجه می‌شود، در پشت سرتان یک حرف دیگری می‌زند. و از آن نفاق عجیب‌تر آن است که اگر هم حرفی نزند، در دلش آن طوری نیست که با شما برخورد کرده؛ با شما به بشاشت و خوشی، قربانت گردم، فدایت شوم، و لیکن در باطن نقشه‌ای کشیده که شما را از پا در بیاورد. در ظاهر می‌گوید: مردم، دنبال اسلام بروید، دنبال قرآن بروید، و چنین و چنان! ولی خودش بر خلاف اسلام عمل می‌کند و پایش را در یک کفش کرده تا این احکام را از بین ببرد؛ این منافق است!

خدا با کسی رفاقت خاص ندارد، او در صراط مستقیم مردم را حرکت می‌دهد؛ میزانش، میزان مستقیم است، فرموده است: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ﴾^۱ آن وقت می‌شود این حرف‌ها را بزند و بگوید: «ما آسمان و زمین را بر اساس عدل و میزان حق آفریدیم»؛ ولی در این امور عنان ما را به دست خود ما بدهد و بگوید: «هر پنداری، هر غلطی و هر کثافت کاری که کردید، اختیار با جناب عالی است، چون شما عالم شریعت هستید و من اختیار را به دست شما دادم و شما هم دارای ولایت هستید و هر کاری می‌خواهید بکنید!»، این درست است؟! نه!

طلاب علوم دینیه، همه باید از قدم اول با علم و عمل حرکت کنند، همان طوری که سابقین حرکت کردند. ببینید سید بن طاووس، خودش و دو برادرش علی و احمد، به چه مقاماتی رسیدند! یا اینکه ببینید بحرالعلوم - که زمان زیادی هم از موتش نمی‌گذرد، حداکثر حدود دویست سال است - چه مقاماتی داشت! ببینید کسانی مانند شیخ جعفر کاشف الغطاء که از شاگردان بحرالعلوم و هم‌دوره‌ای‌های او

۱. سوره الرّحمن (۵۵) آیه ۷ و ۸. معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۵۰:

«پروردگار متعال، آسمان را بلند پایه برافراشت، و میزان را قرار داد * تا اینکه شما در میزان و سنجش طغیان نکنید و ظلم و ستم روا مدارید!»

بودند، چه مردمان پاک و صافی بودند! و چه قسم دنیا به آنها رو می‌کرد، ولی آنها خود را نمی‌باختند و شب برمی‌خاستند و در محراب عبادت، گریه و زاری می‌کردند، و تمام دنیا مقلدشان می‌شدند یا نمی‌شدند تفاوتی نداشت و این چیزها را به پیشیزی نمی‌خریدند.

انسان بایستی که بر این صراط حرکت کند و الاً خطر حتمی است. آنچه را که خداوند برای سابقین گفته برای ما هم هست، آیات قرآن کلیت دارد و انحصار به رسول خدا و زمان رسول خدا ندارد، بلکه همهٔ زمان‌ها را تا روز قیامت بدون استثناء شامل می‌شود.^۱

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۷۱ - ۳۹۲؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۹؛ رساله اجتهاد و تقلید، ص ۷۹، تعلیقه.

تغییر و تحوّل روش دروس حوزه توسط استعمار^۱

درس حکمت که در این حوزه‌ها از بین رفته، این یک ضایعه‌ای است! و من خیال می‌کنم که درست روی نظر همان استعمار کلی و استعمار بزرگ است که برای از بین بردن تحقیق و علم و تدقیق و استواری قرآن، اینها را از بین بردند. سابقاً درس حکمت در حوزه‌ها گفته می‌شد، در نجف اشرف درس‌های حکمت و جلسات تدریس حکمت و عرفان، جدا جدا بوده است، و اساتید در الهیات بحث‌ها و جلسات داشتند؛ و شاگردهای آنان دویست تا سیصد نفر بوده‌اند. [از جمله] آقای شیخ علی محمد نجف آبادی - که به نام آخوند گربه معروف است، که بعد از اتمام دروس سطح آمد خدمت مرحوم آخوند میرزای شیرازی و بعد هم آمد در نجف، سالیان دراز در مسجد شیخ و ترک‌ها و... جلسه تدریس داشته و خیلی مرد وارسته و معروف و صاحب مقاماتی بوده است^۲ - و شیخ الشریعة اصفهانی - شیخ شریعت معروف که از اساتید معقول بوده و در آخر عمر، مرجعیت بر گردن ایشان افتاد، و الّا عمده تبحر ایشان در معقول بوده و از اساتیدی بوده که در نجف جلسات معقول داشتند - و آقا شیخ محمدحسین کمپانی اخیراً همین‌طور بود، و استاد مرحوم علامه طباطبائی: آقا سید حسین بادکوبه‌ای که از اعلام مدرّسین حکمت بود، و آقا سید محمدباقر اصطهباناتی که استاد آقا شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء و از اساتید حکمت بوده است. سابقاً درس حکمت خیلی رائج و دائر بوده است^۳. استعمارگران برای اینکه عظمت قرآن را بشکنند، درست از همان وقتی که

۱. قابل ذکر است که ادامه مطلب از بیانات علامه طهرانی - قدس سره - در روز جمعه ۲۷ جمادی الأولى ۱۴۰۹ ه. ق می‌باشد. (محقق)

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون احوالات ایشان رجوع شود به **مطلع انوار**، ج ۲، ص ۴۰۴.

۳. جهت اطلاع بیشتر پیرامون فقہائی که به علم حکمت پرداخته‌اند رجوع شود به **مطلع انوار**، ج ۵، رساله حکمای اسلام، ص ۲۵ - ۵۰.

آن گلاستون - رئیس مجلس اعیان و لردها در انگلستان که پست نخست وزیری داشت، و مردی یهودی الأصل و صهیونیست بود - در جریان عجیبی، پشت تریبون، قرآن را روی زمین می کوبد و اعلام می کند:

تا هنگامی که این قرآن باقی است، ادامه استعمار انگلستان در سرزمین های مسلمان نشین محال است!^۱

از همان وقت تا به حال، طبق یک هدف واحد حرکت کردند که باید قرآن را بردارند! حالا چه اموری رابطه مستقیم با این جهت دارد و چطور قرآن را برمی دارند؟ یکی از اقسامش این است که بایستی دروس معقول خوانده نشود، توحید برای مردم روشن نشود، مردم به همین درس های سطحی اکتفا کنند؛ این فرهنگ اسلام است دیگر!

از همان وقت دیگر می بینیم که تدریس دروس معقول پایین آمد؛ چطور پایین می آید؟ این آقا می خواهد درس شروع کند، می گوید: چه درسی شروع کنم؟ می گویند: آقا حالا درس حکمت که لازم نیست، فقه و اصول شروع کنیم! آن دیگری هم می بیند رفیقش فقه و اصول شروع کرده است، او هم شروع می کند! بعد به جایی می رسد که فقط افراد کمی درس حکمت می دهند، بعد کم کم از بین می رود و به جایی می رسد که واقعاً الآن اگر در نجف کسی یک درس حکمت بدهد، به این معنا است که خودش را ضایع کرده، اصلاً نابود کرده، شرافتش را فروخته، این مُستهجن است!

این درسی که الآن شما می بینید در قم راه افتاده، همه اش از علامه است که قم را زنده کرد. ایشان به اصطلاح، انقلاب علمی ایجاد کرد و از همه چیز گذشت.^۲ او هم می توانست درس فقه و اصول تشکیل بدهد و آیه الله شود و بیرونی و

۱. رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۸، ص ۲۳۷؛ *نور ملکوت قرآن*، ج ۲، ص ۳۱۱ و ۶۰۷؛ *رساله نوین*، ص ۱۳۷؛ *رساله نکاحیه*، ص ۳۳۶.

۲. رجوع شود به *مهر تابان*، ص ۱۰۳.

اندرونی و شهریّه و ... راه بیندازد! مثل همان پیغام، مخصوصاً این عبارت که گفتند: «شما از دیگران کمبودی ندارید؛ بگذارید همه این مطلب را بفهمند!» ولی ایشان شروع کرد به درس حکمت تا اینکه چند نفری پیدا شوند و جمع شوند و قم را بگردانند و پشتیبانی داشته باشند.

آخر، حکمت یعنی درس کلام، کلام اسلامی یعنی پشتیبان مسائل اعتقادی، پشتیبان امامت، پشتیبان معاد، پشتیبان توحید! ردّ نصاری، ردّ کمونیست‌ها و ردّ مادّیین، همه با حکمت است. و الاّ این آقایانی که حکمت نخوانده‌اند اگر مرجع هم بشوند و از ایشان درباره‌ی فلان مسئله پرسید، در آن می‌مانند! و وقتی یک قضیه‌ای پیش بیاید، یک سر و صدایی و یک اقداماتی بر علیه دین بشود، آنها فقط غصّه می‌خورند! اما آنهایی که درس حکمت خوانده‌اند غصّه نمی‌خورند، آنها می‌زنند و می‌برند، یا در سخنرانی‌شان یا در نوشتجاتشان یا به واسطه‌ی شاگردانشان؛ چون قلبشان مطمئن است!

بله، حکمت در نجف به کلی از بین رفت، در قم هم که از بین رفته بود و *حُبُّ الحمد لله علامه دومرتبه آن را احیا کرد*. یکی از ائمه‌ی جماعات معروف طهران که الان حیات دارد، خودش نقل کرده بود که:

من در نجف به یکی از بزرگان گفتم: آقا چرا شما تفسیر شروع نمی‌کنید؟
حُبُّ با این درس‌هایی که دارید تفسیر هم بگویید.
گفت: «اگر من درس تفسیر شروع کنم خلاصه از بین می‌روم!» چون با این شخص خیلی رودربایستی نداشت و خیلی خودمانی بود، می‌گفت: «شأنیت و مقام من این است که به همین درس‌ها اکتفا کنم، شأن من نیست تفسیر درس بدهم!»

(این شخص گفته بود): پس چرا علامه طباطبائی شروع کرد؟!

گفت: «او خودش را اُضحیّه کرد؛ یعنی قربانی کرد!»^۱

۱. رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۳، ص ۳۱۱؛ *رساله اجتهاد و تقلید*، ص ۳۹۳، تعلیقه.

غرب زدگی برخی از اساتید فلسفه

مقالات آقای فروغی را برای بنده آوردند و من دیدم خیلی عجیب است، ما طور دیگری درباره ایشان خیال می‌کردم؛ ولی دیدم واقعاً خیلی چرند نوشته است، نه مبدأ دارد نه منتها دارد، هرچه دستش آمده نوشته، بدون اطلاع و بدون سرمایه و مادّه! یک اسم دکتر روی اینها می‌گذارند، واقعاً خیال می‌کنند که چه کسی هستند؟! اما حالا فهمیدیم اصلاً و ابداً، خیلی خیلی منحرف‌اند و مطالبشان بی‌اساس و بی‌پایه و بی‌بنیاد است.^۱

در همین نوشتجاتی که الان مشغول هستم به نام کتاب نور ملکوت قرآن، تقریباً صد صفحه تا به حال در ردّ ایشان و امثال ایشان نوشته‌ایم؛ اما اگر تمام مطالب ایشان بخواهد رد شود، صد صفحه دیگر لازم داریم!

در همین مباحث یک سلسله خیلی مفصل‌تر از این دارد که در طول دو سال دانشگاهی به دانشجویها درس می‌داده و جزوه‌هایش هم هست. خُب بدبخت آن دانشجویها که چه بلاهایی به سرشان می‌آید! این دانشجویها به نظر استادی به او نگاه می‌کنند، حرف‌هایش را تلقی به قبول می‌کنند. آدمی که شیفته خارج و تمدن خارج و شیفته نظر اروپا و علوم و اکتشافات جدید امروز شده است، اینها برایش خیلی

۱. امام شناسی، ج ۱۵، ۸۹:

«محمدعلی فروغی مردی دانشمند بود، و از کتاب سیر حکمت وی در اروپا و تصحیح و تعلیق برخی از کتب، مشهود است که درس خوانده بوده است. ولی این مرد در زمان رضاخان پهلوی علمدار و شاخص استعمار انگلستان در ایران بود و به قدری به تابع و متبوع، به رضاخان و به استعمار انگلستان کمک کرد که حقاً باید در این موضوع به خصوص، کتابی بلکه کتاب‌هایی نوشته گردد. در زمان وی بود که قرائت قرآن را از مدارس برداشتند و به جای آن آیات منتخبه نهادند. وی اراده داشت تا قرآن را تلخیص کند و آیات مکررّه آن را بردارد، که دست غیب احدیت بر سر او کوفت، و با وارد شدن قشون روس و انگلیس در ایران، به نزد ارباب خود آمد، و او را امر به استعفا و فرار کرد. و لِّلّٰهُ الْحَمْدُ وَ لِهَ الْمِئْتَةُ آن سبو بشکست و آن پیمان ریخت.»

جالب است؛ مثلاً نیوتن برایش به اندازه‌ای مُعجب است که به قول جان لاک:
 او یگانه مردی بود که دویست سال فلسفه اروپا را در دست گرفت، و کاخ
 عرفان و فلسفه را لای‌روبی و خاک‌روبی کرد!^۱
 نیوتن! کدام فلسفه و فیلسوف خارجی این کارها را کرده است؟!
 بعد ایشان به طور خیلی چَرند، فلسفه ماوراءالطبیعه را با این فلسفه قاطی
 کرده و گفته است:

این فلسفه که از بین رفته، آن فلسفه مابعدالطبیعه هم باید از بین برود!
 اصلاً از نو باید فلسفه‌های نویی بنا کرد و موزون ساخت!
 مطالب صاحب کتاب پرتویی از قرآن، راجع به جن و... هم این‌گونه است.
 علامه طباطبائی حرف او را رد می‌کنند، آن وقت ایشان بر علیه علامه می‌نویسد که:
 این نظر، پایه علمی ندارد و برای خود ایشان قابل قبول می‌باشد؛ ولی آن
 کسی که کلامی یا اشعری باشد می‌تواند کلام ایشان را قبول نکند!
 این حرف منطقی است؟! اگر کسی برهان و دلیل بر نتیجه‌ای بیاورد، آدم باید
 بگوید این حرف‌ها قبول نیست چون این را اشعری و کلامی قبول ندارد؟!^۲
 خطر این‌گونه افراد خیلی خیلی بیش از دکتر شریعتی است، دکتر شریعتی
 سطحی بود.

۱. رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۷۱.

۲. رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۴۶ - ۳۹۴؛ نگرشی بر مقاله قبض و بسط
 تئوریک شریعت، ص ۱۷۰ - ۲۱۶.

مجلس سوّم:

مفاسد علمای سوء و حرمت تبعیت از آنها

به مناسبت ولادت امام حسن عسکری علیه السّلام

أعوذُ بالله من الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ وَ أَشْرَفِ بَرِيَّتِهِ
مُحَمَّدِ الْحَمِيدِ الْمَحْمُودِ وَ عَلَى آلِهِ أَمْنَاءِ الْمَعْبُودِ

حضرت أبو محمد امام حسن عسکری، فرزند حضرت امام علی بن محمد هادی علیه السلام، در سنه ۲۳۱ یا ۲۳۲ هجری در مدینه منوره متولد شدند. آباء آن حضرت نیز همه در مدینه منوره متولد شده‌اند؛ به جز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در مکه و در جوف کعبه متولد شده‌اند، و به جز حضرت امام زمان که تولد آن حضرت در سامراء است، بقیه ائمه تولدشان در مدینه است.^۱

سامراء در آن زمان پایتخت و مرکز جیش خلفای بنی عباس بود، لذا برای از بین بردن احساسات مردم و عدم تحریکات و تحرکات احتمالی، خلیفه عباسی در سنه ۲۳۶ هجری آن حضرت را در معیت پدرشان حضرت امام علی النقی علیه السلام از مدینه به سامراء تبعید کرد، و سن حضرت امام حسن عسکری در آن وقت چهار سال بود. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و پدرشان در تمام مدت عمر در

۱. الدرّ النظیم، ص ۷۳۷.

سامراء حبس و تحت نظر بودند.

البته تبعید، تبعید حضرت امام هادی بود نه حضرت امام حسن عسکری؛ ولی چون حضرت امام حسن عسکری طفل خردسالی بودند، طبعاً در معیت پدر به سامراء آمدند. حضرت امام هادی هجده سال تمام در سامراء تبعید و حبس نظر بودند؛ حتی افرادی که با آن حضرت ملاقات می کردند خیلی محدود بود، و همه در منزل آن حضرت رفت و آمد نداشتند. تا اینکه حضرت امام هادی در سنه ۲۵۴ از دار دنیا رفتند، و ولایت و امامت به فرزندشان حضرت امام عسکری - که در آن وقت سنشان بیست و دو سال بود - منتقل شد. امامت آن حضرت تا سنه ۲۶۰ ادامه داشت تا اینکه در سن بیست و هشت سالگی به سمّ معتمد از دار دنیا رحلت کردند. یعنی از ائمه ما که سنشان خیلی کم است: یکی حضرت امام حسن عسکری است که در بیست و هشت سالگی رحلت کردند، و دیگری حضرت امام جواد، امام محمد تقی است که در بیست و پنج سالگی رحلت کردند.

دوران زندگی بر حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسکری خیلی سخت می گذشت، بالأخص در دوره امامت امام حسن عسکری که حتی خواصّ شیعه هم آن حضرت را ملاقات نمی کردند و می ترسیدند. به ندرت وقتی به امر خلیفه ای حضرت از منزل بیرون می آمدند تا در رکاب آن خلیفه و با خلیفه جایی بروند، شیعیان در راه آن حضرت را می دیدند، و الاّ آزاد نبودند که خدمت حضرت برسند و از آن حضرت استفاده کنند؛ مگر افراد خیلی اندک از علما و بزرگانی که جزء خصیصین و حواریین آن حضرت بودند و نام آنها در کتب رجال ثبت شده است.

و بعضی چنین احتمال می دهند که این یک مصلحت خدایی بوده است؛ چون زمان رو به غیبت کبری می رفت، لذا خداوند علیّ اعلیّ این طور جریانات را پیش آورد که شیعه کم کم به غیبت امام عادت کند. به تدریج از زمان رحلت امام نهم زمان رو به غیبت رفت، یعنی دسترسی به ائمه و استفاده از محضر شخصی آنها در عالم ظاهر، به تدریج کمتر می شد؛ و در زمان حضرت امام هادی امام را کمتر

می دیدند، و در زمان حضرت امام حسن عسکری خیلی کمتر می دیدند، و در زمان حضرت امام زمان در غیبت صغری آن حضرت را خیلی کم می دیدند، و در غیبت کبری که خیلی خیلی کم می دیدند.

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام به زهر معتمد عباسی شهید شدند، و شهادت آن حضرت را ما مفصلاً در جلسه یک ماه قبل که روز هشتم ماه ربیع الاول و روز شهادت آن حضرت بود، بیان کردیم.

متوکل، خلیفه عباسی آن حضرت را به زندان انداخت و حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام مدتی در زندان بودند. وجه به زندان انداختن آن حضرت و اینکه چرا آن حضرت را به زندان انداخت، معلوم نشده و در تواریخ چیزی نوشته اند؛ ولی خُب البتّه معلوم است که همان حسد و حقدی که بنی عباس نسبت به علویین داشتند، و تحریکاتی که از بعضی افراد و جوانب می شد و خبرهایی که جواسیس می آوردند و نمّامی ها و سخن چینی هایی که می کردند، موجب این شد که آن حضرت مدتی در زندان متوکل بودند.

بعد از متوکل، منتصر و معتز و مهدی و معتمد، خلفای عباسی هر یکی بعد از دیگری خلافت کردند و این دوران های متعدد و خیلی سخت را حضرت امام حسن عسکری گذراندند.

امام عسکری علیه السّلام مانند سایر ائمه، مرد باوقار و باشخصیت و آرام و ساکت و پرعقل و پرفکر بودند؛ و همان طوری که در تاریخ نقل شده، دشمنان آن حضرت هم مانند احمد بن عبیدالله بن خاقان - با اینکه یک شخص ناصبی و از دشمنان اهل بیت بوده است - احوالات آن حضرت را مفصلاً نقل کرده و آن

۱. مطلع انوار، ج ۹، ص ۴۲۷ به نقل از الشّیعة و التّشیع، ص ۲۷۰؛ مطلع انوار، ج ۶، ص ۴۲۶ به نقل از ریاض السّالکین، ج ۱، ص ۱۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۹ یکی از علل این امر را سعایت و حسادت جعفر کذاب بیان نموده اند. (محقّق)

حضرت را به این مدائح و این صفات ستوده و در مقام تعریف گفته است:

در سامراء مردی بود از خاندان علویین با این خصوصیت که بر همه مقدم و از همه محترم‌تر بود، و مردی آرام و با فکر و با تعقل بود، سیمای گندم‌گون و چشم‌های درشت و قد متوسطی داشت، استخوان‌بندی بدنش محکم بود، حرکت که می‌کرد مانند یک کوه وقار بود. خلفا و وزرا و بزرگان آن مملکت به آن حضرت احترام می‌کردند، شیعه آن حضرت را مقدم می‌داشت، و تمام علویین ایشان را سید و سالار خود می‌دانستند؛ درحالی‌که پیرتر از آن حضرت در میان علویین بسیار بود.^۱

الآن شما که کنار قبر آن حضرت در سامراء می‌روید، آنجا خانه خود آن حضرت بوده است، یعنی حضرت امام علی النقی و حضرت امام حسن عسکری و حضرت سید حسین - برادر حضرت امام حسن عسکری - و حضرت حکیمه خاتون و حضرت نرجس خاتون، همه را در خانه خودشان دفن کردند و بعدها آن خانه تبدیل به رواق و ضریح و صحن و اینها شد. خیلی قبر نورانی و فضای نورانی که اصلاً محسوس است که یک فضای باز و متسع است و اینها همه از آثار و جلوه‌های خود حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است.

بزرگان احوالات آن حضرت را مفصل ذکر کرده‌اند، گرچه آنچه باید و شاید از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برای ما مفصلاً نقل نشده است؛ زیرا اولاً: عمر آن حضرت کوتاه بود، ثانیاً: آن حضرت همیشه در تبعید بودند و امکان دسترسی همه شیعیان نسبت به آن حضرت نبود؛ لذا آن مقدار از فرمایشات و کلمات آن حضرت که بزرگان نقل کرده‌اند، مفصل در کتب ثبت و ضبط شده است، و بزرگان روی فرمایشات آن حضرت استشهاد می‌کنند.

من امروز قصد صحبت کردن و حال منبر رفتن نداشتم؛ چون کارهای زیادی دارم، مثل به مسجد رفتن و آماده کردن مجلس و جارو زدن و ...

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۰۳.

از طرفی ما واقعاً بعضی اوقات در منبری دچار فقر می‌شویم؛ اصلاً یک منبری می‌خواهم دعوت کنم، واقعاً متحیر می‌شوم. چند نفری هستند که عین آیات قرآن و اخبار را صحبت می‌کنند، که خب آنها غالباً مجالس دهگی و جلسات دارند، و با بنده تماس می‌گیرند و می‌گویند ما در این وقت نمی‌توانیم. و بعضی دیگر هم که ما نمی‌خواهیم بیایند، چون هیچ به دست انسان نمی‌دهند؛ نه آیه‌ای، نه تفسیری، نه خبری. یک حرف‌هایی می‌زنند و مطلب تمام می‌شود، و انسان هم دستش خالی می‌ماند.

لذا خود من متمایل نیستم و خسته می‌شوم که یک نفر برود بالای منبر و حرف‌های مناسب نزند! اصلاً مثل اینکه یک کوه را روی سر من می‌کوبند، خسته می‌شوم؛ یا مثل اینکه لای آسیابم - دیدید وقتی که آسیاب را می‌گردانند، جناب گندم و جو و امثال آنها قرچ قرچ صدا می‌کنند - و درون آسیاب له می‌شوم و خسته می‌شوم ولی صدایم در نمی‌آید! اما یکی که صحبت کند و آدم را به خدا، به آخرت و به امام دعوت کند، یا روایتی، حکایتی و سرگذشتی از امام بخواند، خب آدم زنده می‌شود!

این را هم همه شما باور کنید که من خودم خیلی محتاج هستم به اینکه موعظه بشنوم! و واقعاً کسی که موعظه می‌کند یا منبر می‌رود و حرف خدا را می‌زند، این قدر لذت می‌برم و این قدر گوش می‌کنم و این قدر حظ می‌کنم که اصلاً حیف است از منبر پایین بیاید! کیف می‌کنم کسی بنشیند آیه قرآن بخواند، خبر بخواند، موعظه کند و من گوش کنم!

۱. شایان دقت است این مطلبی که مرحوم علامه - رضوان الله علیه - تذکر دادند که: «من خودم خیلی محتاج هستم به اینکه موعظه بشنوم.»
در خبر است که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِابْنِ مَسْعُودٍ: «إِقْرَأْ عَلَيَّ!» قَالَ: فَفَتَحْتُ سُورَةَ النِّسَاءِ، فَلَمَّا بَلَغْتُ ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَيَّ هَتُؤُلَاءِ شَهِدًا﴾ (سوره نساء (۴) آیه ۴۱)، رَأَيْتُ عَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ مِنَ الدَّمْعِ، فَقَالَ لِي: «حَسْبُكَ الْآنَ.» (بحار الأنوار،

↩

ج ۸۹، ص ۲۱۶)

﴿رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابن مسعود امر فرمودند: «قرآن بخوان!» ابن مسعود شروع کرد به خواندن قرآن از اوک سورة نساء تا این آیه: ﴿در چه حال هستی ای پیغمبر، در وقتی که ما در روز قیامت از هر امتی یک گواه و شاهد بر اعمالشان بیاوریم، و تو را شاهد و گواه بر اعمال آن گواهان قرار دهیم؟!﴾ در اینجا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گریه کردند و فرمودند: «دیگر کافی است!» رسول خدا آیات را استماع می کرد و اشک از چشمانش سرازیر بود درحالی که قرآن از نفس مطهر و متصل به غیب خود آن حضرت صادر می گردید و به مخاطبین القا می گردید. از اینجا معلوم می شود که تأثیر شنیدن و استماع حتی در صورت اطلاع مخاطب بر مطلب قابل انکار نمی باشد. و لذا بزرگان شرایطی را برای منبر و منبری مد نظر داشته اند و به آن پایبند بوده اند، و از جمله آنها اینک:

منبر باید پشت به قبله باشد تا اینکه مستمعین رو به قبله بنشینند و به سخنان خطیب گوش فرا دهند. و خطیب باید از منبر برای ایراد خطابه استفاده کند نه از تریبون، زیرا تریبون از دست آوردها و فرهنگ غرب آمده است و قطعاً تأثیری که از منبر برای مستمعین حاصل می شود هیچ گاه به واسطه تریبون و میز پیدا نخواهد شد.

مطلب دیگر اینک: منبری باید میزان معرفت و سطح آگاهی شنوندگان را مد نظر قرار دهد و مطابق با سعه معرفتی آنان مطلب را انتخاب کند و آنها را بالا آورد و رشد دهد، و بالاتر از حد فهم آنان سخن نگوید. و اینکه بعضی می گویند: «ما سخن خود را می گوئیم، مخاطبین خود افق فهم و درک خویش را بالا آورند!» سخن غلطی است؛ زیرا اولاً وظیفه ارتقاء معرفت و بصیرت بر عهده شخص خطیب است، و الا دیگر سخن گفتن معنی و مفهومی نمی داشت! ثانیاً مخاطب به واسطه عدم درک صحیح از سخنان خطیب، دلسرد و کسل می گردد و دیگر جایی برای رشد و صعود او باقی نمی ماند.

خطیب نباید سخن خود را به درازا بکشاند و موجب ملال و افسردگی افراد گردد، زیرا طولانی شدن خطابه آثار مطلوب خود را زائل می گرداند. منبر از حدود چهل و پنج دقیقه تجاوز نکند. و اگر از صدای خوش بهره مند است، در میان خطابه چند بیتی از اشعار آبدار حضرت مولانا جلال الدین رومی و حافظ شیرازی و سایر بزرگان از اهل معرفت با صدای خوش بخواند که باعث نزول رحمت و استجلاب فیض خواهد شد.

مطلبی را که برای ارائه انتخاب می کند، با استفاده از آیات وحی و احادیث مستند از حضرات معصومین علیهم السلام و سخنان اهل معرفت باشد، و از مطالب روزمره که همگان از آنها مطلع می باشند پرهیز نماید. و بداند که طرح مفاهیم و مبانی نورانی معرفت، موجب تغیر و تحوّل حال ﴿

﴿ و هوای مجلس و نزول برکات است؛ و در مقابل، مطالب سست و عادی، آن نورانیت و روحانیت را از فضای مجلس سلب می‌نماید.

بنابراین خطیب باید پیش از خطابه کاملاً به اطراف و جوانب مسئله اشراف داشته باشد، و برای تحصیل این منظور ساعت‌ها به مطالعه در منابع و مدارک بپردازد. و اگر آیه و روایتی می‌آورد، یا از روی نوشته‌ای بخواند و یا اگر از حفظ می‌خواند باید بدون غلط و دقیق خوانده شود. و نسبت به مطالبی که خود هنوز به عمق و درک کافی آنها نرسیده است، سخنی نگوید و مردم را به اشتباه و ابهام و خدای ناکرده انحراف نیندازد. مطلب برای گفتن بسیار است، دلیلی ندارد که انسان بخواهد به آن مطالب بپردازد و خلاصه عرض اندامی بکند. ورود در این گونه مباحث را بر عهده اهل فن و اهل خبره قرار دهد.

منبری باید بداند همین‌که بر روی منبر قرار می‌گیرد، در جایگاه رسول خدا و ائمه هدی سلام الله علیهم قرار می‌گیرد و فقط باید به آنان فکر کند و هیچ فرد و شخصیت دیگری را در نظر نیاورد، و بداند باید در روز قیامت به صاحب شریعت و والی امر، حضرت حجّة بن الحسن ارواحنا فداه پاسخگو باشد؛ پس زنهار زنهار که شخصیت دیگری را - هر که می‌خواهد باشد - در این موقف بگنجاند و در راستای ترویج و تبلیغ او سخنی بر زبان براند!

افرادی که در مجلس حضور پیدا می‌کنند نباید نامی از آنها برده شود و یا برای واردین صلوات فرستاده شود. و اگر در مجلس ختم و ترحیم شخصی سخن می‌گوید فقط باید به بیان مناسبات این موضوع بپردازد و مردم را به سمت و سوی عالم آخرت و عقبات در پیش رو تنبّه و توجّه دهد، و از بیان اوصاف و حالات دنیوی و شخصیت متوفی پرهیز کند، مگر اینکه در راستای حرکت و سیر به عالم عقبی باشد و تذکر آن موجب تنبّه و توجّه شود.

در این مجالس خطیب باید به ذکر سنن مشروعه و آداب وارده از شرع مقدّس بپردازد و مردم را به سمت اتباع از سنت اسلام و تشیع سوق دهد، و اعوجاج و انحرافی را که در طیّ زمان بر این سنت وارد شده است توضیح دهد. مثلاً راجع به اقامه مجالس عزا و ترحیم باید بگوید که فقط سه روز است، و هفت و چهل و سال در شرع وارد نشده است، به خصوص اربعین که فقط مختصّ سیدالشهداء علیه السلام می‌باشد و درباره هیچ‌یک از معصومین نیز معمول نبوده است. منبری در قرائت روضه باید به مقاتل صحیح و مستند مراجعه کند، و از بیان آنچه در بین السنه و افواه رایج است پرهیز نماید.

از جمله مطالبی که بسیاری از خطبا، علی الخصوص مداحان و ذاکرین، به غلط آن را سنت و روش خویش قرار داده‌اند، مسئله ذکر مصائب اهل بیت علیهم السلام در مجالس جشن و سرور ﴿

◀ و موالید آنها است. مجلس جشن خصوصیات خود را دارد و نباید با حزن و غم توأم شود، و الا آثار خود را از دست می‌دهد. ذکر مصیبت و روضه و حزن و گریه در مجالس سوگواری اهل بیت به جای خود، و جشن و سرور و شادی و انبساط در محافل و مجالس فرح به جای خود؛ آثار و برکات هر کدام از این دو مجلس برای تحوّل حال و نورانیت نفس لازم است، و فقط منحصر به حزن و گریه بر مصائب آنها نمی‌باشد.

منبری باید برای رضای خدا سخن بگوید و به هیچ وجه در فکر و ذکر هدیه و پاداش مادی نباشد و با صاحب مجلس درباره مبلغ سخنی نگوید، و حتی پس از دریافت مقدار آن را نشمرد و از کمیت آن اطلاع حاصل ننماید. و اگر احیاناً متوجّه مقدار آن گردید و آن را اندک شمرد، مبدا به روی آن شخص بیاورد و به رخ او بکشد، که در این صورت تمام زحمات و تلاش‌های او یکسره بر باد می‌رود و چیزی دست او را نخواهد گرفت و در باتلاق هواهای نفسانی و تعلّقات شهوانی فرو خواهد رفت. منبری در گفتار نباید ملاحظه مصالح دنیوی و شئون مادی را بکند، بلکه آنچه را که خیر و صلاح مخاطبین می‌پندارد باید بیان کند و ملاحظه‌ای ننماید. و اگر به جایی قول داده است، جای دیگر نرود و به تعهّد خود ملتزم باشد.

از جمله اموری که لازم است در مجالس به آن توجّه شود، تقدّم و تأخّر خطیب و مدّاح است. در مجالس وعظ و محافل اهل بیت علیهم السّلام ابتدا ذکر مصیبت و یا مدیحه توسط ذاکر قرائت شود، آنگاه خطیب به ایراد خطبه و موعظه و ارشاد بپردازد که در این صورت تأثیر سخنان و موعظه بهتر و بیشتر خواهد بود.

دعاهای پس از خطابه باید عمیق و سنجیده و پرمحتوا باشد و از روی قصد و انشاء و نیت صورت بگیرد، نه از روی عادت و روش معتاد.

خطیب باید نسبت به تاریخ اسلام و ائمه هدی علیهم السّلام اشرف و اطلاع کافی داشته باشد، و حتماً در هر منبر از وقایع و حوادث و مطالب زمان معصومین علیهم السّلام سخن به میان آورد و مردم را نسبت به تاریخ اسلام مطلع گرداند، و از احوال بزرگان و عرفای الهی و حکایات آنها و سخنان گهربار آنان به خطابه و سخنان خویش رنگ و جلا دهد و به آن مطالب روح و جان ببخشد. و به عبارت دیگر، نمونه و تمثّل عینی مبانی و معارف الهی را در ضمن بیان حکایات و تاریخ عرفای الهی به مخاطبین القا نماید و نشان دهد. در این زمینه مطالعه کتاب‌هایی از قبیل *تذکرة الاولیاء* شیخ عطار و *طرائق الحقائق* شیروانی و *حلیة الاولیاء* ابونعیم اصفهانی و غیر آنها می‌تواند مفید باشد. ناگفته نماند: آنچه را که درباره خطبا و اهل منبر مذکور شد، درباره ذاکرین و مداحان نیز ساری و جاری است. (معلّق)

دیشب خوابی دیدم که آن خواب من را الزام کرد که امروز برایتان صحبت کنم. خواب خوب و مفصلی بود؛ مفاهیمش هم این بود که خلاصه باید کار کنی! خیلی خواب خوبی بود؛ البته آن خواب منحصر به من نبود، جمعیتی بودند، ان شاء الله که همه رفقای ما در آن خواب شریک هستند! چون آن خواب یک علائمی هم نسبت به امروز داشت، و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام هم که با این خصوصیات و پدر امام زمان و... هستند؛ لذا از خواب بلند شدم و گفتم: این خواب معنایش این است و باید امروز منبر بروم، لذا تصمیم گرفتم که مقدار مختصری از احوالات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام صحبت کنم.

ما امروز می‌خواهیم یکی از فرمایشات حضرت امام حسن عسکری را که در تفسیر آیه شریفه: ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ * فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بَأْيَدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾،^۱ فرموده‌اند، برای شما بیان کنیم و کلماتمان را به تفسیر این آیه اختصاص دهیم.

عبارتی است که بزرگان علما از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِذِينِهِ، مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ؛ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ؛^۲

«اما آن کسانی از فقها که نفس خود را در مقام مصونیت و عصمت در بیاورند، دین خود را حفظ کنند، ترک هوای نفس کنند، سراپا مطیع امر مولای خود

۱. سوره بقره (۲) آیه ۷۸ و ۷۹. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۷۵:

«بعضی از اهل کتاب (یهود و نصاری) اُمی هستند؛ یعنی مردمی بی‌سواد هستند که اصلاً کتاب (تورات و انجیل) را نمی‌شناسند مگر امانی، و از کتاب خودشان هیچ نمی‌دانند و تشخیص نمی‌دهند * پس وای برای کسانی است که کتاب (تورات) را با دست‌های خود می‌نویسند (تحریف می‌کنند) سپس می‌گویند: این نوشته از طرف خداست.»

۲. الاجتجاج، ج ۲، ص ۴۵۹.

باشند؛ بر عهده عوام یعنی عامه مردم است که از آنها تقلید کنند.»
این یک جمله‌ای است که ما در کتب فقهی و در بسیاری از کتب اصول می‌بینیم و در باب اجتهاد و تقلید یکی از ادله‌ای که بر لزوم تقلید اقامه می‌کنند، همین حدیث است که مفصل روی آن بحث‌ها دارند. و مرحوم سید محمدکاظم یزدی در مقدمه عروة الوثقی در باب اجتهاد و تقلید این روایت را ذکر می‌کند و این روایت خیلی دارای معنا است.

هر چند بعضی گفته‌اند: از این روایت بیشتر از معنی عدالت استفاده نمی‌شود؛ یعنی مجتهد فقط باید عادل باشد، و «صائناً لِنَفْسِهِ، حَافِظاً لِدِينِهِ، مُخَالَفاً عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ» اینها یعنی باید عادل باشد. کما اینکه مرحوم آیه الله بروجردی و بعضی دیگر مانند مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی و امثال اینها هم می‌گفتند: «بیشتر از همین معنای عدالت استفاده نمی‌شود.»^۱

اما شاید با توجه بیشتر بتوانیم بگوییم معنای بالاتری از این روایت استفاده می‌شود؛ نه فقط عدالت معمولی. اصلاً آن کسی می‌تواند فتوا بدهد و صاحب تقلید باشد که یک نور الهی در دل او باشد تا نفس او را از همه مشتبهاتی که بر خلاف رضای خداست، در مصونیت و عصمت درآورد؛ یعنی هوای نفسش را زیر پای خودش له کند و سراپا مطیع امر خدا باشد. چنین شخصی باید فتوا بدهد؛ ولی شخصی که به این مرحله نرسیده باشد حق فتوا ندارد.^۲

این روایت را که امروز در تفسیر: «وَمِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ»^۳ برای شما می‌خوانم، مرحوم شیخ انصاری در باب ظن، در حجیت خبر واحد ذکر می‌کند

۱. رجوع شود به ولایت فقیه، ج ۲، ص ۹۸.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ولایت فقیه، ج ۲، ص ۱۰۳ - ۱۱۰؛ رساله اجتهاد و تقلید، ص ۶۲، تعلیقه.

۳. سوره بقره (۲) آیه ۷۸.

و می گوید: «آثار صدق و واقعیت از مضامین این روایت مشهود است.»^۱
 روایت، روایت عجیبی است و من این روایت را از اصلِ سند آن برای شما نقل می‌کنم. اصلِ سند این روایت در احتجاج شیخ طبرسی، در احوالات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است که با سند متصل خود، این روایت را از آن حضرت ذکر می‌کند. حالا روایت را خوب گوش کنید تا ما برسیم به استشهاد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت امام صادق علیه السلام راجع به «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ»:

و بالإسناد الذي مضى ذكره عن أبي محمد العسکریّ عليه السلام في قوله

تعالى: ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّا﴾؛^۲

می‌گوید: «با همان سندهایی که سابقاً ذکر شد، این روایت منتهی می‌شود

به حضرت اُبی محمد العسکری علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: ﴿وَمِنْهُمْ

أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّا﴾.

این آیه راجع به یهود است که می‌فرماید:

جماعتی از آنها اُمّی و درس‌نخوانده هستند، عالم نیستند و سواد ندارند،

طبقه عامه مردم هستند و از کتاب خدا و تورات هیچ خبری ندارند الا یک

خیالات و آرزوهایی که علمای آنها به آنها گفتند، و آنان هم به آن خیالات

و اوهام دلبستگی پیدا کردند، و از روی تلقین باطلی که علما به آنها دادند،

آن را کتاب خدا و تورات شمردند.

حضرت در ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّا﴾ می‌فرماید:

إِنَّ الْأُمِّيَّ مَنْسُوبٌ إِلَى أُمِّهِ، أَيْ: هُوَ كَمَا خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ، لَا يَقْرَأُ وَلَا يَكْتُبُ؛

﴿أُمِّيُونَ﴾: یعنی مادری‌ها، اُمّ: یعنی مادر، اُمّی: یعنی کسی که سوادش

۱. فرائد الأصول، ج ۱، ص ۱۴۱.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۶.

همان قدر است که از شکم مادرش بیرون آمده، چیزی نخوانده، یاد نگرفته، مطالعه نکرده، بحث نکرده است.»
 اُمّی این درس نخوانده‌هایی هستند که:

لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ الْمُنزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ وَلَا الْمُتَكَذَّبَ بِهِ، وَلَا يُمَيِّزُونَ بَيْنَهُمَا؛
 «اینها بین آن کتابی که از آسمان نازل شده با آن کتابی که به دروغ به خدا نسبت دادند، هیچ فرقی نمی‌گذارند؛ بین تورات واقعی با تورات مجعول فرق نمی‌گذارند؛ بین آیاتی که خدای علیّ اعلیٰ بر حضرت موسی فرستاده و آیاتی که علمای یهود تحریف می‌کنند و به خورد مردم می‌دهند، هیچ فرقی نمی‌گذارند و به آنها هرچه را بگویند که خدا این‌طور گفته است، آنها همین‌طور قبول می‌کنند. و خداوند در اینجا این ﴿أُمِّيُونَ﴾ را تنقیص می‌کند و می‌گوید: ”وای بر این عوام مردم که حرف علمای خودشان را بی‌چون و چرا گوش می‌کنند!“»

خوب گوش کنید مطلب از دستتان نرود تا برسیم به نتیجه.

﴿إِلَّا أَمَانِي﴾ آی: إِلَّا أَنْ يُقْرَأَ عَلَيْهِمْ وَيُقَالَ لَهُمْ: إِنَّ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ وَكَلَامُهُ؛
 «اینها از کتاب خدا هیچ نمی‌دانند مگر امانی. ﴿أَمَانِي﴾ یعنی آنچه را که بزرگان و علمای آنها به سلیقه خودشان برای آنها می‌خوانند و می‌گویند: این کتاب خداست، این کلام خداست.»
 لَا يَعْرِفُونَ إِنْ قُرِئَ مِنَ الْكِتَابِ خِلَافٌ مَا فِيهِ؛
 «اگر خلاف کتاب خدا را برای آنها بنخوانند، اینها نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند که این خلاف است.»

﴿وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ آی: مَا يَقْرَأُ عَلَيْهِمْ رُؤْسًا وَهُمْ مِنْ تَكْذِيبِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي ثُبُوتِهِ وَإِمَامَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدِ عَرْتِهِ؛
 «﴿وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ یعنی آنچه را که بزرگان و رؤسای آنها بر آنها

می خوانند از تکذیب محمد صلی الله علیه و آله و سلم در نبوتش، و در امامت علی بزرگ و آقا و سید و سالار تمام عترت پیغمبر. «
یعنی این محمدی که آمده و ادعای پیغمبری می کند، دروغ می گوید. آن محمدی که موسی گفت، این نیست؛ آن یک طور دیگر است. با اینکه خودشان می دانند این همان است، اما به عوامشان می گویند: «این محمد دروغ می گوید، این آن نیست، آن محمدی که موسی گفته است و در تورات آمده، غیر از این محمدی است که دارای این صفات است!» درحالی که صفاتی که این محمد دارد، همان صفاتی است که در تورات خودشان هست و موسی هم همین را گفته است! اما اینها می آیند و تورات را بر خلاف آنچه که هست، برای مردم می خوانند!

و هم یقلدوهم مع انه محرّم علیهم تقلیدهم؛

«این عوام از علمایشان تقلید می کنند درحالی که تقلید کردن اینها از علمایشان حرام است.»

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾؛

«وای بر کسانی که کتابی را با دست خودشان می نویسند، آن وقت به خدا نسبت می دهند و می گویند: این برای خداست!»

از پیش خود خبری نقل می کند و به خدا نسبت می دهد، از پیش خود خبری نقل می کند و به پیغمبر نسبت می دهد، از پیش خود خبری نقل می کند و به امام نسبت می دهد؛ می گوید: این برای امام است، این برای پیغمبر است، این از نزد خداست!
حضرت امام حسن عسکری می فرماید:

هذا القوم اليهود؛ «اینها یهودی ها هستند.»

كَتَبُوا صِفَةً زَعَمُوا أَنَّهَا صِفَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ، وَ هِيَ خِلَافُ صِفَتِهِ؛

«[علمای آنها] یک صفاتی را از پیغمبر آخر الزمان می نویسند و می گویند که: صفات پیغمبر آخر الزمان این طور است! درحالی که این صفاتی را که

می‌گویند، خلاف آن صفاتی است که در پیغمبر و در تورات واقعی است، و خود آنها هم می‌دانند!»

و قالوا لِمَسْتَضْعَفِينَ مِنْهُمْ: هَذِهِ صِفَةُ النَّبِيِّ الْمَبْعُوثِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ: أَنَّهُ طَوِيلٌ، عَظِيمُ الْبَدَنِ وَالْبَطْنِ، أَهْدَفُ، أَصْهَبُ الشَّعْرِ - وَ مُحَمَّدٌ بِخِلَافِهِ - وَ هُوَ يَجِيءُ بَعْدَ هَذَا الزَّمَانِ بِخَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ؛

«و به مستضعفین مردم خود که از افراد اهل دقت و مطالعه نیستند، می‌گویند: صفت پیغمبری که در آخر الزمان از طرف خدا مبعوث می‌شود و موسی خبر بعثت او را داده که او خاتم النبیین است، این چنین است: قد آن پیغمبر خیلی بلند است، بدنش خیلی بزرگ است، شکمش خیلی جلو آمده است، موهایش مجعد و فرفری است.

در حالی که محمد به خلاف این صفات است؛ موی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مجعد نبوده است، مویشان می‌ریخته و مسترسل بوده است و شانه می‌زدند، قد بلند نداشتند و متوسط بودند، بدنشان بزرگ نبوده است و استخوان بندی درشت بوده است، شکم پیغمبر جلو نیامده بود. و آنها به عوامشان به خلاف می‌گفتند: آن پیغمبری که موسی گفته است، بعد از پانصد سال دیگر خواهد آمد.»

چرا علمای یهود این کار را می‌کنند؟! با اینکه خودشان می‌دانند، چرا این کار را می‌کنند؟! کار را می‌کنند؟!!

وَ إِنَّمَا أَرَادُوا بِذَلِكَ أَنْ تَبْقَى لَهُمْ عَلَى ضَعْفَائِهِمْ رِيَاسَتُهُمْ، وَ تَدْوَمَ لَهُمْ إِصَابَتُهُمْ، وَ يَكْفُوا أَنْفُسَهُمْ مَثْوَنَةَ خِدْمَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ خِدْمَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ خَاصَّتِهِ؛

«علمای یهود که پیغمبر را انکار می‌کنند و به عوامشان این مطالب را می‌گویند، برای دو جهت است:

جهت اول این است که: ریاستشان بر ضعفای خودشان باقی باشد.»

ریاست می‌کند دیگر! می‌گوید: من عالم هستم و بر شما هم ریاست دارم. ریاست او متوقف است بر اینکه پیغمبر را معرفی نکند؛ چون اگر پیغمبر را معرفی

کند، دیگر خودش کنار می‌رود و دیگر خودش رئیس نمی‌شود، پیغمبر رئیس می‌شود و خودش و سایر افراد باید از پیغمبر تبعیت کنند، ولی این نمی‌خواهد از کرسی ریاست خود بگذرد!

وَإِنَّمَا أَرَادُوا بِذَلِكَ أَنْ تَبْقَى لَهُمْ عَلَى ضَعْفَائِهِمْ رِيَاسَتُهُمْ، وَتَدْوَمَ لَهُمْ إِصَابَاتُهُمْ؛ «می‌خواهد ریاستشان بر ضعفایشان باقی بماند، و إصاباتتی که از ضعفها به آنها می‌رسد، دوام داشته باشد.»

«إصابة» یعنی بهره. بهره‌ای که می‌برد، پولی که می‌گیرد، نذری و نیازی که می‌آورند، کله‌قندی که می‌آورند، آش رشته‌ای که می‌آورند، کاسه نباتی که می‌آورند، هدیه‌ای که می‌آورند، گوسفند می‌آورند، قربانی می‌کنند و... می‌خواهند اینها همیشه و دائماً باشد؛ اما اگر بگویند این پیغمبر آخر الزمان است، همه اینها بریده می‌شود، دیگر هیچ خبری نیست! این جهت و فایده اول.

«جهت و فایده دوم اینکه: اگر اینها بگویند: این پیغمبر حق است، باید مانند

سایر مسلمین از پیغمبر تبعیت کنند، باید بیایند و به پیغمبر خدمت کنند.»

باید به مسجد بیایند، باید به جهاد بیایند، باید روزه بگیرند و نماز بخوانند، و هزار زحمت و مصیبت دارد؛ و اینها نمی‌خواهند از آن آقایی و شخصیتی که یک عمر کسب کرده‌اند، حالا پایین‌تر بیایند و به پیغمبر و امیرالمؤمنین و اهل بیت و خواص پیغمبر خدمت کنند.

این دو علت موجب شده است که اینها پیغمبر را کتمان می‌کنند، و صفت پیغمبر را خلاف آنچه که در تورات بیان شده است، به مردم و ضعفای خود معرفی می‌کنند. خدا درباره اینها می‌گوید:

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَوَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾؛^۱
«وای بر آنها از آنچه دست آنها نوشته است، و وای بر آنها از آنچه کسب می‌کنند!»

ویل دو معنا دارد: یکی به معنای: وای! از یک امری که خیلی خیلی تعجب می‌کنند، می‌گویند: وای بر این کار! این را عرب می‌گوید: ویل.

معنای دیگر ویل: الْوَيْلُ وَاِدٍ فِي جَهَنَّمَ. جهنم درجات دارد، مراتب دارد، درکات دارد، هر جایش یک اسمی دارد، یک خاصیتی دارد. شما خیال نکنید اگر بخواهید بروید جهنم، شما را می‌برند جهنم! جهنم رفتن هم آسان نیست، افراد خاصی باید جهنم بروند؛ تازه اگر بخواهید به جهنم بروید، شما را که به همه جاهای جهنم نمی‌برند! إن شاء الله از همان پل صراط به زودی عبور می‌کنید و جهنم را یک تماشایی می‌کنید؛ إن شاء الله! اما خود جهنم دارای مقامات و درکات است، اسم یکی از درکات جهنم ویل است؛ ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾^۱.

حضرت می‌فرماید که خدا در اینجا دو ویل گفته است:

﴿فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِمَّا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لِّهَم مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾، من هذه الصفات المحرفات و المخالفات لصفة محمد صلى الله عليه و آله و سلم و على عليه السلام، الشدة لهم من العذاب في أسوأ بقاع جهنم؛

«ویل اول: وای بر آنها، بر این انحرافات که با دست‌های خود و به وسیله مکتوبات و نوشته‌های مختلف، به خورد عوام خود می‌دهند و مغز آنها را می‌شویند، و یک‌دسته اباطیل و موهومات تحویل مردم می‌دهند و تمام گروه مردم را رو به ضلالت و گمراهی می‌برند!» این یک ویل.

و وَيْلٌ لَهُمْ: الشدة في العذاب، ثانیة مضافة إلى الأولى، بما يكسبونه من الأموال التي يأخذونها إذا ثبتوا عوامهم على الكفر بمحمد صلى الله عليه و آله و سلم و الحججة لوصييه و أخيه على بن أبي طالب عليه السلام ولى الله؛ «ویل دوم: بر آنچه که کسب می‌کنند! ویل برای آن اموالی است که از مردم

۱. سوره مطففین (۸۳) آیه ۱.

۲. خ ل: الجحد.

می گیرند، به واسطه اینکه عوام را بر همان کفر به پیغمبر و حجّت خدا علی بن ابی طالب برقرار کردند.»

آنها در مقابل این تبلیغاتشان، از مردم یک مزدی می گیرند و مردم هم خوشحال می شوند. آنها ایمان خودشان را فروخته اند، آخر در مقابل آن از مردم چه می گیرند؟! از مردم چه می گیرد؟! یک کاسه نبات می گیرند، گوسفند می گیرند، یک فرش می گیرند، یک قصر می گیرند؛ از اینکه بالاتر نیست!

علمای یهود منبر هم می روند، صحبت هم می کنند، کیف هم می کنند، مردم هم شاد می شوند و پول فراوان هم می دهند؛ دیگر نمی دانند از جیب مسکین خودشان پول های بی جهت دادند و مغزشان شسته شده و خراب شده است، و یک مشت اباطیل به جای حقایق تحویل آنها داده شده است! بدبختی از این بالاتر دیگر چیست؟

تا اینجا تفسیری بود که خود حضرت امام حسن عسکری علیه السلام راجع به این آیات شریفه که درباره علمای یهود و مستضعفین آنها است، بیان فرمودند.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِذَا كَانَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ مِنَ الْيَهُودِ لَا يَعْرِفُونَ الْكِتَابَ إِلَّا بِمَا يَسْمَعُونَهُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ لَا سَبِيلَ لَهُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِ، فَكَيْفَ ذَمَّهُمْ بِتَقْلِيدِهِمْ وَالْقَبُولِ مِنْ عُلَمَائِهِمْ؛ وَ هَلْ عَوَامُّ الْيَهُودِ إِلَّا كَعَوَامِّنَا يُقَلِّدُونَ عُلَمَاءَهُمْ؟

حضرت امام حسن عسکری می فرمایند که:

«مردی در مقام سؤال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسید: اگر این قوم از یهود (مستضعفین و عوام یهود) که شما می فرمایید تورات و کتاب خدا را نمی شناسند، مگر آنچه را که از ناحیه علمای آنها می رسد و از ناحیه علمای آنها می شنیدند، و راهی برای آنها به سوی درک واقع و حقیقت نبود؛ چرا خدا آنها را مذمت کرد که شما از علمای خود تقلید می کنید و از

علمای خود مطالب را قبول می‌کنید؟ آنها که راهی نداشتند، چرا آنها را مذمت کرد؟ همین‌طور که عوام ما از علمایشان تقلید می‌کنند، عوام یهود هم از علمای خودشان تقلید می‌کنند، پس چرا عوام آنها گنهکارند؟ و آیا عوام یهود غیر از عوام ما هستند؟»

این شبهه را حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از قول مردی [بیان می‌کنند] که به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام اعتراض می‌کند و می‌گوید جواب چیست: عوام که راهی به درک مطلب ندارند جز آنچه که از علمایشان می‌شنوند، پس چرا عوام شیعه مورد مذمت و گناه نیستند ولی عوام یهود مورد گناه هستند؟ با اینکه هر دو از علمایشان می‌شنوند.

فقال علیه السلام: بَيْنَ عَوَامِنَا وَعِلْمَائِنَا وَعَوَامِّ الْيَهُودِ وَعُلَمَائِهِمْ، فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَتَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ؛

«حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در جواب آن مرد گفتند: بین عوام ما و علمای ما و بین عوام یهود و علمای یهود، از جهتی فرق است و از جهتی تساوی.»

أَمَّا مِنْ حَيْثُ اسْتَوَوْا: فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامَّنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَّهُمْ؛

«اما از آن جهتی که عوام ما با عوام یهود یکی هستند و هیچ فرقی ندارند: خدای علی‌اعلی عوام ما را هم از تقلید علمایشان منع کرده است کما اینکه عوام یهود را از تقلید علمایشان منع کرده است.»

وَأَمَّا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَلَا؛ «اما از آن جهتی که عوام ما و عوام آنها فرق دارند: عوام ما مورد مذمت نیستند و عوام آنها مورد مذمت هستند.»

قال: بَيْنَ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! «آن مرد به حضرت صادق گفت: این مطلب را قدری برای من شرح بدهید و بیان کنید، ای فرزند رسول خدا!»

قال علیه السلام: إِنَّ عَوَامَّ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصَّرَاحِ، وَبِأَكْلِ الْحَرَامِ وَالرِّشَاءِ، وَبِتَغْيِيرِ الْأَحْكَامِ عَنْ وَاجِبِهَا بِالشَّفَاعَاتِ وَالْعِنَايَاتِ وَ

المُصَانَعَاتِ، وَ عَرَفُوهُمْ بِالتَّعَصُّبِ الشَّدِيدِ الَّذِي يُفَارِقُونَ بِهِ أَدْيَانَهُمْ، وَ أَتَمُّهُمْ إِذَا تَعَصَّبُوا أَزَالُوا حَقُوقَ مَنْ تَعَصَّبُوا عَلَيْهِ، وَ أَعْطَوْا مَا لَا يَسْتَحِقُّهُ مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ مِنْ أَمْوَالٍ غَيْرِهِمْ، وَ ظَلَمُوهُمْ مِنْ أَجْلِهِمْ، وَ عَرَفُوهُمْ يُقَارِفُونَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَ اضْطَرُّوا بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ إِلَى أَنْ مَنْ فَعَلَ مَا يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدِّقَ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَ بَيْنَ اللَّهِ؛ فَلِذَلِكَ ذَمَّهُمْ لِمَا قَلَّدُوا مَنْ قَدِ عَرَفُوهُ، وَ مَنْ قَدِ عَلِمُوا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ قَبُولُ خَيْرِهِ وَ لَا تَصْدِيقُهُ فِي حِكَايَتِهِ وَ لَا الْعَمَلُ بِمَا يُؤَدِّيهِ إِلَيْهِمْ عَمَّنْ لَمْ يُشَاهِدُوهُ، وَ وَجَبَ عَلَيْهِمُ النَّظَرُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، إِذْ كَانَتْ دَلَالُهُ أَوْضَحَ مِنْ أَنْ تَخْفَى، وَ أَشْهَرَ مِنْ أَنْ لَا تَظْهَرَ لَهُمْ.

«حضرت صادق علیه السلام می فرمایند:

عوام یهود علمایشان را می شناختند که آنها دروغ می گویند، علمایشان دروغ صریح می گویند (می دیدند این عالم در اینجا دروغ گفته است، با این حال دنبالش می رفتند. مگر این عالم واسطه تو و خدا نیست، اگر یک دروغ از او شنیدی، دومرتبه نمی توانی دنبالش بروی و او را حجّت بین خود و خدا قرار بدهی. او حجّت بین تو و بین شیطان خواهد بود!)

عوام یهود علمای خودشان را به کذب صریح و به اکل حرام می شناختند، مال حرام می خوردند و رشوه می گرفتند، و احکام را از حق و واقعش تغییر می دادند. روی مصلحت‌هایی که به وضع شخصی آنها و موقعیت آنها می افزود، حرام را حلال، و حلال را حرام می کردند. و بعضی‌ها آنها را در امری شفیع و واسطه قرار می دادند و آنها به واسطه آن شفاعت، حکم خدا را تغییر می دادند، مسامحه می کردند، پایین می آمدند، مدافعه می کردند، سست می گرفتند، و به بعضی از عنایات و جهات، حکم خدا را تغییر می دادند.

عوام یهود می فهمیدند که علمایشان این‌طور هستند و این را درک می کردند. (حالا عوام یهود از تورات خبر ندارد و از واقع صفات پیغمبر که در تورات است خبر ندارند؛ اما آیا این را هم نمی فهمد که این آدم دروغ‌گویی است و این کار و آن کار را کرده است؟! اینها را می فهمیدند!)

و علاوه بر این می فهمیدند که این علمایشان یک تعصّب شدیدی دارند که به واسطه آن تعصّب شدید دینشان را زیر پا می گذارند. (وقتی آن تعصّب گل می کند و آن حمیت جاهلیت بروز می کند، دیگر دقت به امر دین ندارد که کلامشان جزء دین محسوب شود؛ می گوید: آن مرام و عقیده و کلام من باید به کرسی بنشینند!) این جهت دوّم.

جهت سوّم: عوام یهود می دانستند که این علما وقتی بر علیه کسی تعصّب پیدا می کنند و با کسی بد می شوند، ریشه او را می کنند و نمی گذارند حقوق واجبه او به او برسد؛ و به کسی که نظر مرحمت دارند، بیش از مقدار او به او می دهند و به او بیشتر عنایت می کنند و بیشتر دست بر سر او می کشند و بیشتر از اموال به او می دهند؛ از اموال کی؟! از اموال افرادی که باید این اموال به آنها برسد، اما به ظلم و عدوان به شخصی می دهند که از اطرافیان خودشان است؛ به آنها ظلم می کنند برای رسیدگی به کسانی که با اینها رفاقت دارند.

جهت چهارم: «عَرَفُوهُمْ يُقَارِفُونَ الْمُحَرَّمَاتِ» اینها می دیدند که علمایشان کارهای حرام انجام می دهند، در شریعت خودشان حرام بین انجام می دهند!

وقتی این طور شد، این عوام یهود مجبور و مضطربند به آن ادراکی که خدا به آنها و به وجدان بیدار آنها داده است، مراجعه کنند و بگویند: ما نباید افرادی را که عملشان این طور است، واسطه بین خود و خدا بگیریم. اما اینها به آن وجدان خودشان نگاه نکردند و به ادراک خودشان توجه نکردند و عقل خود را مخفی کردند، پا روی درک خود گذاشتند و کورکورانه دنبال علمایشان رفتند.»

این عبارت معجزه است ها!

وَ اضْطَرُّوا بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ أَنْ مَن فَعَلَ مَا يَفْعَلُونَ هُوَ فَاسِقٌ، لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ!

«خدا اینها را مجبور و مضطر کرد به ادراک باطن و دل خود که اینها

بفهمند: کسی که فعلش این طور است، فاسق است و جایز نیست که انسان او را مصدق قرار بدهد بر خدا، و او را مصدق قرار بدهد بر وساطتی که بین خلق و خدا است.

پس به این جهت خدای علیّ اعلیّ مذمت کرد آن کسانی را که می‌دانند: قبول خبر از این علما و تصدیق حکایت‌هایشان جایز نیست، و عمل کردن به آنچه که آنها خبر می‌دهند از پیغمبر و امام و آن کسانی که انسان آنها را ندیده است، جایز نیست.

انسان باید به واسطه، مطمئن باشد. واسطه هم که فاسق است و فاجر است و کاذب؛ پس او به واسطه یک فاسق فاجر به کلام پیغمبر و امام عمل می‌کند. این را عوام درک می‌کنند، اما به دنبالش نمی‌روند، و باز هم کورکورانه روی همان روشی که رفته‌اند می‌روند. بر این عوام واجب است که با همان معارف قلب خود و ادراکات واقعی خود، بر امر رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر کنند؛ چون دلایل خدا واضح تر است از اینکه مخفی بشود، و مشهورتر و روشن تر است از اینکه بر آنها آشکار نشود. این عیب عوام یهود است که خدای علیّ اعلیّ آنها را مذمت می‌کند.

و كذلك عوامٌ أمّتنا إذا عرفوا من فقهاءهم الفسق الظاهر، و العصبية الشديدة، و التکالب على حطام الدنيا و حرامها، و إهلاك من يتعصبون عليه و إن كان لإصلاح أمره مستحقاً، و بالترفرّف بالبرّ و الإحسان على من تعصّبوا له و إن كان للذلال و الإهانة مستحقاً؛ فمن قلّد من عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء فهم مثل اليهود الذين ذمهم الله بالتقليد لفسقة فقهاءهم.

«اما عوام امت ما، اگر از فقهای خودشان فسق ظاهر دیدند، می‌گویند: فسق ظاهر می‌کند، و بر ادراکات خود عصبیت شدید دارد، و بر حطام دنیا و مال دنیا و بر حرام خدا چنگ می‌زند، و به دنیا و به ریاست متوجه است. (از آقایی [و ریاست] خیلی کیف می‌کند، از مال حرام خیلی کیف می‌کند.) و هم چنین دوست دارد کسی را که از او بدش می‌آید، هلاک کند، اگرچه آدم خوبی باشد و سزاوار باشد که انسان امر او را اصلاح کند. و کسی که از او

خوشش می‌آید، و لو آدم بد و فاسق و فاجری باشد، چون از او خوشش می‌آید، به او احسان و برّ می‌کند، به او و به زن و بچه‌اش می‌رسد، خانه برای او می‌خرد، ترفرف می‌کند. (ترفرف می‌دانید چیست؟ مرغی مثل باز یا عقاب که می‌خواهد روی زمین بنشیند، قبل از اینکه روی زمین بنشیند، مدام به شکل دایره دنبال صید خودش پر می‌زند؛ این را می‌گویند رفرر الصّید.) یعنی: این عالم نسبت به آن کسی که نظر رحمت دارد و می‌خواهد به او برسد، تمام اطراف و جوانب او را تماشا می‌کند که مبادا از او برنجد؛ به او رسیدگی می‌کند، مال می‌رساند، چه می‌کند و چه می‌کند... تا اینکه از دست او آزرده نشود و از آن عالم حمایت کند. با اینکه آن شخص یک آدم فاسق و فاجری است!»

و لِإِذْلالِ وِ الْإِهانَةِ مُستَحِقًّا؛

«سزاوار است این عالم او را ذلیل کند، اهانت کند و دور کند؛ اما این کار را نمی‌کند، او را نزدیک می‌کند!

پس هر کسی از عوام ما که از مثل این فقها تقلید کند، مثل عوام یهود هستند که خدای علیّ اعلیّ آنها را به واسطه تقلید کردن از فسقه فقهایشان ذمّ می‌کند.»

این از آن جهتی است که حضرت فرمود: عوام ما و عوام یهود یکسان هستند؛ و همان‌طور که آنها مسئول هستند، اینها هم مسئول هستند، فرق نمی‌کند. عوام شیعیان ما همه مُصاب نیستند و همه هر کاری بکنند، بهشتی نیستند! خداوند علیّ اعلیّ روی ادراک باطن و نسبت به معرفتی که خودش به هر کس داده، او را مؤاخذه می‌کند؛ کجا رفتی و دستت را به چه کسی دادی؟

اینها فرمایشات حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام در جواب آن مرد است، که حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام نقل می‌کند.

«فَأَمَّا مَنْ كانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صائِنًا لِنَفْسِهِ» این جمله قسمتی از این روایت است

که فقهاء نقل می‌کنند. اصل روایت را برایتان خواندم:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا
لَأَمْرِ مَوْلَاهُ؛ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ؛

«اما آن دسته از فقہائی که نفس خود را از شهوات و غفلت و از خلاف رضای خدا نگاه می‌دارند و دندان روی جگر می‌گذارند، و ترک نفس می‌کنند و دنبال شهوت، ریاست، آقایی، مال‌طلبی و اینها نمی‌روند؛ دین خدا را هم حفظ می‌کنند، و مخالفت هوای نفس خود انجام می‌دهند و سر تا پا مطیع امر مولایشان هستند (که خدا چه گفته است، پیغمبر چه گفته است، امام چه گفته است، به آن عمل کنند و از خودشان اجرا نکنند.) بر عوام واجب است و بر عهده عوام است که از این دسته فقها تقلید کنند.»
و ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فَقَهَاءِ الشَّيْعَةِ، لَا جَمِيعِهِمْ؛ «و این افراد نیستند مگر بعضی از فقهای شیعه، نه همه فقهای شیعه.»

فَإِنَّهُ مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَالْفَوَاحِشِ مَرَكَبَ فَسَقَةِ الْعَامَّةِ، فَلَا تَقْبَلُوا مَنَّا عَنْهُ
شَيْئًا وَلَا كِرَامَةً؛

«دسته‌ای از فقها را می‌بینیم که کارهای بد و وقایح و فواحش انجام می‌دهند؛ مانند فسقه از عامه و مانند علمای سنی که کارهای زشت انجام می‌دهند. اگر دیدید بعضی از فقهای شیعه هم در روش مثل آنها هستند، از آنها مطلبی را که از ما نقل می‌کنند، قبول نکنید، و آنها کرامت و بزرگی ندارند و اصلاً حرفشان در نزد شما احترام نداشته باشد!»

وَ إِنَّمَا كَثُرَ التَّخْلِيطُ فِيهَا يُتَحَمَّلُ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَذَلِكَ؛ لِأَنَّ الْفَسَقَةَ يَتَحَمَّلُونَ
عَنَّا فَيَحْرِفُونَهُ بِأَسْرِهِ بِجَهْلِهِمْ، وَ يَضَعُونَ الْأَشْيَاءَ عَلَى غَيْرِ وَجْهِهَا لِقَلَّةِ
مَعْرِفَتِهِمْ.

اینجا دیگر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ناله‌اش بلند است و می‌فرماید:
«ما از دست این مردم چه کار کنیم؟ واقعاً ما را خسته کرده‌اند! مردم [در برابر] این علوم صافی، این اسرار، این حکم و این آیاتی که ما برای آنها بیان می‌کنیم، چند دسته‌اند:

دسته اول: دسته جهله هستند که می‌آیند و این علوم را از ما می‌گیرند و تحریف می‌کنند و برمی‌گردانند و احکام و اشیاء را بر غیر وجه خود قرار می‌دهند و به خورد مردم می‌دهند. «لِقَلَّةٍ مَعْرِفَتِهِمْ»؛ معرفتشان کم است، اینها اشخاصی هستند که غرضی ندارند، ولی معرفتشان کم است. افرادی هستند که احکامی را از ما می‌گیرند، «بِأَسْرِهِ» و بجمیعها تحریف می‌کنند و برای مردم نقل می‌کنند. از ما یک مطلبی می‌شنوند و با افکار خودشان مخلوط می‌کنند و می‌گویند: حضرت صادق این طور گفت! درحالی که ما بیزاریم از آنچه که به ما نسبت می‌دهند.»

و آخرون يَتَعَمَّدُونَ الكِذْبَ عَلَيْنَا لِيَجْرُوا مِن عَرْضِ الدُّنْيَا مَا هُوَ زَائِدُهُمْ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ؛

«دسته دوم: دسته دیگر مردمانی مُغْرَض، فاسق، فاجر، ناصبی و دشمن ما هستند - مانند بسیاری از اهل تسنن - که عمداً به ما دروغ می‌بندند؛ برای اینکه به یک حطامی از حطام‌های دنیا و به یک عَرْضی از عَرْض‌های دنیا برسند. این عرض‌های دنیا آنها را به واسطه افعالشان - مثل این دروغ - به نار جهنم نزدیک‌تر می‌کند. (مثلاً دروغ می‌گویند تا از دربار معاویه رشوه بگیرند.)»

و مِنْهُمْ قَوْمٌ نُصَابٌ - لَا يَقْدِرُونَ عَلَى الْقَدْحِ فِينَا - يَتَعَلَّمُونَ بَعْضَ عِلْمِنا الصَّحِيحَةِ، فَيَتَوَجَّهُونَ بِهِ عِنْدَ شِيعَتِنَا، وَ يَتَّقِصُونَ بِنَا عِنْدَ نُصَابِنَا؛ ثُمَّ يُضَيِّفُونَ إِلَيْهِ أَضْعَافَ وَأَضْعَافَ أَضْعَافِهِ مِنَ الْأَكَاذِبِ عَلَيْنَا الَّتِي نَحْنُ بُرَاءٌ مِنْهَا، فَيَتَقَبَّلُهُ الْمُسْتَسْلِمُونَ مِنْ شِيعَتِنَا عَلَى أَنَّهُ مِنْ عِلْمِنَا، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا. وَ هُمْ أَضْرُّ عَلَى ضُعْفَاءِ شِيعَتِنَا مِنْ جَيْشِ يَزِيدَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ!

«دسته سوم: جماعتی هستند که نمی‌توانند به ما ایراد کنند و به ما نسبت بدی و نسبت دروغ بدهند؛ (اگر به ما نسبت دروغ بدهند، از آنها خریدار ندارد. اگر بگویند حضرت صادق دروغ گفت یا فلان کار را کرد، کسی از آنها نمی‌پسندد! در یک جایی هستند که همه حضرت صادق را می‌شناسند؛ یک جای دورتری نیست که بتوانند هرچه می‌خواهند از طرف حضرت

دروغ بگویند؛ یک جایی است که مردم حضرت را می‌شناسند و آنها نمی‌توانند به حضرت صادق و ائمه دروغ ببندند.)
 اینها پیش ما یا شاگردان ما می‌آیند و بعضی از علوم صحیحۀ ما را تعلّم می‌کنند. وقتی این علوم صحیحۀ شیعه را تعلّم کردند، پیش شیعیان می‌روند و نقل می‌کنند که ما از حضرت صادق این‌طور شنیدیم و آن‌طور شنیدیم؛ بعد اینها در نزد شیعه موجه می‌شوند و می‌گویند: راوی حدیث است! این از یک طرف. اما پیش دشمنان ما می‌روند و این مطالبی را که نقل کردیم، با کم و زیادش تحویل آنها می‌دهند و از آنها رشوه می‌گیرند. دو پهلو کار می‌کنند؛ در نزد عوام شیعه خودشان را عالم متقی صددرصد جلوه می‌دهند، و در نزد دشمنان ما خودشان را [طور دیگری] جلوه می‌دهند و می‌گویند: من که پیش حضرت صادق می‌روم برای این است که اسرار آنها را دریابم و بر علیه آنها کتاب بنویسم، نه اینکه حرف آنها را قبول دارم.

مطالب را از ما خوب می‌گیرند، سپس به آنچه از ما گرفتند اضافه می‌کند **أضعاف** (چندین برابر) و **أضعاف أضعاف** (چندین برابر برابر)، از دروغ‌هایی که بر ما می‌بندند و ما بریء هستیم! و این دروغ‌ها را با علوم صحیح ما مخلوط می‌کنند، دو کلمه حق می‌گویند و چهارتا باطل، که کسی نتواند جدا کند و با هم اشتباه شود. آن وقت مردمان بیچاره و **مُستَسَلِمون** از شیعیان ما حرف‌های اینها را قبول می‌کنند. می‌گویند: او قال الصادق می‌گوید، لذا حرف‌های اینها را قبول می‌کنند؛ بنابراین خیال می‌کنند که همه حرف‌هایشان از علوم ماست!

پس خود این جماعت همه گمراه می‌شوند و جماعت مردم را هم گمراه می‌کنند. این علما **أضرّ** هستند؛ یعنی ضررشان بیشتر است بر ضعفای شیعه ما، از ضرر جیش یزید بن معاویه بر حسین بن علی و اصحابش؛ چه اندازه جیش یزید بن معاویه بر حسین بن علی و اصحابش ضرر داشت، اینها ضررشان بیشتر است!»

فَاتَّهَمَ يَسْلُبُوهُمْ الْأَرْوَاحَ وَالْأَمْوَالَ، وَهُؤُلَاءِ عُلَمَاءُ السُّوءِ النَّاصِبُونَ الْمُتَشَبِّهُونَ بِأَتَمِّ لَنَا مُوَالُونَ وَ لِأَعْدَائِنَا مُعَادُونَ، وَيُدْخِلُونَ الشُّكَّ وَالشَّبَهَةَ عَلَى ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا، فَيُضِلُّوهُمْ وَيَمْنَعُوهُمْ عَنِ قَصْدِ الْحَقِّ الْمُصِيبِ.

چرا ضرر اینها بر اُمت بیشتر است از جیش یزید بن معاویه بر امام حسین و اصحابش؟

«برای این جهت که: آنها آمدند ارواح حسین بن علی و اصحابش را بردند و اموال را غارت کردند؛ اما این علمای سوء که ناصبی و دشمن ما هستند، احکام را تغییر می دهند و خودشان را شبیه دوستان و موالیان واقعی ما می کنند، و این چنین به مردم نشان می دهند که اینها موالی با ائمه هستند، نشان می دهند که دشمن دشمن اهل بیت هستند، اما مطالب بیجا و غلطی را با شک و شبهه و با نهایت تردستی در قلوب ضعیفای شیعه ما داخل می کنند، پس آنها را اضلال می کنند و از قصد حق گمراه می کنند، یعنی آنها از اراده راه حق - که مسبب است تا انسان را به واقع برساند - منع و جلوگیری می کنند و نمی گذارند که این بیچاره ها راه پیدا کنند.»

لَا جَرَمَ أَنَّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَنَّهُ لَا يَرِيدُ إِلَّا صَيَانَةَ دِينِهِ وَ تَعْظِيمَ وَلِيِّهِ، لَمْ يَتْرُكْهُ فِي يَدِ هَذَا الْمَتَلِّبِ الْكَافِرِ.

وقتی اینها به جان مردم می افتند، هریک از مردم را به این طرف و آن طرف می برند، و مردم هم دلشان می خواهد و به دنبالشان می روند و به معارف قلوبشان مراجعه نمی کنند!

«اما اگر در بین مردم آدم دل سوخته ای باشد، آدمی که طالب حق باشد و به دنبال امامش بگردد، و حکم واقعی خدا گمشده او باشد و بخواهد آن را به دست بیاورد؛ لاجرم آن افرادی که خدا بداند آنها در قلبشان قصدی ندارند الا اینکه دین خود را حفظ کنند و اطاعت ولی خدا را ترک نکنند، خدا این افراد را در دست این علمای متلبس کافر باقی نمی گذارد و بیرونشان می آورد.»

و لَكِنَّهُ يُقَيِّضُ لَهُ مُؤْمِنًا يَقِفُ بِهِ عَلَى الصَّوَابِ؛ «یک مؤمنی را می گمارد که آنها را از بین این علمای سوء بیرون بکشد و راه صلاح را به آنها تعلیم کند.»
 ثُمَّ يُوفِّقُهُ اللَّهُ لِلْقَبُولِ مِنْهُ؛ «آن وقت خداوند علیّ اعلیّ آن عوام را هم موفق می کند که از این مؤمن حرف بشنود.»

فَيَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ بِذَلِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ «و نتیجه این است که خداوند علیّ اعلیّ برای آن مؤمن خیر دنیا و آخرت را جمع کرده است.»
 وَ يَجْمَعُ عَلَى مَنْ أَضَلَّهُ لَعْنًا فِي الدُّنْيَا وَ عَذَابَ الْآخِرَةِ؛ «و در آن کسی که می خواست گمراه کند (آن علمای سوء)، لعن دنیا و آخرت را جمع کرده است.»

خوب توجه کردید؟!

ثُمَّ قَالَ: «قال رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: "أَشْرَارُ عِلْمَاءِ أُمَّتِنَا الْمُضِلُّونَ عَنَا، الْقَاطِعُونَ لِلطَّرِيقِ إِلَيْنَا، الْمُسَمِّونَ أَضْدَادَنَا بِأَسْمَائِنَا، الْمُتَلَقِّبُونَ أُنْدَادَنَا بِالْقَابِنَا، يُضَلُّونَ عَلَيْهِمْ وَ هُمْ لِلْعَنِ مُسْتَحِقُّونَ، وَ يَلْعَنُونَا وَ نَحْنُ بِكِرَامَاتِ اللَّهِ مَعْمُورُونَ، وَ بِصَلَوَاتِ اللَّهِ وَ صَلَوَاتِ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ عَلَيْنَا عَنِ صَلَوَاتِهِمْ مُسْتَعْنُونَ."»

«سپس حضرت صادق علیه السلام فرمودند که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:
 شروترین و بدترین علمای اَمّت ما آن کسانی هستند که مردم را از راه خدا منحرف می کنند، مردم را از ما منحرف می کنند، رابطه مردم را با خانه پیغمبر و امام می بندند.»

[علمای سوء می گویند]: کلام پیغمبر را شنیدی، دیگر برو عمل کن، چرا هر روز می خواهی بروی خانه پیغمبر؟! پیغمبر از دار دنیا رفت و کتاب و سنت گذاشت! دیگر این علی کیست؟! یکی از افراد مردم است که سؤال کرده و روایات را از پیغمبر جمع کرده است! او چه کرده است؟!

این اشرار علمای اَمّت من هستند!

القاطعون للطُّرُقِ إِلَيْنَا؛ «راهی را که مردم می‌خواهند با ما باز کنند، اینها می‌آیند می‌برند.»

المُسَمَّونَ أَضْدَادَنَا بِأَسْمَائِنَا؛ «اسم ما را بر ضد ما می‌گذارند.»

اسم ما چیست؟ امیرالمؤمنین! اسم امیرالمؤمنین را روی ضد ما و دشمن ما می‌گذارند. اسم ما چیست؟ ولی الله! به آن دشمن ما می‌گویند: ولی الله؛ به او می‌گویند: امیرالمؤمنین؛ به او می‌گویند: حاکم عدل؛ به او می‌گویند: فلان... .

المُلَقَّبونَ أُنْدَادَنَا بِالْقَابِنَا؛ «أنداد ما را که شریک ما هستند (شریک در اینجا یعنی مخالف نه شریک موافق)، به اسماء ما لقب می‌دهند.»

«بر آنها صلوات می‌فرستند، تعریف می‌کنند، تمجید می‌کنند، خطبه می‌خوانند؛ درحالی‌که آنها مستحق لعن هستند! به ما لعن می‌کنند و ما را تکذیب می‌کنند، درحالی‌که ما مستحق صلوات هستیم و به کرامات خدا مقرونیم و به او نزدیک‌تریم.»

اما ما به اینها چه احتیاجی داریم؟ صلوات خدا و سلام ملائکه مقربین بر ماست! وقتی خداوند علیّ اعلی و ملائک مقربین بر ما صلوات می‌فرستند، دیگر ما از صلوات آنها مستغنی هستیم. (صلوات آنها اگر بر ما باشد به درد خودشان می‌خورد نه به درد ما!)»

ثم قال: «قيل لأمير المؤمنين عليه السلام: مَنْ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ أُمَّةِ الْهُدَى، وَ مَصَابِيحِ الدَّجَى؟ قال: «العلماء إذا صَلَّحُوا.»»

حضرت صادق علیه السلام بعد از اینکه این روایت و این روایات اخیر را از

رسول خدا نقل کردند، فرمودند:

«از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد: بعد از ائمه هدی بهترین افراد روی زمین چه کسانی هستند که آنها چراغ‌های هدایت بشوند؟ حضرت فرمود: آنها علما هستند اگر صالح باشند. عالم صالح چراغ راه هدایت مردم است.»

«قيل: فَمَنْ شَرَّاءُ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ إِبْلِيسَ وَ فِرْعَوْنَ وَ نَمْرُودَ، وَ بَعْدَ الْمُتَسَمِّينَ

بأسمائکم، المُتَلَقِّينَ بِأَلْقَابِكُمْ، وِالْآخِذِينَ لِأَمَكَّتِيكُمْ، وِالْمُتَأَمِّرِينَ فِي مَمَالِكِكُمْ؟
 قال: "العلماء إذا فسدوا، هم المُظْهِرون لِأَباطيل، الكاتمون للحقائق، وِفيهم
 قال الله عزوجل: ﴿أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا﴾.^۱
 «از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کردند: پس بیان بفرمایید که
 بدترین خلق خدا بعد از ابلیس و نمرود و فرعون و بعد از آن اشخاصی که
 اسماء شما را به خود نسبت می دهند و خود را امیرالمؤمنین می دانند و
 القاب شما را گرفتند و دزدیدند، و بعد از آن کسانی که شما را از خانه های
 خود بیرون کردند و مکان های شما را غضب کردند، و بعد از آن کسانی که
 در ممالک شما امر و نهی می کنند؛ شرارترین خلق خدا بعد از آنها کیست؟
 امیرالمؤمنین فرمودند: علما هستند اگر فاسد بشوند. علمای فاسد شرار خلق
 خدا هستند؛ چون آنها به جای بیان حقایق، اباطیل را اظهار می کنند و اظهار
 باطل می کنند؛ و به جای بیان حقایق، حقایق را مکتوم می دارند، می دانند اما
 نمی گویند و مخفی می کنند. خدای عزوجل درباره آنها فرموده است:
 ﴿أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ﴾؛ "این افراد را خدا لعنت می کند، و
 لعنت کنندگان هم آنها را لعنت می کنند."^۲

واقعاً این روایتی است که اگر به قیمت طلا باشد، انسان باید آن را با آب طلا
 بنویسد. اما اگر انسان [در مقام تعریف بگوید]: «این روایت این قدر قیمت دارد که آن
 را باید با آب طلا بنویسیم» این روایت را تعریف نکرده است، بلکه طلا را تعریف کرده
 است نه روایت را! روایتی که باید با طلا بر روی گونه های حوریه های بهشتی نوشت،
 یا «أَنْ يُكْتَبَ بِالنُّورِ عَلَى حُدُودِ الْحُورِ» یعنی با نور روی گونه های حوریه های بهشتی
 نوشت. اگر این روایات با نور به روی گونه های حوریه های بهشتی نوشته بشود، آن
 حوریه شرف پیدا کرده است و آن نور شرف پیدا کرده است، نه این مطالب!

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۵۹ و ۱۶۰.

۲. جهت اطلاع بیشتر بر تفسیر این روایت شریف رجوع شود به ولایت فقیه، ج ۲، ص ۸۳ - ۹۹.

إن شاء الله امیدواریم که این مطالب را خداوند علیّ اعلیٰ با آن نور حقیقت خودش در قلب‌های ما و در سرّ ما بنویسد، و ما را [در حریم خود] وارد کند. و تعمّق کنیم تا این روزهای دنیای ما همین‌طور نگذرد، که دست بلند کنیم و ببینیم دستمان خالی است، عمرمان گذشت و کاری نکردیم و همین‌طور امروز به امید فردا، فردا به امید پس فردا، و امروز به امید دیروز و فردا به امید امروز! این غلط است.

واقعاً اگر ما امروز از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام، پدر امام زمان بخواهیم عیدی ما را فقط فهمیدن حقایق همین روایتی که از آن حضرت برای ما بیان شده است قرار بدهد، برای ما کافی است. إن شاء الله امیدواریم که عیدی ما را همین قرار بدهد. عیدی، عیدی مادّی نیست!! عیدی ما درجات و مراتب دارد؛ با این کارها همین‌طور به ما عیدی می‌دهند، می‌دهند، می‌دهند تا آنجایی که آن عیدی از همه عیدی‌ها بالاتر است!

امیدواریم که إن شاء الله خداوند از آن عیدی‌ها نصیب ما کند، و ما را از شیعیان خلّص حضرت امام حسن عسکری قرار بدهد. و در احوالمان، در اقوالمان، در اهدافمان، در مطالباتمان، در افعالمان، هوی و هوس و خیالات باطل و اوهام و تکالب به دنیا و مال‌طلبی و زیاده‌طلبی و حُبّ ریاست و حُبّ شخصیت و هرچه را که ما را از راه خدا دور می‌کند، در ما قرار ندهد؛ و آنچه را هم که در ما هست، به برکت این خاندان، بزداید و بسوزاند و ببرد و ما را وارد در عالم نور کند، از آنجا هم وارد در عالم نور دیگر؛ ﴿نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ﴾^۱.

پنج صلوات ختم کنید!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

مجلس چهارم:

لزوم اسوه قرار دادن رسول الله
و احیای سنت‌های اسلامی

نیمه شعبان المعظم سنه ۱۴۱۴ ه.ق،
مشهد مقدس

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

در قرآن آیه‌ای داریم:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ
اللَّهَ كَثِيرًا﴾.^۱

«رسول الله برای شما اسوهٔ نیکویی است؛ آن کسانی که ایمان به خدا دارند و
زیاد ذکر خدا را می‌گویند، و مقصد و مقصود و ایمان ابدی دارند، اینها
رسول خدا را اسوه قرار دهند. در هر شأنی از شئون ظاهری و باطنی، غذا
و لباس و کسب و کار و... باید به دنبال او رفت!»^۲

مسلمان‌ها تا قبل از انقراض حکومت بنی‌العبّاس به دست هلاکوخان، دارای
تشکل بودند و حکومت اسلامی بود و دارای وحدت کلمه بود، گرچه حکام جائر

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۱.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به /امام شناسی، ج ۹، ص ۲۷۷ - ۲۸۵.

بودند؛ ولی چون اساس اسلام بود، قُضات در شهرها و بلاد منصوب می‌شدند. آن تشکّل از بین رفت؛ یعنی گرچه حکومت، حکومت جائز و ظالم بود، لیکن از بین رفتن آن برای مسلمین ضرر داشت و ضررش آن بود که وحدت از بین رفت. و این در نیمه‌های قرن هفتم بود.

این اختلاف که پیش آمد، دشمنان اسلام مُتتهز فرصت بودند؛ ولی نمی‌توانستند با حکومت مرکزی که شرق و غرب را گرفته بود، [مقابله کنند]. و این همان حکومت عثمانی بود که در قسطنطنیه مرکزیت داشت، و جلوی مسیحیت را می‌گرفت و خوب هم می‌گرفت.

[بعداً] به واسطه ضعف دُول اسلامی، جنگ‌های صلیبی را شروع کردند، و خیلی هم ضرر زدند.^۱ ولی بالأخره فتح با مسلمان‌ها بود؛ اما آنها کتب و اطلاعات را که در دست مسلمان‌ها بود بردند و مطالعه کردند، و آن کینه‌ای را که در جنگ‌های صلیبی از مسلمین داشتند به ظهور رساندند، و به واسطه صلاح‌الدین آیوبی - که یک مغرض بود - در یک روز در شهر حلب هفتاد هزار شیعه را کشتند!^۲ نصاری و سربازانشان که برای شهادت آمده بودند، شکست خوردند؛ اما بر اثر آن کینه‌ای که در دل گرفتند، کنار نشستند و با مطالعه در زمین‌شناسی، ستاره‌شناسی، طب و ... اطلاعات اسلامی را کسب کردند، کتاب‌های علما را دزدیدند و بردند و خواندند تا اینکه بتوانند کیان اسلام را از بین برده و آن را ریشه‌کن کنند!

لذا در جنگ اخیر اسرائیل، فرمانده آنها بعد از تصرف فلسطین گفت:

الآن (یعنی امروز که فلسطین فتح شد) جنگ‌های صلیبی که هفتصد سال طول کشید، پایان یافت!^۳

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ۱۱۴.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۸، ص ۴۰۳ - ۳۰۷.

۳. *نور ملکوت قرآن*، ج ۲، ص ۳۱۱، تعلیقه؛ *نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر*، ص ۳۰، به نقل از سیری در اندیشه سیاسی عرب، تألیف: دکتر حمید عنایت.

یکی از راه‌های غلبه آنها بر مسلمین، غلبه بر فکر، مال، جان، شرف، عزت، آقایی و حیثیت مسلمانان بود؛ که آنها بردند و خوب بردند، و خوب حساب کردند که باید همیشه به اسلام توسری بزنند. لذا بعد از فتح عثمانی، مملکت واحد عثمانی را به نوزده قسمت تقسیم کردند و برای هر کدام یک رئیس و سلطانی گذاشتند، و آنها را تطمیع کردند و برای حفظ حیثیت و کیان خود، شخصیت آنها را در دست گرفتند و برده صفت و نوکر مآب کردند. حیثیت، شرف، خانواده، عزت و شخصیت آن سلطان در دست آنها بود؛ گاهی تهدید و زمانی تطمیعش می‌کردند. و خلاصه عزت و عظمت و شرف و اعتبار و مال و حیثیت مسلمین را بردند!

لرد کرزن، وزیر خارجه معروف انگلستان - که از مستشرقین است - برای از بین رفتن مسلمین خیلی زحمت کشید! در زمان گلاستون که قرآن را در مجلس اعیان برداشت و گفت: «ما نمی‌توانیم حکومت کنیم مگر اینکه آن را از بین ببریم!» گفتند: «چگونه می‌توانیم آن را از بین ببریم؟» در آنجا سالنی بزرگ بود که فرش یکپارچه‌ای در آنجا قرار داشت و در آخر سالن میزی بود و قرآن بر روی میز بود، و رفتن پیش قرآن مقدور نبود مگر اینکه پا بر روی فرش بگذارند. لرد کرزن گفت: «چه کسی می‌تواند آن قرآن را بردارد بدون اینکه پا بر روی فرش بگذارد؟» نمایندگان گفتند: «ممکن نیست!» او گفت: «بسیار آسان است!» و شروع کرد به کنار زدن گوشه‌ای از فرش، و همین‌طور کنار زد تا رفت و در کنار قرآن قرار گرفت و گفت: همین‌طور که من این فرش را کنار زدم، باید قرآن را از میان مسلمین کنار زد و آن را از میان برداشت!

این حرف خیلی عجیبی است! این حرف را حدود صد و بیست سال قبل گفت. از آن به بعد انگلیسی‌های بی‌شرف و بی‌انصاف و بی‌حیا و بی‌شرم و پست و

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۲۶؛ امام شناسی، ج ۶، ص ۱۷۶؛ رساله نوین، ص ۸۹.

وقیح، بی‌شرمانه و وقیحانه دست به کار شدند و به بدترین وجهی نظرات خودشان را اعمال کردند.

اگر کسی تاریخ مشروطیت را - که خیلی روشن است - بخواند، می‌داند که: اینها چقدر رذل هستند! اینها آن قدر رذالت و پستی دارند که اخیراً حکم لواط را قانونی کردند و از مجلس گذراندند!

با این درجه از پستی، به قانون اسلام و قرآن حمله کردند! به وسیله فراماسونریهایی مانند: جمال‌زاده، آخوندزاده، تقی‌زاده، سید ضیاء و... به اسلام و علما حمله ور شدند و گفتند: «اصولاً ایران به کمال خود نمی‌رسد مگر اینکه از فرق سر تا کف پا فرنگی بشود!»^۱ عده‌ای از اینها مانند: سید نصرالله تقوی و شیخ ابراهیم زنجانی و تقی‌زاده، مجلسی تشکیل دادند و در همان مجلس حکم اعدام شیخ فضل‌الله نوری را دادند، و دیگر نمی‌دانستند که این صد در صد به دست انگلستان است.

در زمان رضاشاه رسماً قرآن و وعظ و خطابه و بیان معارف و مسائل دینی به کلی ممنوع بود، و در طهران فقط چهارده نفر عمامه داشتند! زیرا عمامه را از سر طلاب و علما برداشتند و لباس‌های آنها را پاره می‌کردند، و اگر غیر از آن عده کسی منبر می‌رفت، او را به عنوان مجرم به کمیسری^۲ می‌بردند.

آنها در مقابل حوزه‌های علمیه نجف و قم، دانشکده معقول و منقول تشکیل دادند. علی‌اصغر حکمت، آن را تأسیس کرد و رئیس آنجا بود، و برای اینکه در آنجا آخوندها و طلبه‌های درباری تربیت کنند - و این کار را هم کردند - عده‌ای هم به آنجا آوردند و...^۳

۱. مجله کاوه، سال پنجم، مسلسل ۳۶، سر مقاله شماره ۱، ص ۲.

۲. کلاتری.

۳. جهت اطلاع بیشتر بر مضرات دانشکده معقول و منقول، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۰۹.

پس از آنکه قدرت دستگاه به واسطه جنگ بین‌الملل و فرار رضاخان ضعیف شد، و مردم سر از گریبان بیرون آوردند و گفتند: «این گرگان آدم‌خوار همه چیز ما را از بین بردند!» و با آنها به مقابله برخاستند؛ آنها سیاست خود را عوض کردند، تا اینکه دانشگاه‌های دیگری تأسیس کردند و میدان فعالیت را توسعه دادند، و دیدند دیگر احتیاجی به دانشکده معقول و منقول ندارند و آن را تعطیل کردند!

اینها در راه مقابله با قرآن و اسلام با حربه ملیت و ملی‌گرایی و اینکه ملت‌ها خود باید تصمیم گیرنده باشند، پان‌عریسم و پان‌ایرانسیم و... را مطرح کردند، و مردم را بدین وسیله به دام انداختند و گول زدند.^۱

خود من دیدم در زمان رضاخان ملعون، کتابچه چند صفحه‌ای چاپ کرده بودند که در یکی از صفحات آن، عکس عربی که در یک دستش کتاب بود و در دست دیگری سوسماری که آن را صید کرده بود، و در زیر آن نوشته بود:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را به جایی رسیده است کار
که تاج کیانی کند آرزو توفیر تو ای چرخ گردون توفو^۲
و این شعر از فردوسی است! و پشت آن نوشته بود:

«هدیه آوردن اعرابی به بارگاه و دربار سلطنت!»

این هدیه چه بود؟ ۱. سوسمار ۲. کتاب، یعنی قرآن! و این خیلی مهم است! و آنها تا این حد پیشرفت کردند! فراماسون‌ها روی این مطالب کار می‌کردند،^۳ و هنوز هم در تمام دنیا محافل و مجالس دارند و می‌خواهند بگویند که: ﴿لَقَدْ كَانَ

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ۱۶۳؛ *امام شناسی*، ج ۶، ص ۱۷۷؛ *رساله نوین*، ص ۹۱.

۲. این دو بیت منسوب به فردوسی است که در *شاهنامه*، نامه رستم فرخ‌زاد به سعد بن ابی وقاص، آمده است. (محقق)

۳. رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ۱۶۶؛ ج ۴، ص ۱۷۹.

لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿۱﴾ درست نیست، و می‌خواهند آن را بردارند.

پس از آنکه دیدند مردم از دانشگاه معقول و منقول خیلی استقبال نمی‌کنند و آن دانشگاه خود به خود تعطیل شد، شروع کردند: کسبه را به کمیسری می‌بردند و کلاه آنها را برمی‌داشتند و به آنها می‌گفتند: یا شاپو بپوشید یا کاسکت. و به این قسم با آنها مقابله می‌کردند. مدارس را مختلط کردند، پسران و دختران باید با هم درس می‌خواندند. حجاب را از بین برده بودند. همه اینها در واقع مقابله با اسلام و علما بود! اینها خیال می‌کردند که می‌توانند حوزه را هم از بین ببرند، ولی دیدند نشد؛ مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری و مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی و مدرسین و علمای حوزه‌ها مشغول کار خود هستند، و دل و باطن مردم هم نمی‌پذیرد. لذا در همین زمان اخیر هم که هویدا آمده بود و با بعضی از همین سران مشورت می‌کرد - پس از اینکه در مسئله انجمن‌های ایالتی و ولایتی، با اعلامیه‌های آیه الله خمینی و معاضدت علما و مردم، آنها شکست خوردند - اینها به هویدا گفتند: بیاید ما خودمان را حفظ کنیم! هویدا که خیلی باهوش و جافتاده و شیطان بود، گفت:

باید به شرف عرض برسانیم و روی این مسئله مطالعه کنیم؛ زیرا قبلاً این کار شد و نتیجه نگرفتیم! (یعنی همان دانشگاه معقول و منقول)

مسجد جامع الأزهر که به دست شیعه ساخته شده بود - یعنی به دست خلفای فاطمیون که از سادات و شیعیان بودند، بنا گردیده بود و قدمت هزار ساله دارد - به دست فراماسونرها در مصر از بین رفت.

جمال عبدالناصر آمد و در مقابل جامع الأزهر، عمارت چند طبقه‌ای به عنوان جامعه الأزهر ساخت، و درس‌های فقه و اصول و انگلیسی و ریاضی و درس

جامعه شناسی و ... را جزء برنامه‌های درسی آنجا قرار داد، و راه را برای دختران در آن جامعه باز کرد که پسران و دختران در آنجا درس بخوانند، و شهریه قرار داد. و به کسی هم نگفت که به جامع الأزهر نروید و درس‌های آنجا را نخوانید؛ بلکه با تشویق شرکت‌کنندگان در آن دانشگاه و با امکانات فراوان و برنامه‌های نو، دیگر آن مسجد جامع و دروس عمیق آن از بین رفت.^۱

این مطالبی که امروزه به گوش می‌رسد که: دانشگاه با حوزه یکی شود، مقصود چیست؟ آیا مراد این است که حوزه از بین برود، یا آنها بیایند به دانشگاه؟! یا دانشگاهیان بیایند به حوزه‌ها و دروس غیر صحیح و سطحی را رها کنند و مانند طلبه‌ها خوب درس بخوانند، این خوب است! لیکن رفتن طلاب به دانشگاه و قدری از دروس متداول آن را خواندن، مانند فلسفه و دروسی که خیلی خیلی سطحی است و کسی با خواندن آن به جایی نمی‌رسد، فایده‌ای ندارد و صلاح نیست! و این مثل جامع الأزهر و جامعة الأزهر است.

حوزه خیلی مهم است و اصالت دارد! طلاب باید دروس را با دقت بخوانند! دروس حوزه یک روز و دو روز نیست، یک عمر هم کم است.

کسی که حاشیه ملاً عبدالله را درس می‌گوید، می‌داند چه می‌گوید؛ زیرا زحمت کشیده و مطالعه کرده و فهمیده است و مقصد دنیوی نداشته است. طلبه‌ها از علم مقصدی جز خدا ندارند؛ انگیزه آنها دنیوی نبوده و نیست، برای کسب مدرک و مدال نیست، انگیزه آنها خداست؛ شهید و علامه حلی انگیزه‌شان این بود.

اما علوم دانشگاه این انگیزه را ندارد، آنها به امید کسب مدرک و دنیا می‌روند و از امکانات آن استفاده می‌کنند. انسان با فرا گرفتن پاره‌ای الفاظ و اصطلاحات سطحی، باسواد نمی‌شود و با چند اصطلاح فلسفی، فیلسوف نمی‌شود! این

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۱۰.

فیلسوف‌نماهایی که آمدند و گفتند: «قبض و بسط تئوریک شریعت»^۱ واقعاً انسان شرمش می‌شود!! دانشگاه است که چنین افراد بی‌سواد را تربیت می‌کند که با یاد گرفتن چند اصطلاح، نظر می‌دهند و در مقابل علما اظهار نظر می‌کنند، درحالی‌که از فضل و کمال عاری و خالی و تهی هستند.

اما حوزه این‌چنین نیست؛ مطالعه و زحمت و خون دل خوردن و در حجره‌های نمناک با تهی‌دستی زندگی کردن دارد.

مرحوم بروجردی هشتاد و هشت سال داشت، شب‌ها مطالعه می‌کرد، حتی درب بیرونی را می‌بست و کسی را به خود راه نمی‌داد و می‌گفت: «من فردا می‌خواهم به طلبه‌ها درس بگویم، باید جواب‌گوی اشکالات آنها باشم.» و تا آخر عمر مطالعه ایشان ترک نشد، چون دارای اصالت بود.

اما این دانشگاهیان درس نمی‌خوانند و کتب را نمی‌خوانند و نمی‌فهمند، و می‌گویند: «معنی به درد نمی‌خورد، فلان کتاب به درد نمی‌خورد!» آن وقت بی‌سواد می‌آید و به عنوان اجتهاد نظر می‌دهد!

اینها درس خوانده کال و نارس هستند. دانشگاه سطحی است؛ آیا تا به حال دیده‌اید یک پروفیسور و یک محقق بیرون بدهد؟!^۲

علامه طباطبائی و آیه الله شیخ عبدالجواد اصفهانی - استاد ما در رسائل که مرد محقق و وارسته و دقیق‌النظری بود - و حاج آقا رضا آسید صفی - که پیرمردی سالخورده است و الآن حیات دارند^۳ و من استصحاب رسائل را خدمت ایشان خواندم - و آقای بروجردی و ... اینها اصالت داشتند و دارند.

خلاصه بایستی از آداب و سنن و ملیت‌ها دست برداریم و به اسلام و پیغمبر

۱. جهت اطلاع بر نقد این کلام رجوع شود به نگرشی بر مقاله قبض و بسط تئوریک شریعت.

۲. جهت تبیین و توضیح این مطلب رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۱۰.

۳. ایشان مرحوم آیه الله حاج سید رضا بهاء‌الدینی بودند که به رحمت خدا رفته‌اند. (محقق)

و سنت‌های او گرایش پیدا کنیم؛ انگلیسی‌ها و همه خارجی‌ها یکسان هستند، «الکفر ملّة واحدة!»^۱ و الا روی خوشبختی را نمی‌بینیم، مگر اینکه به اصالت خود برسیم! نه اینکه حوزه‌های علمیّه کنار بروند و جواهر و دروس عمیق فلسفه و حکمت کنار برود و یک ظاهری از فلسفه بیاید.

جمال عبدالناصر می‌گفت: «هرکسی می‌خواهد به اینجا بیاید و هرکه می‌خواهد در همان جامع الأزهر باشد؛ لیکن ما این قدر شهریه می‌دهیم و امکانات داریم و...» در این صورت همه به اینجا می‌آیند، و آن وقت تغییر می‌کند. رشته رشته کردن علوم برای بعضی اشکال ندارد، و لیکن مجتهد بار آوردن مهم است.

هزار و پانصد سال شیعه رنج کشید و نسلاً بعد النسل، تا اسلام را به دست ما رساند. و عجیب این است که دشمنان با یک خزفی آن فیروزه گران‌بها را از دست ما می‌گیرند!

من در جلد دوم *انوار الملوکوت مفصل* نوشتم و در جلد سوم و چهارم هم مطالب دیگری هست.^۲

مقصود ما این است که: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» ضدّ کلام گلاستون است که می‌گوید: «ما باید قرآن را از دست مسلمان‌ها بگیریم!» و علما را بی‌سواد، مفت‌خور، عقب مانده، فنانیک^۳ و... معرفی می‌کند. نه این چنین نیست! لباس پیغمبر بسیار مهم است؛ تا روز قیامت رئیس‌مان پیغمبر است. و امروز هم روز عمامه‌گذاری عده‌ای از اصدقاء است، اینها باید مراحلی از عمل را گذرانده

۱. *الصوارم المهرقه*، ص ۵۵.

۲. *نور ملکوت قرآن*، ج ۲، ص ۳۰۶-۳۲۵؛ ج ۳، ص ۱۰۷ و ۱۱۷ و ۱۳۳؛ ج ۴، ص ۱۴۰.

۳. *فرهنگ فارسی معین*: «متعصب افراطی در دین و مذهب.»

باشند، و علاوه باید مراحل از علم را نیز بگذرانند، تا اینکه در مسائل پاسخگویی جامعه باشند؛ و این لباس را بپوشند، و این لباس را حفظ کنند. این همان لباسی است که بعد از کودتای رضاخان این همه با او دشمنی کردند و آن را پاره کردند و از بدن علما بیرون آوردند.

باید امام زمان را در نظر داشت؛ امام زمان زنده است و امام است! نام امام بر حق، اختصاص به او دارد! او امام است! او امام است! ما اگر بخواهیم، او راه را به ما نشان می‌دهد! تا اینکه ما به جایی برسیم که دیگر غیب و حضور او برای ما فرقی نداشته باشد.

دنیای ما دنیای پستی است!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

مجلس پنجم:

انهدام ارزش‌های اسلامی تحت عنوان تمدن و پیشرفت

نیمه شعبان ۱۴۱۵ هـ. ق

مشهد مقدس

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

در روایت است که:

در وقتی که جبرئیل خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود،
مردی خدمت پیغمبر نشست.

جبرئیل به حضرت عرض کرد: یا رسول الله! این مرد تا قبل از نماز دیگر
از دنیا می رود.

پیغمبر به آن مرد خبر دادند که: «جبرئیل حاضر است و چنین خبر داده که
تو تا قبل از نماز دیگر از دنیا می روی.»

عرض کرد: یا رسول الله! خُب من در این فرصت کوتاه به چه عملی
مشغول باشم که از همه کارها بهتر است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به علم مشغول باش!»
فقط همین، تمام شد! و قبل از اینکه نماز دیگر برپا شود و پیغمبر برای
نماز به مسجد بیایند، او از دنیا رفت.

از همین یک روایت خیلی از مطالب به دست می‌آید، از اینجا به دست می‌آید که هر عملی انسان انجام بدهد، گرچه در اعلی درجه از ایتقان و استحکام باشد، اگر بدون علم باشد، فایده ندارد؛ علم نور است و روشن کننده عمل است. عمل انسان هرچند زیاد باشد، اما بدون علم، فایده ندارد و انسان را به جایی نمی‌رساند و برای انسان جز وبال و سنگینی نتیجه‌ای ندارد.

آقایان محترمی که از اعزّه رفقا و از احبّه هستند و امروز می‌خواهند به این لباس رسول الله ملّس بشوند؛ حُب این مسئله، مسئله مهمّی است که ملّس شدن به لباس یعنی چه؟ متعهد شدن به وظیفه پاسداری از قرآن و سنت پیغمبر و از مکتب تشیع و از حیات و سیره امام زمان که امروز همه به برکت میلاد آن حضرت مفتخریم.

مشاغل و کارها و راه‌های مختلفی که انسان بخواهد برای استفاده از دنیا پیش بگیرد، خیلی زیاد است؛ چرا ما بایستی در همه این مشاغل، شغل علم را انتخاب کنیم و دنبال علم برویم؟ و آیا متوجه مسئولیتش هستیم یا نه؟ معنای پاسداری از قرآن و مکتب تشیع چیست؟ کاری که انسان برای ظهور حضرت می‌کند و مقدمه ظهور حضرت است، چه کاری است؟ انتظار فرج که از بهترین ثوبات است، یعنی چه؟ اینها مسائل مهمّی است، خیلی مهم است! و ما حتماً باید متوجه این خصوصیات باشیم که خدای ناکرده در مسیری واقع نباشیم که ضدّ راه امام زمان است؛ لفظاً بگوییم امام زمان ولی عملاً با اعمال و کارهای روزمره خود، خود را از آن حضرت دور کرده باشیم.

قرآن کتابی است ثابت؛ سنت پیغمبر، ثابت؛ امام‌های دوازده‌گانه دارای عصمت‌اند؛ اینها مسائل خیلی مهمّی است، عصمت مسئله خیلی مهمّی است!

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به /امام شناسی، ج ۱، ص ۵.

تقریباً هزار و سیصد سال از تولد حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌گذرد و این امام زنده را ما به عنوان امام، زنده نگه داشتیم و اعتقاد داریم و با او عشق‌بازی می‌کنیم و دلبستگی داریم؛ معنای این چیست؟ همه گروه‌ها و طوائف برای خود امامی اتخاذ کردند و آن امام هم از دنیا رفت، چرا ما گروه شیعیان قائل به این امام زنده هستیم؟ این امام زنده اثرش چیست؟ خاصیتش چیست؟ چرا ما دست بر نمی‌داریم و باز هم می‌گوییم: «امام زنده»؟! خُب مثل سایر افسانه‌هایی که در دنیا آمد و رفت، ما هم او را کنار بگذاریم و بیاییم برای خودمان امام زنده دیگری انتخاب کنیم؛ چرا دوازده امامی هستیم؟ چرا اثناعشری هستیم؟ آیا این مسائل، مسائل سطحی و اعتباری است، یا مسائل عمیق ریشه‌ای و حق است و شیعه بر اساس آن مکتب درست کرده و بر اساس این مکتب پافشاری کرده و می‌کند؟

شیعه زندان‌ها کشیده، بالای دارها رفته، شکنجه‌ها دیده است، بدن‌های زنده آنها را در زیر جرزها چیدند و روی آن عمارت ساختند و بالا رفتند، در قعر زندان‌های نمناک در جنب دجله بغداد، سالیانی را گذراندند که در آن زندان‌ها روز را از شب تشخیص نمی‌دادند، و آب در ته این زندان‌ها به طوری بود که با فضولات آنها مخلوط می‌شد و آب برای وضو نداشتند؛ چرا؟

برای اینکه شیعه می‌گوید: «حق!» فقط به همین خاطر است و غیر از این چیزی نیست! شیعه می‌گوید: حقی هست و حق، حق است و غیر حق، باطل؛ و انسان بر اساس طرفداری از حق، هر جایی را که می‌بیند با آن حق زاویه پیدا کرده و نوسان دارد، تبعیت نمی‌کند. همین؛ غیر از این که چیزی نیست! و الآن هم که فقط گروه شیعه در دنیا مورد حمله و تهاجم هستند، به همین دلیل است که شیعه می‌گویند: «حق!» ولی سایر فرق اسلام، حق نمی‌گویند؛ هر کسی که بیاید و زمامداری کند، او را اولی الامر و واجب الطاعة می‌دانند! و در فتوای فقهایشان هم هست:

شما نمی‌توانید مخالفت کنید و به آنها ایراد کنید، گناهشان مال خودشان است و ثواب اطاعتی که شما از آنها می‌کنید، مال شما است.^۱

و لذا اصلاً دُول کفر و استعمار نسبت به آن دُول اسلامی غیر شیعه ترس و باکی ندارند؛ یک حاکم از خودشان بر سر آنها می‌گمارند و تمام سرمایه‌های آنها را می‌برند؛ چون موافق مرام و مسلک خود آنها است.

آنها از شیعه ترس دارند که می‌گوید: حق! و این حق، مسئله خیلی مهمی است که هر وقت مطلبی را ببینند که با آن حق معارضه دارد، در صدد قیام و اقدام برمی‌آیند؛ و کار آن دول استعماری هم که جز خیانت چیزی نیست، آنها که نمی‌آیند خودشان را متحقق به حق کنند، نمی‌آیند در برابر حق تسلیم باشند، نمی‌آیند خضوع و خشوع پیدا کنند، نمی‌آیند سلامت نفس پیدا کنند تا با اینها بتوانند بسازند.

بنابراین، دُول شیعه اصلاً نمی‌توانند با آنها آشتی کنند؛ چون اینها حق‌اند و آنها باطل. بنابراین آنها دست از شیطنت خود برنمی‌دارند آیا ما کان؟^۲ در اینجا شیعه هم باید بیدار باشد و دست از حَقّش برندارد آیا ما کان. و الا اگر بنا بشود هر روز رنگی از مذهب خود را ببازد و تسلیم آنها بشود، و آنها هم قدم به قدم بیایند جلو؛ خُب دیگر برای اسلام و برای قرآن و برای تشیع، هیچ نمی‌ماند، نه تنها رسم و واقعیت، بلکه اسم هم نمی‌ماند، حقیقتی هم نمی‌ماند؛ و این خلاف نظر امام زمان است!

آن امام زمانی که ما معتقدیم و همه معتقدند و در دعاها برای تعجیل آن حضرت دعا می‌کنند، آن امام زمانی است که متحقق به حق است. اگر الآن ما متحقق به حق باشیم، والله همین الآن ظهور می‌کند؛ ولی ما با این اعمال خودمان او را کنار می‌زنیم و از صحنه خارج می‌کنیم، و اگر هم ظهور کند هزار ایراد بر کارهای او می‌گیریم و او را شخص لایق حکومت و زمامداری نمی‌دانیم! و او را با

۱. السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۱۵۹؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۲۰، ص ۲۷۸.

۲. یعنی: به هر شکلی که باشد. (محقق)

فرمول‌های اصولی و اجتهادی در برابر احکام غیبیه او، محکوم می‌کنیم! چون زمینه کلی برای ظهور او آماده نیست، و ما او را نمی‌پذیریم و رد می‌کنیم؛ او هم با التماس ما ظهور نمی‌کند و دنبال ما نمی‌گردد. بدانید که او عزیز است به عزت خدائی:

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱.

حالا ما واقعاً دنبال امام زمان می‌گردیم یا نه بر طبق اصل تبعّد و تقلید از نیاکان و اجداد [از ایشان پیروی می‌کنیم]؟! اگر این دوّمی باشد که خیلی اهمیّت ندارد، ما اگر شیعه هم نشویم و سنی باشیم، اگر مسلمان هم نشویم و یهودی و نصرانی باشیم، زیاد تفاوتی ندارد؛ زیرا که آراء و مذاهب، مختلف است و هرکسی چیزی را می‌گیرد و دنبال آن می‌رود و با آن اُنس دارد و سرگرم است. و اگر بنای تحقّق به حق نباشد، ما چه داعی داریم که بر خصوص این امام زمان بایستیم؟ شب نیمه شعبان غسل کنیم، تا به صبح بیداری بکشیم، عبادت کنیم، به کارها و سنّت مشغول باشیم، و بر میلاد او خوشحالی کنیم، و بر فرج او انتظار داشته باشیم، و انتظار فرج را اعظم از ثوابات بدانیم؛ اینها برای چیست؟ اینها برای تحقّق به حق است، و غیر از تحقّق به حق هیچ نیست.

اگر ما از قرآن دور باشیم، امام زمان از ما دور است! همه آیات قرآن حجّت است، و برای زمانی دون زمانی نیست، ما همیشه باید با قرآن آشنا باشیم، باید قرآن را حفظ کنیم، باید با قرآن سر و کار داشته باشیم، باید به معانی قرآن آشنا باشیم، لغات قرآن باید در زندگی ما رواج داشته باشد! لفظ جمعه و جماعت و اجتماع و جمعیت و مجمع و مجتمع و جامع، اینها الفاظی است که باید در لفظ و کلام ما دائر باشد؛ چرا؟ برای اینکه ما «جمعه» داریم، نه آدینه!

۱. سوره منافقون (۶۳) آیه ۸. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۲۷:

«عزّت اختصاص به خدا و رسول خدا و مؤمنین دارد، و لیکن منافقین نمی‌دانند.»

جمعه یعنی: **يَوْمٌ يَجْتَمِعُ فِيهِ النَّاسُ لِلصَّلَاةِ الْجُمُعَةِ وَ يَخْطُبُ الْخَطِيبُ وَيُصَلِّي الصَّلَاةَ رَكَعَتَيْنِ**. پیغمبر این را **يَوْمُ الْجُمُعَةِ** نامیدند. قبل از رسول خدا روز جمعه را **يَوْمُ الْعَرُوبَةِ** می‌گفتند. وقتی که آیات قرآن نازل شد، و نماز جمعه در جمعه نازل شد، و لازم شد که مردم در روز جمعه اجتماع واحدی کنند، لفظ **عَرُوبَةَ** به **يَوْمُ الْجُمُعَةِ** برگشت.^۱ الآن تمام دُول مسلمان دنیا روز جمعه را **يَوْمُ الْجُمُعَةِ** می‌گویند، و دیگر هیچ‌کس **يَوْمُ الْعَرُوبَةِ** استعمال نمی‌کند، آن تمام شد. ما باید این لفظ را بگیریم و باید لفظ جامع و اجتماع در لفظ ما باشد و تغییری ندهیم؛ چون با تغییر دادن خیلی ضرر می‌کنیم.

آستان قدس رضوی بنیادی دارد به نام: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی. **حُبُّ عَزِيزٍ مِّنْ بَنِيَادِ پُزُوهَشْ هَا** یعنی چه؟! چه ایرادی داشت که به جای این بگذاری: **مَجْتَمَعُ تَحْقِيقَاتِ اِسْلَامِي؟!** چرا مجتمع را برداشتی؟! چرا لفظ **تَحْقِيقَاتِ** را برداشتی؟! **پُزُوهَشْ** یعنی چه؟!!

اینها خودشان نمی‌فهمند چه بلایی به سر خودشان می‌آورند؛ ولی من می‌بینم که اینها سیاست زنده و تند و خشن و از جابرکننده و ویران‌کننده استعمار است! آقاجان! آن گلاستون که گفت: «تا قرآن روی زمین باشد، ما بر سرزمین‌های مسلمان‌نشین غلبه پیدا نمی‌کنیم!» این همان حرف است که امروز پیاده می‌شود. چهل سال پیش هم همین‌طور بود، پنجاه سال پیش هم همین‌طور بود، سیاست کلیه که آمد در ایران و این دانشکده ادبیات و امثال اینها را تأسیس کرد و رضاخان فرهنگستان درست کرد و شروع کردند به تغییر لغات عربی به لغات فارسی، برای همین جهت بود که لفظ جمعه برداشته بشود، لفظ اجتماع برداشته بشود، تحقیقات برداشته بشود و به جای تحقیقات، پژوهش بیاید، به جای مجتمع یا اجتماع یا

۱. رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۹، ص ۲۰۴.

مجمع، بنیاد بیاید.^۱

ما از قرآن چه ضرری دیدیم که می‌خواهیم خودمان را با دست خودمان از قرآن دور کنیم؟! مدام بگوییم به نام قرآن، به نام قرآن؛ اما عملاً می‌زنیم بر سر قرآن! آخر یعنی چه؟! لفظ رمضان مگر در قرآن نیست؟! ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾^۲، ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^۳. ماه‌ها و سال‌های اسلامی، ماه‌های قمری است، دوازده ماه قمری است؛ سال اسلامی، رمضان و شوال و ذوالقعدة و ذوالحجّه و محرّم و صفر و ... است. چرا ما باید اینها را تبدیل به اردیبهشت و خرداد و تیر ماه و ... بکنیم که سال‌های مجوسی و سال‌های اوستایی است؟! چرا ما ماه‌های قمری را برداریم و به‌جایش اردیبهشت و خرداد بگذاریم؟! چرا سال قمری را برداریم و به‌جایش سال شمسی بگذاریم؟! عزیز من! منظور قشنگ بودن اردیبهشت و خرداد و ... نبود، آن‌کسی که این حرف‌ها را در میان ما آورد، خیلی بیدار بود!

این رساله نوین را که حقیر دربارهٔ سنوات شمسی و عدم اعتبار آن از نقطه نظر اسلام و بنای اسلام بر ماه‌های قمری نوشتم، مطالعه می‌کنید یا نه؟ کدام کسی است که مطالعه بکند و بتواند به یک حرفش اشکال کند؟! این قرآن است که می‌گوید: مسلمان‌ها! باید ماه‌هایتان را ماه‌های قمری بگذارید؛ و الا می‌خورندتان و می‌بلعندتان! خیلی خیلی روشن! کما اینکه بلعیده‌اند و نمی‌فهمیم چطور بلعیدند!

مرحوم مدرّس - رحمة الله عليه - را در روز بیست و هفتم ماه رمضان در تُرشیز زهر دادند و بعد هم عمامه‌اش را بر گردنش پیچیدند و خفه‌اش کردند. مرحوم مدرّس مرد زنده، با فهم، با ادراک، عارف به سیاست انگلستان، عارف به

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۶، ص ۱۷۷؛ *رساله نوین*، ص ۹۰.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵.

۳. سوره توبه (۹) آیه ۳۶.

سیاست دُول کفر، مردی بود که به دنیا متوجّه نبود، گول نخورد و تا آخر هم گول نخورد.

ایشان در مجلسی که خواستند ماه‌های اسلامی را به ماه‌های اردیبهشت و اینها برگردانند، اعتراض کرد. تقی‌زاده که از همان فراماسونری‌های معروف و مشهور و از همان مَلاعینی بود که فتوای به دار کشیدن شیخ فضل‌الله نوری را امضاء کرد، و قاضی محکمه: شیخ ابراهیم زنجانی هم حکم کرد و شیخ فضل‌الله را به دار کشیدند. آن مرد عالم، مجتهد، عادل، مرجع تقلید وقت؛ شیخ فضل‌الله نوری عالم عادی نبود، مرجع بود!

پدر من گفت:

من که تحصیلاتم در نجف و سامراء و کربلا تمام شد و آدمم طهران، یک روز به پدرم مرحوم آقا سید ابراهیم گفتم: در طهران کسی هست که من بروم از درس او هم استفاده کنم؟ خُب، به کارهای علمی که مشغول هستیم، یک درسی هم برویم.

پدرم به من گفت: «برو درس شیخ (شیخ فضل‌الله)».

این حرف برای من گران آمد که ما که در آنجاها اساتیدی مثل آقا میرزا محمدتقی شیرازی و امثال اینها را طی کردیم و از شاگردان او بودیم، حالا پدر من می‌گوید: برو درس شیخ! این شیخ مثلاً چه فضلی دارد که پدر من می‌گوید؟! تعبداً رفتیم؛ ولی در اطاق درس ننشستم، بیرون نشستم که یک درس او را گوش کنم و ببینم که ایشان چه قسم وارد بحث می‌شود، و خلاصه اگر پسندیدم بروم، و اگر نه... ایشان قسم می‌خورد که چنان وارد مبحث شد و چنان خروج از مبحث پیدا کرد که تحقیقاً از هیچ‌یک از اعظام و مراجع نجف و کربلا کمتر نبود.

آن وقت آمدند و به همین تبلیغات دست زدند و شیخ فضل‌الله را دار زدند، و همین آقای تقی‌زاده که ماه‌ها را به ماه‌های فلان برگرداند، حکم به دار زدن او کرد و تمام شد؛ و همین‌طور مردم هم می‌گفتند: حالا یک شیخی بوده و خلاف مصلحت

وقت عمل می‌کرده، او را به دار زدند! و به طوری شیخ فضل‌الله را در افکار عمومی، مردِ عامی و کم‌اهمیت جلوه دادند که تاریخ‌های مشروطیت در این باره نوشتند؛ و خلاصه شیخ را یک مرد خائن و کم‌فهم و خودخواه جلوه دادند!

یک روز در زمان سابق، من به یکی از کتابخانه‌های طهران رفته بودم که کتاب بخرم، بعضی از اساتید دانشگاه هم آنجا بودند و دیدند که من دارم شیخ را تقویت می‌کنم؛ اینها تعجب می‌کردند و می‌گفتند: «واقعاً شما درباره شیخ چنین هستید؟ شیخ را خائن نمی‌دانید؟ این دم و دستگاه و این خونریزی‌هایی که به عنوان مشروطیت، و بعد به عنوان مخالفت و... شد، برای شخصیت شیخ نبود؟!» اصلاً تعجب می‌کردند که کسی این طوری پیدا بشود!

ولی شیخ را به دار زدند! همین تقی‌زاده که تمام سیاست امور در دست او بود، بعد از آن تلگراف مهمّ دو‌یست کلمه‌ای که مرحوم آخوند ملاّ محمدکاظم خراسانی به انشاء مرحوم نائینی، به طهران زد که: «باید این کسانی که آمدند و این جنایات را کردند، تبعید بشوند!»^۱ علی‌کلّ تقدیر، تقی‌زاده دید دیگر طوری است

۱. متن اعلامیه به نقل از *اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده*، ایرج افشار، ص ۲۰۷: «مقام منیع نیابت سلطنت عظاما، حضرات حجج اسلام دامت برکاتهم، مجلس محترم ملی، کابینه وزارت، سرداران اعظم:

چون ضدیت مسلک سید حسن تقی‌زاده - که جداً تعقیب نموده است - با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدّسه، بر خود داعیان ثابت، و از مکنونات فاسده‌اش علناً پرده برداشته است؛ لذا از عضویت مجلس مقدّس ملی و قابلیت امانت نوعیه لازمه آن مقام منیع بالکلیه خارج، و قانوناً و شرعاً منعزل است.

منعش از دخول در مجلس ملی و مداخله در امور مملکت و ملت بر عموم آقایان علماء اعلام و اولیاء امور و امناء دارالشورای کبری و قاطبه امرا و سرداران عظام و آحاد عساکر معظّمه ملیّه و طبقات ملت ایران - ایدهم الله بنصره العزیز - واجب، و تبعیدش از مملکت ایران فوراً لازم، و اندک مسامحه و تهاون حرام و دشمنی با صاحب شریعت علیه السّلام.

به جای او امین دین پرست وطن پرور و ملت‌خواه صحیح‌المسلک انتخاب فرموده، او را مفسد و

که نمی‌تواند در ایران بماند، فرار کرد و به ترکیه رفت.

الآن در مجله یادگار (نویسنده: عباس اقبال آشتیانی) در تاریخ ضبط است که: در همان وقت إدوارد براون از کمبریج، یک کاغذ خیلی مفصل برای آخوند ملا محمدکاظم خراسانی به نجف می‌فرستد که:

مردم قیام کردند، ولی الآن حیف است وجود تقی‌زاده در ایران نباشد و در آنجا تنها بسر ببرد؛ من از حضرت عالی تقاضا دارم که دستور بفرمایید که بتواند به مقر خود برگردد و به کارهای خود مشغول بشود!^۱

در آن وقت تقی‌زاده یک آدم مثلاً ملی و خوش فهم و غیور و پرکار حساب می‌شد؛ اما بعد که حکومت را در دست گرفتند، همه مخالفین را محو و نابود ساختند. مدرّس را در بیست و هفتم ماه رمضان یک هزار و سیصد و پنجاه و شش هجری قمری بعد از ده سال تبعید در خواب، در ترشیز (کاشمر امروزی) آوردند و چند روزی نگه داشتند و در همان جا زهر دادند. مرحوم مدرّس به آن کسانی که مأمور قتل او بودند گفت: «صبر کنید من به آفتاب نگاه کنم و بینم شما که می‌گویید این قندآب را من بخورم، آیا آفتاب غروب کرده تا من روزه‌ام را بخورم یا نه؟» گفتند: «آقا چشمت ضعیف است، آفتاب غروب کرده است!» پرده را کنار زدند، دید آفتاب غروب نکرده است. گفتند: «نه آقا، حتماً باید بخوری! حتماً و حتماً!» ایشان آن زهر را خورد ولی زهر اثر نکرد! چند نفر از این گردن‌کلفت‌ها، سروان بیگلر بیگی، میرزا محمد آدمکش معروف ترشیز، و چند نفر دیگر برخاستند

فاسد مملکت شناسند. و به ملت غیور آذربایجان و سایر انجمن‌های ایالتی و ولایتی هم این حکم الهی عزّاسمه را اخطار فرمایند. و هر کس از او همراهی کند در همین حکم است.

ولا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم، و بجمیع ما رقم.

قد صدر الحکم من الأحقر عبدالله مازندرانی،

و قدر صدر الحکم من الأحقر الجانی محمدکاظم خراسانی بذلک»

۱. مجله یادگار، سال اوّل، شماره ۲، مهر ۱۳۲۳ ه. ش.

و به جان سیّد افتادند، عمامه‌اش را برگردنش پیچیدند و خفه‌اش کردند، و همان شب بردند سر تپّه و دفنش کردند. این وضع کشتن او بود. مدرّس در ماه رمضان، یک ماه روزه گرفته بود. و در این ماه آخر هم چون با زبان روزه در زندان خواب بود و از غذای زندان نمی‌خورد، با نان و ماست شب‌ها روزه می‌گرفت!

ولی اینها در این مجله هیچ اسمی از رمضان و از روزه و از بیست و هفت رمضان نیاوردند، از یک هزار و سیصد و پنجاه و شش قمری نیاوردند! در مجله دارد که: «در دهم آذر ماه یک هزار و سیصد و شانزده!» آیا اینها عنوان مخالفت با رمضان نیست؟! اینها از بیخ زدن قرآن نیست؟!

قرآن که می‌گوید: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^۱ همین معنایی بود که وقتی در مجلس خواستند برگردانند، مدرّس اعتراض کرد و گفت: «آقا، ما محرّم و صفر می‌خواهیم!» همین تقی‌زاده بعد از اینکه در وهله اول به شمسی برگردانده بودند و عنوان حمل و ثور و جوزا به آن داده بودند، گفت: «آقاجان، محرّم و صفر برای اعمال دینی خودتان باقی باشد؛ ما برای امور سیاسی به اردیبهشت و خرداد برمی‌گردانیم!»^۲

آقاجان من! اگر ما می‌خواهیم مسلمان باشیم باید این طوری اهل حق باشیم! مدرّس در بیست و هفتم رمضان با زبان روزه کشته شد، برای اینکه اهل حق بود! آقاجان! صحبت از بین بردن زمان وفات مدرّس نیست، اینها اصلاً می‌خواهند عنوان تاریخ را عوض کنند، می‌خواهند رمضان را بردارند، می‌خواهند اصلاً محرّم را نسخ کنند! می‌خواهند به جای ماه‌های اسلامی، همان ژوئیه و فوریه و آگوست و امثال اینها را بیاورند! شما خیال می‌کنید این کارها برایشان خیلی خیلی مهم نیست؟!

۱. سوره توبه (۹) آیه ۳۶.

۲. جهت اطلاع بیشتر بر جریان تبدیل تاریخ قمری به شمسی رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۶، ص ۱۷۹ - ۱۹۱؛ *رساله نوین*، ص ۹۹ - ۱۰۹.

در سال گذشته: یک هزار و چهارصد و چهارده هجریه قمریه، صدمین سال رحلت آیه الله مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی را گرفتند؛ درحالی که از فوت آن مرحوم یک صد و سه سال می گذشت، نه یک صد سال! آخوند در بیست و هشتم ماه شعبان یک هزار و سیصد و یازده در کربلا فوت کرد؛ صدمین سالش، بیست و هشتم شعبان یک هزار و چهارصد و یازده است. اینها نیامدند سالگرد او را یک هزار و چهارصد و یازده بگیرند؛ سه سال رویش انداختند و در یک هزار و چهارصد و چهارده - همین سال گذشته - گرفتند؛ چرا؟ برای اینکه هر صد سال شمسی، صد و سه سال قمری است - به حساب دقیق، درست هر سی و سه سال و خرده ای قمری، یک سال با شمسی تفاوت پیدا می کند - آیا این سالگرد آخوند را از قمری به شمسی انداختن، خلاف اسلام نیست؟!

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ مُرد؟!

﴿إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ﴾^۱ در قرآن وجود ندارد که این کار کفر

است؟! نسیء (یعنی عقب انداختن) کفر است و این کار را نکنید!

حالا می خواهند سیصدمین سال رحلت مرحوم مجلسی را ده سال رویش بیندازند؛ چون مرحوم مجلسی در یک هزار و صد و ده [فوت کرد]، باید یک هزار و چهارصد و ده - که پنج سال پیش بود - سیصدمین سالش باشد و صحبت بود که بگیرند، ولی یک حرف‌هایی پیش آمد که منصرف شدند! برای چه منصرف شدند؟ برای اینکه ده سال بعد و به حساب شمسی بگیرند.

می فهمید مطلب چیست؟! خُب، بنابراین شما دیگر توقع دارید که وفات امیرالمؤمنین...! وفات امیرالمؤمنین هم چه فرق می کند با مجلسی؟ امیرالمؤمنین هم یک امام بود و حالا چه اشکال دارد انسان در بیست و یکم رمضان نگیرد،

۱. سوره توبه (۹) آیه ۳۷.

هفدهم آذر بگیرد؟! شهادت سیدالشهداء علیه السلام در دهم محرم چیست؟! روی حساب دقیقی که ما حساب کردیم، بیست و پنجم سرطان می شود - حمل، ثور، جوزا، سرطان؛ فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر - بیست و پنجم تیر سیدالشهداء از دنیا رفت، خیلی هم بهتر است؛ چون اول تابستان است و مردم می بینند که امام حسین علیه السلام در گرما کشته شده است!

می دانید این کارها برای چیست؟ این کارها روی حساب دقیقی عمل می شود، اینها می آیند و سر ما کلاه می گذارند و ما را خواب می کنند، ناموس را می برند، دین را می برند، قرآن را می برند، همه چیز را می برند؛ به عنوان تمدن، به عنوان پیشرفت، به عنوان فرهنگ، به عنوان زنده کردن زبان. می گویند: «زبان باید زنده بشود!» کدام زبان؟ زبان رستم و افراسیاب؟! زبان زند و اوستا؟! یا زبان قرآن؟ اگر می گویند: زبان افراسیاب و از ملیت صحبت می کنید، پس دیگر این مسئله قرآن و اسلام و بسیج و این حرفها چیست؟! آفاجان! اگر صحبت از این طرف است، آن ملیت را ترویج می دهید به عنوان مخالفت با اسلام! هرکسی که می گوید: مخالفت با عرب و زبان عربی؛ این مخالفت با اسلام است در قالب مخالفت با عرب! زبان عربی باید زبان اولیة هر مسلمانی باشد؛ چون زبان قرآن و زبان نهج البلاغه است و هر مسلمانی باید با قرآن و نهج البلاغه آشنا باشد.

حالا می آید ویژه نامه ستاد بزرگداشت سالگرد شهادت آیه الله شهید... می زنید؟! ویژه نامه چیست؟! ستاد چه لغتی است؟ ستاد در کدام لغت فارسی اصیل آمده است؟ آیا ستاد غیر از لغت لاتین است که شما استفاده می کنید؟! ستاد فلان! آمدید در اینجا و نظیر اینجا لغت لاتین را اضافه کردید، اشکال ندارد؟ زبان سازی و ملیت نیست؟ اما لفظ اجتماع و... مغایر ملیت است!!

اگر به جای ویژه نامه ستاد، می نوشتید: نامه مخصوص مرکز بزرگداشت؛ چه اشکالی داشت؟! اما برای اینکه قرآن را کنار بزنند، می گویند: این لفظ را کنار بزن!

این لفظ، لفظ أجنبي است، لفظ جمعه أجنبي است، لفظ خصوصیت أجنبي است، لفظ اجتماع، رمضان و محرّم و... أجنبي است؛ و ما باید از أجنبي کناره‌گیری کنیم! اینها أجنباند!

پس همان سیاست و همان نقشه کلی که در زمان رضاخان داشت عملی می‌شد، الآن بدون اینکه ما بفهمیم دارد عملی می‌شود؛ چون آن دست‌های عملی‌کننده، دست‌های مرموزی است که می‌آید و ما را به دست خودمان خواب می‌کند و ما هم نمی‌فهمیم و خیال می‌کنیم که فقط تغییر دادن لغت است. و افساه!

تحقیقاً سی و پنج یا سی و شش سال پیش و در همان اوائل انتخابات و آن قضایای انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود که علی دشتی در آن مجله راهنما مقاله‌ای درباره فردوسی آورده بود. من اجمال آن مقاله را در جلد چهارم نور ملکوت قرآن که در بیان عربیت قرآن و ترویج و ترغیب به زبان عربی است، آورده‌ام؛^۱ و إن شاء الله بعد از چاپ، به دست آقایان خواهد رسید. این علی دشتی در آنجا صاف و روشن می‌گوید:

یک مطلبی است که من می‌خواهم به دانشجویان و بزرگان و اساتید ابلاغ کنم. تا به حال، دائماً به ذهنم می‌گذشت که ابلاغ کنم ولی خودداری می‌کردم؛ ولی الآن دیگر بایستی این را ابلاغ کنم، و آن این است که هرکسی از فردوسی یک تعریفی کرده است، ولی به نظر من یک چیزی رسیده که از همه آنها لطیف‌تر و دقیق‌تر است؛ و باید بچه‌ها و دانشجویان ما متوجه این جهت بشوند.

حمله‌هایی که بر ایران و بر ملیت ما شد، خیلی حمله‌های مختلفی بود؛ حمله اسکندر، حمله مغول و... ولی آنها یک حملات نظامی بی‌پایه بود که چند سالی دوام نکرد و از بین رفت.

اما حمله عرب! حمله عرب بود که ما را از پا درآورد و به خاک سیاه

۱. جهت اطلاع بیشتر بر لزوم حفظ لغت قرآن رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۴۲.

۲. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۴۶ - ۱۵۲.

نشانند، و چه کرد و چه کرد. چرا؟ برای اینکه حمله عرب توأم با خوی تفاخرجوی آنهاست ولی در لباس مذهب و دیانت؛ لذا آمد و به عنوان مذهب و دیانت ریشه گرفت به طوری که نتوانستند این را برگردانند. حمله اسکندر از بین رفت، مغول‌ها چند سالی بیشتر نبودند و بلکه خودشان هم برگشتند و مسلمان شدند؛ اما این حمله عرب که توأم با دیانت بود، ماند. یگانه کسی که با این حمله مبارزه کرد، فردوسی است که سی سال زحمت کشید و شاهنامه ساخت و در این شاهنامه گفت: «ای مردم! شما اصل و ریشه دارید، شما ملیت دارید، شما رستم و زال و افراسیاب و کیخسرو و... دارید!» و این خدمتی که فردوسی به ملیت ایران کرد، ابداً کسی نکرد! و همه باید متوجه این مسئله باشند.

می‌دانید علی دشتی کیست؟ من به شما معرفی کنم؟ علی دشتی کسی نیست که من معرفی اش کنم، علی دشتی همان کسی است که با علی نقی منزوی، پسر حاج شیخ آغابزرگ طهرانی، دو نفری کتاب بیست و سه ساله را بر علیه پیغمبر نوشتند، و پیغمبر را در این بیست و سه سال، مسخره و هزل و خائن دانستند! کتاب بیست و سه ساله را علی دشتی و ایشان، دو نفری با هم نوشتند؛ و سند هم بر این جهت هست، سندهای چاپ شده هم هست.^۱

علی دشتی نور چشم انگلستان بود! حالا می‌بینیم که همان حرف علی دشتی، الآن هم هست! فردوسی را بالا ببریم! و این چنین است و آن چنان است! اگر شما زبان و ملیت قرآن را می‌خواهید، مگر قرآن نمی‌گوید:

﴿يَتَأْتِيَ النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاهُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُمْ﴾^۲

۱. رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۵۱.

۲. سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۷۵:

«ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و به دستجات و قبایل مختلف منقسم کردیم تا در اثر این اختلاف شناخته شوید؛ تحقیقاً گرامی‌ترین شما نزد خداوند کسی است که تقوایش افزون باشد.»

پس ایرانی، عرب، عجم، سفید، سیاه، این حرف‌ها در منطق قرآن معنا ندارد! چرا شما وقتی به این آیات می‌رسید، شروع می‌کنید به خطابه؛ اما آنجا که می‌رسید، می‌گویید ملیت و فردوسی و امثال اینها...؟!!

رستم کیست؟! زال چیست؟! ملیت چیست؟! ملیت در مقابل حکومت قرآن یعنی چه؟ زال و رستم را با علی بن ابی‌طالب یکی کردن، و بعد او را مقدم کردن یعنی چه؟! یا بگویید کفر کفر، یا بگویید اسلام اسلام؛ یا زنگی زنگی، یا رومی رومی!

حدود دو، سه سال قبل در برنامه نروزی، گویا برنامه‌ای تحت عنوان: مصاحبه با مجسمه‌های طهران، که اگر بخواهیم با مجسمه‌ها صحبت کنیم، چه می‌گویند؟ خبرنگار می‌آید به مجسمه فردوسی سلام می‌کند و می‌خواهد با این مجسمه مصاحبه کند.

خبرنگار: بینندگان عزیز، توجه کنید! اکنون می‌خواهیم با حکیم ابوالقاسم فردوسی، سخن‌سرای فلان و فلان مصاحبه‌ای داشته باشیم.

سپس خبرنگار از نردبان بالا رفته و به مجسمه فردوسی سلام کرد، او پاسخ نگفت؛ سپس رو به حضار کرده و گفت: نمی‌دانم چرا جواب سلام مرا نداد؟! سپس رو به فردوسی کرد و گفت: سلام علیکم! دو بار، سه بار، سلام علیکم! بعد از او پرسید: می‌شود بگویید چرا جواب سلام من را نمی‌دهید؟

فردوسی: سلام یعنی چه؟!!

این مصاحب می‌گوید: پس من چه بگویم؟

فردوسی: درود بر شما! (یا مطلبی قریب به این مضمون)

خبرنگار بعد از قبول دستور فردوسی و عمل به آن، به او خطاب کرد و گفت: من برای مصاحبه به خدمت شما آمده‌ام! و باز دید او پاسخ نمی‌دهد؛ علت را پرسید.

فردوسی گفت: مصاحبه یعنی چه؟!؟

- پس چه بگویم؟

فردوسی گفت: بگویند گفت و شنود.

و هکذا چند مطلب مشابه را مطرح نمود، و او لغات فارسی را به خبرنگار سفارش نمود.

در خاتمه پرسید: آیا توصیه‌ای به ملت ایران ندارید؟ و آیا باز هم برای مصاحبه به خدمت شما برسم؟

او در پاسخ گفت: سفارش من این است که ملت من به جای اینکه به سراغ من بیایند، به شاهنامه مراجعه کنند؛ مگر فرهنگ پویا و بی‌نیاز ما چه واژه و لغتی را کم دارد که به بیگانگان مراجعه می‌کنند؟

بیگانگان می‌دانید یعنی چه کسی؟! یعنی اسلام! یعنی قرآن! سلام و مصاحبه و أمثال اینها لغت قرآن است؛ اینجا قرآن شد بیگانه و آن فردوسی می‌گوید: به شاهنامه مراجعه کنید و به بیگانگان مراجعه نکنید!

مبارزه با عرب در لباس لفظ است، اما حقیقتاً مبارزه با اسلام است! عرب چیست؟ عرب، عجم، ترک، هندی، فارسی، پاکستانی، انگلیسی، آمریکایی، هر کس که مسلمان باشد، مسلمان است و ذی‌قیمت! و خیلی جای تعجب است، امروزه که مردم سطح فکرشان بالا آمده است و این عناوین باطل را دور می‌ریزند، چرا این قدر نسبت به این مسائل حساس بی‌اهمیت هستند؟!؟

[واضح است و] چرا گفتن ندارد! چون این سیاست همان کسانی است که بعد از این اسلام و این قیام آمدند و همه ما را قتل عام کردند؛ چه قتل عامی؟!؟ به عنوان اقتصاد، به عنوان دلسوزی، به عنوان فلان؛ ای خانم، بیا لوله‌ات را ببند! تا

۱. جهت اطلاع بیشتر بر آراء و افکار فردوسی رجوع شود به *نوروز در جاهلیت و اسلام*، ص ۲۲۹ -

جایی رسیده که بعضی از افراد دانشمند و اهل تحقیق، به عنوان اینکه این کار خدمت به اسلام است، آمده‌اند و این کار را کرده‌اند؛ اما حالا پشیمان‌اند و نمی‌دانند چه کار بکنند!

در آخر ماه صفر که آن رساله حقیق: رساله نکاحیه، کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین، درباره نکوهش [این کار به پایان رسید]، اینها تحقیقاً یک میلیون زن و ششصد هزار مرد را عقیم کرده بودند! عقیم دائمی‌ها! غیر از آنهایی که به طریق دیگر...! حالا شنیده‌ام که نه، آن یک میلیون برای آخر ماه صفر بود، الآن ششصد هزار نفر به زن‌ها اضافه شده؛ یعنی یک میلیون و ششصد هزار زنی را که می‌تواند بار بیاورد و آبستن بشود و قابل بارداری است، عقیم کردند، یعنی کشتند و قتل عام کردند و از بین بردند! به چه عنوانی؟ به عنوان طرح‌ها!

می‌دانید این حرف‌ها از کجا برمی‌خیزد؟ باید آن رساله من را مطالعه کنید تا بفهمید قضیه چیست. اصلاً نخواهید فهمید مگر هنگامی که آن را مطالعه کنید و رموز و خصوصیات آن سیاست را از دو‌یست سال پیش تا به حال، بنخوانید تا بفهمید چه بلایی بر سر ما آمده است!

این اسلام و این قیام و این حیات و این امام زمان که ما می‌گوییم، آنها آنجا نشسته‌اند و به ما و فکر ما می‌خندند و می‌گویند: آقا جان! غصه نخور، شما بنشین در خانه‌ات، ما بلایی بر سرت می‌آوریم که اصلاً نفس از شما بلند نشود؛ نه جوان، نه سرباز، نه بسیجی، نه کمیته‌ای و نه امثال اینها، اصلاً نطفه‌تان را برمی‌داریم، ذاتان را از بین می‌بریم، نسلتان را از بین می‌بریم! این از این طرف؛ اما آن طرف اسرائیل تقویت می‌شود، جمعیتش زیاد می‌شود و...! خصوصیاتش در آن رساله است و اگر بخواهیم در این موضوع صحبت کنیم، از مسائل خارج می‌شویم.

حالا ای طلبه‌های ما! شما می‌دانید الآن چه موقعیتی دارید؟! شما باید حافظ قرآن باشید، شما باید حافظ سنت پیغمبر باشید، شما باید امام زمان را نگه دارید؛ و کاری کنید که اگر الآن امام زمان بیایند، شما را به عنوان یار و یاور و کمک‌کار

بپذیرد. نه اینکه عملی بکنیم که همان عملِ رضاخانی باشد، و بعد بر روح رضاخان لعنت بفرستیم! این چه فرقی می‌کند؟

می‌گویند: امروز در میدان زابل، مجسمه رستم را نصب کرده‌اند. این کارها چیست؟ حالا اینکه بنا بر گفته آنها، شصت میلیون تومان خرج یک مجسمه شده، بماند! در میدان زاهدان هم نصب کرده‌اند! آخر، پسر زال بنا بر تاریخشان از ناحیه سیستان بوده است! در خیابان بزرگمهر اصفهان مجسمه بوذرجمهر را نصب کردند! و از این به بعد خواهید دید که مدام مجسمه‌ها نصب می‌شود.^۱

این قرآن است؟! شما که نان ندارید بخورید، شما که دارید زن‌هایتان را عقیم می‌کنید، مردان جوان می‌روند و لوله‌های خودشان را می‌بندند و خودشان را از جوانی و همه چیز می‌اندازند، آن وقت می‌آید چه کار می‌کنید؟ به ملیت چه کسی افتخار می‌کنید؟ آیا این نقشه گلاستون نیست؟! آیا این نقشه لرد کرزن نیست؟! آیا آن سیاست‌ها نیست؟! فکر می‌کنید که دوباره دارند به چه قسم می‌برند و به کجاها می‌برند؟ به دست خودمان دارند می‌برند، و یک اسلامی بر سر ما آورده‌اند که دارند با همین نام، بنیاد ما را از بین می‌برند!

این آداب، کدام آداب است؟! امسال در شب اول زمستان، شب یلدا، وزارت معارف دستور داده بود که بچه‌ها زودتر تعطیل بشوند تا مراسم شب یلدا بگیرند! شب یلدا چیست؟! هیچ به بچه‌ها گفته‌اید که: شب قدر هم تعطیل کنند؟! شب بیست و سوم ماه رمضان که الآن تعطیل نیست، تعطیل کنند؟ چرا اینها را به آداب دین و به نهج البلاغه دعوت نمی‌کنید؟! چرا به احیاء فلان شب دعوت می‌کنید؟! شب یلدا یعنی چه؟!

حالا بیایید مهرجانشان را ببینید! مهرجانی که در زمان رضاشاه چون زمینه

۱. جهت اطلاع بیشتر بر علل پیدایش مجسمه‌ها و عواقب مهلک این جریان رجوع شود به *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۰، ص ۲۸۴.

مساعد نبود، فی‌الجمله رسمیتی هم پیدا نکرد، و در زمان محمدرضا کم‌کم داشتند مهرجان هم درست می‌کردند؛ اما حالا کم‌کم به مهرجان هم می‌رسد، مثل عید نوروز که مردم را به اباطیل سرگرم می‌کنند، در مهرجانشان هم، همین‌ها خواهد بود؛ یعنی از حقایق می‌گذرند و به اباطیل می‌رسند!

آیا به مرجع تقلید گذشته، عنوان عصمت داده‌اید تا اینکه ابدیت داشته باشد؟ یا در مکتب شیعه هر مجتهدی هر فتوایی داشته باشد، برای خودش محترم است، ولی به مجرد موت از اعتبار ساقط می‌شود؟ آیا شما در این امور به آیه الله دیگری که مرجع تقلید شماست، مراجعه کردید و پرسیدید نظر شما در آن فتوا چیست؟ یا نه، به همان مسئله اول دارید عمل می‌کنید؟!

این خلاف مکتب است! مکتب امام زمان که این نیست؛ مکتب امام زمان می‌گوید که علامه حلی، شیخ طوسی و هرکسی به مجرد اینکه از دنیا رفت، اعتبار کلامش ساقط می‌شود؛ آن بقاء فقط برای عصمت است که رسول خدا فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»، آن دوازده امام‌اند که از جهت قدرت و حَقَانِيَّت، عدلِ قرآن هستند.^۱ غیر از آنها کسی عصمت ندارد، پس کلامش نمی‌تواند حجیت داشته باشد؛ بنابراین انسان حتماً باید به اهل علم آن وقت مراجعه کند و فتوایش را بپرسد.^۲

این حقیقت مکتبی است که انسان باید از آن تبعیت کند؛ اگر خلاف کنیم سرمان کلاه رفته است!

آن وقت بعداً می‌آیند و می‌گویند یک انقلاب دیگر...! همان‌طوری که دکتر شریعتی گفته بود:

۱. جهت اطلاع بر شرح و تفسیر حدیث ثقلین رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۳، ص ۱۹۵-۳۰۳.
 ۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *رسالة اجتهاد و تقلید*، ص ۲۹۵-۳۱۸؛ *امام شناسی*، ج ۱۸، ص ۲۱۹.

ما تا کی عقب بمانیم؟ و همان طور که در رنسانس فرانسه آمدند و چنین و چنان کردند، و بالأخره با یک انقلابی، مذهب پروتستان را در مقابل کاتولیک‌ها آوردند، و مسیحی‌ها را از آن خشکی و جمود راحت کردند؛ ما هم در اسلام باید یک چنین رنسانسی داشته باشیم و کاتولیک را از بین ببریم. این تحجرها، این رمضان‌ها، این محرم‌ها، این عزاداری‌ها، این حسین گفتن‌ها، اینها همه جمود است؛ یک رنسانسی می‌کنیم که نه رضانی، نه محرمی، نه فلانی...!

کلام خیلی خوشگل و عامه پسند و قابل فهم جوان‌ها است؛ ولی همه اینها خلاف است!^۱ اگر می‌خواهید ما را به اینجاها سوق بدهید، ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي ءَابَائِنَا الْأُولَى﴾^۲ و اگر می‌خواهید ما را به اسلام سوق بدهید، که اسلام چیز دیگری است.

آخر اگر شما می‌خواهید از ملیت و از واقعیت ملی خود تبعیت کنید، چرا حرف آن داراب بزرگ را گوش نمی‌کنید که گفت:

آقا جان! دشمن که به شما می‌خندد، عیناً مانند آن برگ سبز درخت حنظل است که طراوت دارد ولی حنظل است و اگر آن را بخوری، تو را می‌کشد؛ خنده دشمن، معاهده دشمن، و راه دادن دشمن به شما این طوری است!

امروز ما باید متوجه باشیم که دشمن از هر طرف دارد به ما حمله می‌کند! ما نباید اصول مسلمة خودمان را از دست بدهیم، آیا ما کان! اگر ما این طور باشیم، شیعه و دنبال امیرالمؤمنین و دارای مکتب هستیم، و ما امام زمانی هستیم و آن حضرت از ما راضی و خشنود است؛ و الا نه!

۱. رجوع شود به مجموعه آثار دکتر شریعتی، ج ۲۰، ص ۳۲۸؛ ج ۲۶، ص ۳۶۴.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۴۷.

۳. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۲۴.

۴. روضة الأنوار عباسی، ص ۵۵۳.

ترسم نرسی به کعبه، ای اعرابی

کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است^۱
 خب، این صحبت‌ها برای آقایانی بود که بایستی عمامه بگذارند! برای ما که
 تمام شد؛ ما ریش‌هایمان سفید شد و از بین رفتیم و فاتحه‌مان هم خوانده شده
 است!

مرحوم حاج هادی ابهری ما - خدا رحمتش کند - وقتی که در مجلس
 می‌نشست، مجلس گرم بود، آخر مجلس می‌گفت: یک فاتحه هم برای من
 بخوانید! می‌گفتند: آقا شما که زنده هستید! می‌گفت: نه والله! ما زنده‌ها بیشتر به
 فاتحه محتاجیم! ما زنده‌ها!

حالا دیگر مسئله خیلی مشکل است که انسان بتواند مسلمان و مؤمن باشد،
 و تعدی و تجاوز نکند، و شورش و انقلاب نکند، و آرام باشد و وظیفه‌اش را انجام
 بدهد؛ این مسئله خیلی مهم است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. کلیات سعدی، گلستان.

مجلس ششم:

عيد غدیر، عيد ولايت و مقام علم امير المؤمنين
عليه السلام

عيد غدیر ۱۳۹۵ هـ . ق

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ وَأَشْرَفِ بَرِيَّتِهِ
مُحَمَّدِ الْحَمِيدِ الْمَحْمُودِ وَعَلَى آلِهِ أَمْنَاءِ الْمَعْبُودِ

امروز روز عید غدیر است، عیدی است که از آفتاب روشن تر است، و در روایات داریم که فضیلت این عید از عید فطر وضحی بیشتر است.^۱ ثواب یک درهم صدقه دادن در این روز، ثواب انفاق کردن کوه ابوقبیس است در راه خدا.

عبادت و نماز و روزه در امروز از هر جهت بر سایر ایام فضیلت دارد؛ روزه امروز مثل روزه دهر است.^۲ اینها مسلم است، خُب چرا این طور است؟ برای اینکه عید غدیر است؛ عید غدیر یعنی چه؟ یعنی عید محبت، عید ولایت، عید صدق، عید صفا، عید اتصال دل به خدا، عید لقاء خدا، عید جذبات پروردگار، عید وصول، عید ایصال، عید شناخت، عید معرفت!

۱. الأُمالی، شیخ صدوق، ص ۱۳۵.

۲. مصباح المتعجب، ج ۲، ص ۷۵۷.

مردم در ماه مبارک رمضان روزه گرفتند و عبادت کردند، و مستحب است آخر ماه رمضان که می‌شود، شب تا صبح به عبادت بایستند، و روز عید فطر را هم عید بگیرند؛ برای چه؟ برای اینکه یک ماه به خدا نزدیک شده‌اند و به عبادت مشغول بوده‌اند، و بارهای گناه را سبک کرده‌اند و ریخته‌اند؛ اصلاً گناهان را از مؤمن می‌گیرند! **الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا!**

عید قربان عید است؛ چون مردم حج کردند و وقوف در عرفات و مشعر کردند، و قربانی کردند و سر تراشیدند؛ بنابراین این عید است و باید عید بگیرند.^۱ اما عید غدیر، یک عید دیگری است؛ عید عبادت و نسک و عمل و... نیست، یک عیدی بالاتر از اینها است، مثل اینکه جان و روحش بیشتر است. اگر عیدها را از نقطه نظر درجات به درجاتی قسمت کنیم، عید غدیر درجه زیادی و سهم وافری دارد.^۲

این عید، عید علم است؛ چون امیرالمؤمنین علیه السلام اسم اعظم خدا و تجلی اعظم پروردگار و متحقق به عوالم قدس و طهارت و اسم حمید و محمود خدا، و دارنده لواء حمد و شفاعت کبری در روز قیامت است! اینها همه برای مقام علم امیرالمؤمنین است و بقیه مسائل از علم امیرالمؤمنین تراوش کرده است؛ لذا این عید، عید ولایت، یعنی عید شناخت حقیقت و عید معرفت است. اگر انسان معرفت پیدا کرد، حج او هم درست است و ماه رمضان او هم درست است. اما اگر معرفت پیدا نکرد، آنها هم درست نیست؛ زیرا خدا که این تکالیف را بر ما [لازم] کرده است، پیکر تکلیف را نمی‌خواهد، آن جان و حقیقتی را که در این کالبد است می‌خواهد، و آن جان و حقیقتش به ولایت است. لذا در اخبار صحیحه داریم و شیعه و سنی روایت کرده‌اند که:

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۹، ص ۲۰۲.

۲. جهت اطلاع بیشتر بر برتری عید غدیر رجوع شود به *معاد شناسی*، ج ۹، ص ۴۰۷-۴۲۶.

اگر عبدی در تمام مدت عمر خود شب‌ها بین رکن و مقام به عبادت مشغول باشد، و روزها هم روزه‌دار باشد، و در راه خدا در همین جا شهید شده باشد، و روزه‌اش و روزگار عمرش هم به اندازه عمر آدم تا قیامت باشد، اما از ولایت دستش خالی باشد، اعمالش به درد نمی‌خورد؛ لَمْ يَنْفَعُهُ شَيْئًا.^۱

چرا فایده ندارد؟ برای اینکه ولایت یعنی حقیقت، یعنی شناخت. اگر انسان شناخت نداشته باشد، قیمتی ندارد. دیوار هم خیلی بزرگ است، کوه ابوقبیس هم خیلی بزرگ است، کوه هیمالیا هم خیلی بزرگ است، حیواناتی در دنیا هستند که از ما قوی‌تر، و جثه‌شان بزرگ‌تر و قدرتشان بیشتر و عمرشان بلندتر (می‌گویند کرکس و کلاغ سالیان زیادی عمر می‌کنند) و سلامت بدنشان بهتر است و راحت‌تر زندگی می‌کنند؛ اما قیمتی ندارند! قیمت انسان به خاطر آن معرفتش است! پس افراد انسان هم به درجات معرفتشان، درجه و اجرشان در نزد پروردگار بیشتر می‌شود.

این عید یعنی عید معرفتی حق؛ یعنی امیرالمؤمنین توانست خدا و پیغمبر و قرآن را به مردم معرفی کند.

اگر نظر شریف باشد، آن روایت صحیحی که با سلسله سندش در روز جمعه در مسجد خواندیم، که شیعه و سنی از سید مرتضی روایت کرده‌اند، در آن روایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

ای علی! تو هستی که صدای من را به گوش جهانیان می‌رسانی و ندای مرا به آسمان و أفئدة آنها ابلاغ می‌کنی و وعده مرا وفا می‌کنی و تو می‌توانی دین مرا ادا کنی و رسالت مرا تأدیه کنی!^۲

یعنی اگر تو نباشی من هم هیچم! من که این حجر اساسی را برای نبوت و

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۹۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله مودت، ص ۱۸۰-۱۸۶.

۲. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۴۸.

هدایت مردم آوردم، اگر تو نباشی عقیم می ماند و تو هستی که باید برسانی!^۱
و لذا در بین شیعه و سنی جای هیچ شبهه‌ای در این روایت نیست که پیغمبر
فرمود:

أَنَا قَاتَلْتُ النَّاسَ عَلَى تَنْزِيلِ الْقُرْآنِ، وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ تُقَاتِلُهُمْ عَلَى تَأْوِيلِهِ!^۲

«من مأمورم از طرف پروردگار که با مردم کارزار کنم بر اصل پذیرفتن
قرآن، و تو مأموری که کارزار کنی بر تأویل قرآن (یعنی تو باید به حقیقت
قرآن، تفسیر قرآن، معنی قرآن و مآل و مرجع آیات قرآن برسانی.)»
و علت اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام زیاد دشمن داشت، برای همین جهت
بود؛ چون حق را معرفی می کرد و مردم دشمن حق‌اند! مردم می خواهند زندگانی‌های
شهووی داشته باشند و بر اساس شهوت و غفلت و وهم و احساسات و تعدی و
تجاوز به حقوق و از بین بردن مردم و سیر کردن خود، زندگی کنند؛ ولی روش
امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام این نبود.^۳

از نقطه نظر تصنع نبود که خود را وادار می کردند این طور باشند، نه، این
اعمالی که از آنها سر می زد مثل آبی بود که از چشمه دل آنها می جوشید و روح و
نفس اینها این طور بود، روح و نفس به مقام عبودیت رسیده بود و خاضع و خاشع
و فقیر إلى الله بود، و محب و دستگیر مردم بود، و رقیق القلب و عطوف و دلسوز
بود؛ اینها خاصه‌های قلب امیرالمؤمنین است.

و لذا آن کسانی که می گویند:

حکومت به دست ائمه اطهار نرسید؛ و الا اگر رسیده بود، معلوم نبود که
آنها هم مانند خلفای بنی عباس یا بنی امیه، دست به تعدیات زنند!

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۲، ص ۱۹۸ و ۲۷۲.

۲. *الأمالی*، شیخ طوسی، ص ۵۴۷. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۳،
ص ۲۳۲؛ *انوار الملکوت*، ج ۲، ص ۱۱۲.

۳. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۶، ص ۷۵؛ *روح مجرد*، ص ۲۰۹.

(این است منظور بعضی از افراد که قلمشان از ممشای صراط مستقیم انحراف دارد و حملاتی به این شکل کرده‌اند!) این حرف درست نیست؛ چون حکومت به دست ائمه علیهم السلام رسید و این حکومت‌ها همیشه در دسترس آنها بود. آن زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام صبر کرد تا بعد از بیست و پنج سال، حکومت ظاهری به دست او رسید، دیدیم که در همان مدت پنج سال برای همین حق و حقیقت، در آن خطبه‌ها و مکاتبات و اعلان‌ها و... داد و فریاد می‌کند؛ فریاد می‌زند که:

ای مردم! بدانید که امام شما از دنیا به دو طمر (یعنی دو لباس کهنه) و به دو نان جو ساخت! و شما نمی‌توانید خود را به این مقدار قانع کنید؛ اقلاً سعی کنید که خود را به این مقام نزدیک کنید.^۱

از دنیا رفتند و آجری یا خشتی هم روی هم نگذاشتند، و حضرت امام حسن هم بعد از شهادت آن حضرت آمد و در مسجد کوفه خطبه خواند و فرمود:

پدرم از دنیا رفت، نه تبری^۲ و نه وفری^۳ و نه عمارتی و نه طلایی و نه شمشی باقی گذاشت؛ چهارصد درهم گذاشته بود که برای عیالات خود یک خادمه‌ای تهیه کند.^۴

این وضع آن حضرت بود!

جماعتی پیش احمد بن حنبل نشسته بودند و مفصل از خلفا تعریف می‌کردند، و احمد بن حنبل هم گوش می‌داد و او هم جملاتی می‌گفت. کسی در پایان مجلس به او گفت: «در این مجلس صحبتی از علی نکردید؟!»

احمد بن حنبل گفت:

۱. نهج البلاغه (عبده)، ج ۳، ص ۷۰.

۲. تیر: طلا. (محقق)

۳. وفر: مال فراوان. (محقق)

۴. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۶۳، با قدری اختلاف.

ما از او چه صحبتی بکنیم؟! او مافوق صحبت ما و مافوق تعریف ماست، هر وقت ما یاد او می‌کنیم، شرمنده می‌شویم و باید سر خود را پایین بیندازیم؛ اینهایی که ما از آنها صحبت می‌کنیم همین افرادی هستند که اوصافی برای آنها بیان شده، و همان را بیان می‌کنیم. (احمد بن حنبل یک مرد سنی و یکی از علمای بزرگ اهل تسنن و از ائمهٔ اربعهٔ اهل سنت است!) اینها افرادی بودند که می‌خواستند خلیفه شوند و به واسطهٔ خلافت زینت پیدا کنند؛ ولی علی کسی نبود که به واسطهٔ خلافت زینت پیدا کند، علی خلافت را زینت داد و خلافت به علی زینت پیدا کرد.^۱

شافعی می‌گوید:

ای افرادی که حج می‌کنید و از عرفات به مشعر و از مشعر می‌خواهید به منی بروید، و از منی به مکه بیایید، در مُحَسَّر (مکان مخصوصی است که تمام افراد از آنجا کوچ می‌کنند، در نَفَرِ اوّل که روز دوازدهم و نَفَرِ دوّم که روز سیزدهم است، تمام آن جمعیت یکسره از منی حرکت می‌کند برای مکه) یکی از قول من فریاد بزند و بگوید که: جان و پوست و گوشت من با محبت علی و آل او آمیخته شده است، می‌خواهید به من شیعه بگویید یا نگوید، می‌خواهید رافضی بگویید یا نگوید؛ اگر این محبت رخص است، تمام تَقْلان (یا تَقْلان) شهادت بدهند که من رافضی و شیعه هستم!^۲

چرا؟ چون کار امیرالمؤمنین بر اساس صدق و بر اساس حق بود، امیرالمؤمنین دروغ نمی‌گفت، منطبق او منطبق حق بود، منطبق امیرالمؤمنین منطبق رسول خدا بود، منطبق واقع‌بینی بود، منطبق علم و ادراک بود.

به نظرم می‌آید در یکی از شب‌های سه‌شنبه برای رفقا در مسجد، مطلب به اینجا رسید که ما از اعمال و رفتار هریک از خلفا می‌توانیم افکار آنها را بخوانیم و

۱. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۹، ص ۲۰؛ تفسیر رازی، ج ۲۷، ص ۱۵۹؛ امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۴۶۰.

بسنجیم و ببینیم که چه قسم طرز تفکر داشتند و چه قسم فکر می کردند و روحیه شان چه بود؟

عمر «حیّ علی خیر العمل» را از اذان برداشت و گفت:

علّت اینکه من «حیّ علی خیر العمل» را برمی دارم این است که اگر مردم این ندا را بدهند، معنی این ندا این است که بهترین کارها نماز است، آن وقت دیگر به جهاد حاضر نمی شوند؛ پس من این را برمی دارم که مردم به جهاد حاضر بشوند.^۱

عمر این کار را کرد؛ و الآن هم سنی ها «حیّ علی خیر العمل» نمی گویند! و خودشان هم معترف اند که یکی از چیزهایی که پیغمبر در اذان می فرمود و مردم در زمان ابوبکر هم در اذان می گفتند و بعدها هم در زمان ابوالحسن می فرمودند، و عمر برداشت، همین «حیّ علی خیر العمل» در اذان است.^۲

ما به کارهای دیگر او کار نداریم، شما همین کارش را تجزیه و تحلیل کنید، این حرف یعنی چه؟! «حیّ علی خیر العمل» را انسان بردارد!

اولاً به جایش چه بگذارد؟ به جایش می گذارد: «الصلاة خیر من النوم؛ ای مردم، نماز بهتر از خوابیدن است!» این منطقی است که نماز از خوابیدن بهتر است؟! این که معلوم است!!

ثانیاً چرا صلاة خیر العمل نیست؟ نماز بهترین کارها است یا نه؟

در قرآن داریم: «وَأَقِمْوْا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛^۳ پس اگر

انسان نمازگزار نباشد و مشرک باشد، جهاد او به چه درد می خورد؟!

۱. الإيضاح، فضل بن شاذان، ص ۲۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۵۷.

۲. همان مصادر. هم چنین رجوع شود به امام شناسی، ج ۳، ص ۱۱۷.

۳. سوره روم (۳۰) آیه ۳۱.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

من زیر این کره قمر و شمس، عملی بهتر از نماز سراغ ندارم! و لذا خدا بر همه پیغمبران وصیت به نماز کرد، به حضرت عیسی وصیت به نماز کرد: ﴿وَأَوْصِنِي بِالصَّلَاةِ﴾^۱ و به حضرت یحیی و به دیگران؛ لذا بهتر از نماز سراغ ندارم.^۲

نماز اتصال با خداست، وقتی انسان درست نماز خواند و دانست که نماز بهترین عمل است، حجّش درست می شود، روزه اش درست می شود، صدقاتش درست می شود، صله رحمتش درست می شود، جهادش درست می شود؛ اما جهادی که منهای نماز باشد، چه قیمتی دارد؟! شهوت است!

پیغمبر می فرماید: «بهترین کارها نماز است.» نمی گوید: جهاد نکنید و روزه نگیرید! می گوید: بهترین کارها نماز است؛ بگذار روح نماز در دلت بیاید و روشن بشود تا بفهمی مطلب چیست و تمام اعمالی که به دنبال این پدیده در خاطرات و در ذهن شما پیدا می شود هم مستحسن شود.^۳

اما اگر انسان گفت: صلاة بهترین کارها نیست، بلکه جهاد بهترین کارهاست؛ آن جهاد دیگر جهاد فی سبیل الله و فی سبیل صلاة نیست، جهاد در وصول به آمال و آرزوهای شخصی و بر آریکه نشستن در مقابل حریف و رقیب است. جهاد یعنی جهاد با نفس در راه خدا، نه اینکه مقصود از جهاد آدم کشی باشد! آدم کشی در دنیا زیاد بوده و هست، و هیچ قیمتی ندارد.^۴

شما در مورد همین عبارت که «حیّ علی خیر العمل» را برداشت، فکر کنید،

۱. سوره مریم (۱۹) آیه ۳۱.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۶۴.

۳. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۱، نور ملکوت نماز.

۴. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۴۶؛ ج ۳، ص ۱۳۶.

اصلاً این مسیر اسلام را تغییر داد و مسیر تغییر کرد؛ تا آن زمان می گفتند: نماز بهترین کارهاست، بعد گفتند: نه، نماز بهترین کارها نیست!

پیغمبر می گوید: نماز بهترین کارها است، امیرالمؤمنین می گوید: نماز بهترین کارها است! نماز خلوت با خداست؛ برو در یک مکان خلوت و نماز شب یا نماز نافله بخوان، نمازهای واجب (نماز جمعه و عید و نمازهای پنج گانه) را با همدیگر به جماعت بخوانید. از آنها مدد بگیرید، قدرت و علم بگیرید، به واسطه نماز از خدا حیات بگیرید و دل زنده شوید؛ وقتی دل زنده شد، همه اعمال انسان مُمضی است. وقتی دل مرده است، این جهاد و این روزه به چه دردی می خورد؟! عید غدیر، عید معرفی ولایت است، پیغمبر امیرالمؤمنین را بلند کرد و گفت: ای مردم، این است علی! این ولایت است!

پیغمبر از اول زمان بعثت، ولایت و وزارت و خلافت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام را بارها ابلاغ فرمودند، تا آن هنگامی که دم آخر بود و فاطمه زهرا سلام الله علیها گریه می کرد و پیغمبر گفتند: «بیا پیش من!» (حالا اگر وقت کردیم، روایتش را می خوانم.^۱)

وقتی آیه نازل شد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۲ پیغمبر در بدو بعثت، چهل نفر از قوم و خویش های خود را در مجلسی در مکه جمع کرد و فرمود: «کیست که با من در این امر کمک کند؟» (نمی گوید: ای مردم، اسلام بیاورید!)
 أَيُّكُمْ يُؤَاؤِرُنِي عَلَىٰ أَمْرِي فَيَكُونُ أَخِي وَوَصِيِّي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِ
 مِن بَعْدِي؟!^۳

۱. ادامه این روایت در همین مجلس، ص ۱۶۹ می آید.

۲. سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴.

۳. الأُمَمَالِي، شیخ طوسی، ص ۵۸۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۳، با قدری اختلاف. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۸۴.

کیست به من در انجام این کار رسالت کمک کند؟ این بار، بار سنگینی روی دوش من است و من یک کمک می‌خواهم!

سه مرتبه هیچ‌کس جواب نداد و حضرت علی فرمود: من!

حضرت با امیرالمؤمنین بیعت کردند! با بچه سیزده ساله! می‌دانید بچه سیزده ساله یعنی چه؟ بچه سیزده ساله خودمان را تماشا کنید، چقدری است؟ آن روز پیغمبر با امیرالمؤمنین بیعت کرد؛ یعنی تو باید زیر بغل من را بگیری، کار من کار آسانی نیست، نبوت یک تشریفی نیست که به من داده شده است.

من تا حالا در حرم خدا و در مقام امن و امان و سر بودم، و از نقطه نظر ظاهر همیشه در کوه حراء خلوت داشتم، و حالا خدا به من امر کرده: برو پایین! باید دنیا را مسلمان کنی!

این اول مشکلات است! شما می‌خواهید یک حرفی یاد رفیقتان بدهید، جان به لب‌تان می‌رسد و آن حرف را نمی‌فهمد! ای رسول ما! باید بروی در دنیا، در مکه، در مدینه، در طائف، و سنگ به پایت بزنند، ساحت بگویند، مجنونت بگویند، شمشیر رویت بکشند، دندان‌ت را بشکنند، گرسنگی به تو بدهند، دربه‌در بیابان‌هایت کنند، پایت خار برود، دخترت زینب که می‌خواهد عقب‌ت هجرت و حرکت کند و به مدینه بیاید، همین عمرو عاص با جماعتی آمد و به شتر او نیزه زد، و بچه زینب را سقط کرد و نزدیک بود زینب هم بمیرد!

اینها همه راجع به این است که باید مطلب را برسانی! خلاصه، حسنت را می‌کشند، حسین‌ت را می‌کشند؛ راضی هستی؟ راه این است که فاطمه زهرا را این کار می‌کنند، علی را در محراب ضربت می‌زنند؛ راضی هستی؟ بله!

ما که به کسی نبوت می‌دهیم، نه اینکه پر‌قو برایش بیندازیم و بگوییم بفرما! این حرف‌ها نیست. این نبوت را به خیلی از پیغمبران دادند و هیچ‌کس نتوانست

قبول کند، ولایت را به خیلی‌ها دادند و هیچ‌کس نتوانست قبول کند!

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند^۱
مگر همه کس می‌تواند امیرالمؤمنین بشود؟! امیرالمؤمنین شدن یعنی از مغز سر تا نوک ناخن در آتش زندگی کردن و با مشکلات و ناراحتی‌ها و نسبت‌ها و تهمت‌ها و زجرها و دربه‌درب‌ها مواجه شدن! و علناً نسبت کفر!! ده هزار نفر قیام کردند بر امیرالمؤمنین علیه السلام که تو کافری، کافر! و خونت به خاطر کفر، هدر است! تو از طرف ما کافری.

به ما یک نسبت کفر که نه، یک نسبت فسق هم نه، از این کمتر هم بدهند، اصلاً درمی‌رویم!! آن چه تحمّل‌ی بوده و او چه کوهی و چه عظمتی بوده است؟! ما که به این نمی‌رسیم.^۲

علی کلّ تقدیر، امروز روز عید غدیر است، یعنی عید معرفت است؛ یعنی ای مردم اگر می‌خواهید از دنیایان و از آخرتتان بهره ببرید، از کسبتان و زنتان و بیچّه‌تان و مالتان و عرضتان و ناموستان، از دنیاتان و از آخرتتان بهره ببرید، راه این است و بس! فقط امیرالمؤمنین به سوی پیغمبر و خدا معرفتی می‌کند؛ و غیر از این راهی نیست و راه‌ها بسته است.

یک همایی از عالم بالا آمده است و بال‌های خود را باز کرده و می‌گوید: من رفتم و وطنان را شناختم، اگر می‌خواهید بیایید من شما را ببرم! از راه‌های متفرّق نروید، ﴿فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ﴾^۳، این راه‌های مختلف شما را از راه خدا جدا و دور می‌کند، خسته و ناراحتتان می‌کند، عمر و سرمایه‌تان را می‌گیرد و دست خالی

۱. دیوان حافظ، غزل ۱۴۱.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون مشکلات و پی‌آمدهای تحمّل ولایت رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۷، ص ۵۳.

۳. سوره أنعام (۶) آیه ۱۵۳.

می شوید. مثل یک دانه کبریت، یک کبریت یک یا دو قران قیمت دارد، یکی می زند و یک فضا را روشن می کند، دو می، سو می، چهار می و... تا تمام می شود، و قوطی کبریت خالی و بی قیمت می شود و دور می اندازند؛ او هم از دار دنیا که می خواهد برود، تمام سرمایه هایش را حرام کرده است.

اما اگر کبریت نبودی و به ولایت متصل بودی، مثل چراغی هستی که به یک کارخانه متصل است و دائماً نور می دهد و آخرش هم نور است و نفاد ندارد؛ چون اتصال دارد و اتصال با ولایت یعنی اتصال با خدا، خداشناسی یعنی امیرالمؤمنین شناسی، امیرالمؤمنین شناسی یعنی خداشناسی، ولایت یعنی توحید، توحید یعنی ولایت؛ اینها یکی است.^۱ توجه می کنید چه عرض می کنم؟!

هزار سال انسان برود عبادت کند ولی امیرالمؤمنین را نشناسد، خودش را عبادت کرده، خدا را عبادت نکرده؛ خودش و منویات خودش و خواهش خودش و آرزوی خودش را عبادت کرده است، آن خدایی که خودش در دل خودش ساخته، او را عبادت کرده است. لذا می بینیم که آثار عبودیت در آنها پیدا نمی شود، حرف هایشان جامد و خشک است، نماز می خواند اما قلب جامد است، رحم و مروّت نیست، انصاف نیست، عطوفت و رقت قلب نیست، حمیت نیست.

اما اینها که با امیرالمؤمنین رابطه دارند، دیگر نسبت به همه عطوف اند: نسبت به کفار عطوف است، نسبت به حیوان عطوف است، نسبت به سگ در کوچه لای برف عطوف و مهربان است؛^۲ چرا؟ چون امیرالمؤمنین یک سرش در عالم توحید است و یک سرش آمده اینجا، و توحید تمام عوالم را در زیر پر خود به عنوان رحمت گرفته و سایه رحمت گسترده است؛ علی هم که نمونه رحمت است،

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۵، ص ۱۸۰؛ *روح معجزه*، ص ۳۷۲ و ۵۱۳؛

مطلع انوار، ج ۵، ص ۱۰۵-۱۰۹؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۲۱۳-۲۳۸.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *رسالة مودت*، ص ۲۰۷؛ *معاد شناسی*، ج ۹، ص ۳۷۶.

بنابراین این شاخه رحمت به تمام این موجوداتی که در عالم وجود، وجود دارد کشیده شده است. بنابراین عید غدیر یعنی بزرگ‌ترین اعیاد؛ چون پیغمبر امروز امیرالمؤمنین را معرفی کرد.

در آن وقتی که امیرالمؤمنین سیزده سالش بود، پیغمبر گفت: «أنت خلیفتی! راضی هستی به من کمک کنی؟» امیرالمؤمنین دست بیعت داد و پیغمبر با امیرالمؤمنین در آن مجلس بیعت کردند. مردم برخاستند و به ابوطالب لبخند زدند و گفتند: «ای ابوطالب! این محمد امر کرد که تو بیا از بچه سیزده ساله اطاعت کن!» برخاستند و رفتند.

و این را سنی‌ها می‌گویند و همگی نوشته‌اند، و الآن دو دوره تاریخ طبری به دو چاپ در منزل ما هست که نوشته است: «إن هذا أخی و وصیی و خلیفتی فیکم، فاسمعو له و اطیعوا.»^۱ در همان وقتی که امیرالمؤمنین سیزده سالش بود! به همین جهت بود که دکتر حسین هیکل در کتاب حیات محمد نصف همین مطلب را در وهله اول طبع کرد، و بعد دید که نه، این مطلب خیلی عجیب شد و یک سندی است در دست شیعه؛ لذا آن را در مرتبه دوم حذف کرد!^۲ من در خیلی از کتب بزرگان سنی‌ها خوانده‌ام که آنها صراحتاً می‌گویند: همه مطالب را نباید نوشت؛ زیرا که این مطالب به دست بعضی می‌افتد و سند حربه بر علیه ما می‌شود! (یعنی حقایق را بفهمید، اما نگویند.) یادداشت دارم که فلان کتاب، صفحه فلان، چنین مطلبی گفته است.^۳ روز اول که پیغمبر فرمود: ای مردم، من پیغمبرم! همان روز گفت: «این

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۳. جهت اطلاع بیشتر پیرامون اسناد این حدیث از کتب علمای

اهل سنت رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۸۷-۹۵.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۹۳.

۳. رجوع شود به امام شناسی، ج ۷، ص ۱۴۹ و ۲۱۲.

امیرالمؤمنین و ولیّ شما و صاحب اختیار شما است!» پس نبوّت با ولایت توأم است. همین طوری که توحید با نبوّت یکی است، نبوّت هم با ولایت یکی است، توحید و نبوّت و ولایت با هم یکی هستند.

از آن وقت پیغمبر گفت و گفت تا همین روز عید غدیر که دو ماه مانده بود که از دار دنیا برود، تمام مردم را جمع کرد، جلویی‌ها آمدند و عقبی‌ها هم رسیدند:

ای مردم، مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا «این!» فِهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ!

«آن کسی که من مولای او هستم، این علی مولای اوست!»

نگفت: «علیّ مولا» که بگویند مقصود از علیّ مولا، خدای علیّ اعلیّ است، إِنَّ اللَّهَ عَلِيٌّ است؛ چون راه احتمال باز است. یا می‌گویند: پیغمبر گفته: «علیّ مولا» مولا یعنی پسر عمو؛ ای مردم بدانید این پسر عموی من است.

آیا معقول است که پیامبر صد و بیست هزار نفر مردم را در گرمای بیابان جمع کند، جهازهای شتر را روی همدیگر بچینند، مردم سه روز آنجا معطل بشوند که روز عید برسد، همه مردمی که جلو رفتند عقب برگردند، و عقبی‌ها هم برسند، پیغمبر آن خطبه مفصل را بخواند، و مردم زیر سایه‌های شتر و زیر سایه‌های قاطر، و خود پیغمبر هم دم آفتاب برود بالای آن جهازها، علی را روی دست بلند کند و بگوید: ای مردم، این پسر عموی من است! این است معنایش!؟

نه، پیغمبر اول استشهاد کرد به آیه قرآن و گفت: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟!» چون در آیه قرآن داریم: ﴿الَّذِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾،^۱ «پیغمبر بر هر مؤمنی ولایت دارد!» یعنی وقتی پیغمبر در انسان یک چیزی را اختیار بکند، اختیار، اختیار اوست؛ انسان حق اختیار ندارد! این معنی ولایت از نظر تشریحی است. از نظر تکوینی هم که معلول اوست.

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۶.

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾^۱

«هیچ مؤمن و هیچ مؤمنه‌ای (مرد مؤمن و زن مؤمن) چنین حقی ندارند که وقتی خدا و رسول بر آنها چیزی اختیار کند، آنها بر خلاف رفتار کنند.»
حکم خدا حکم رسول خداست، و حکم رسول خدا حکم خداست. وقتی امروز جنگ است، دیگر زخم می‌خواهد بزیاید، تجارت‌خانه دارم، بچه‌ام می‌میرد، این حرف‌ها نیست! امروز عبادت است و حج است، و زن تو بر تو حرام است! آن زن را باید بگیری، آن کس را باید اختیار کنی. حکم خدا و رسول این است! هیچ حقی برای هیچ کس نیست جز امر رسول خدا.

هر عملی که پیغمبر می‌گوید شما بکنید، آن عبادت است، و هر عملی که بگوید نکنید معصیت است. اگر بگوید نماز بخوان آن نماز عبادت می‌شود؛ اگر بگوید نماز نخوان، آن نماز معصیت است و مثل زنا است! توجه می‌کنید چه عرض می‌کنم؟! پیغمبر به این آیه قرآن استشهاد کرد و فرمود:

أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! «آیا من ولی شما و اولی به نفس شما از خود شما نیستم؟! و مطابق آیات قرآن بر شما چنین حقی ندارم؟!»

قالوا: أَللَّهِمَّ بلى!

پیغمبر امیرالمؤمنین را روی دست بلند کردند، به طوری بلند کرد که دو سفیدی زیر بغل پیغمبر و امیرالمؤمنین نمایان شد! نه اینکه امیرالمؤمنین را بغل کرد؛ بلکه امیرالمؤمنین را آورد پهلوی خودش، بعد پیغمبر با دو دست خودش دست انداخت و دوتا بازوهای امیرالمؤمنین را گرفت و بلند کرد (وقتی بازوهای امیرالمؤمنین را بلند کرد، زیر بغل پیغمبر و زیر بغل امیرالمؤمنین نمایان شد) و او را نشان داد و گفت:

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۶.

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ!^۱

«کسی که من مولای او هستم این علی مولای اوست!»

علی را از بالای جهازها بالا آورده، پهلوی خودش ایستاده، بلند کرده و نشان داده و در عین حال نگفته: علی، و گفته: هذا علی، که نگوید یک علی دیگری بود، و نگوید: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، یعنی الله العلیّ (خدای علیّ اعلی) مولا است؛ تا شبهه و شکّی برای کسی نماند.

اول کسی که آمد و بیعت کرد، عمر بود که گفت:

بِخٍ بَخٍ لَكَ يَا عَلِيُّ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ!^۲

«به به بر تو ای علی! مولای من شدی و مولای هر مؤمن و مؤمنه‌ای شدی.»
بعد از این قضیه، پیغمبر دستور دادند که تمام افراد بیایند و با امیرالمؤمنین مصافحه کنند و دست بدهند و به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنند: السّلام عليك یا امیرالمؤمنین! یعنی سید و سالار تمام مؤمنین.

أبوبریده سلمیّ از شام وارد شد و دید که أبابکر بالای منبر است، گفت:

قضیّه اش چیست؟

گفتند: مگر نمی بینی؟!

گفت: مگر همین فرد نبود که به علی سلام کرد به إمرة المؤمنین: «السّلام عليك یا امیرالمؤمنین»؟! این مگر همان نبود با همان هفت نفری که آمدند و سلام کردند و گفتند: «السّلام عليك یا امیرالمؤمنین»؟!

گفتند: إنّ الأمر وقع ما وقع و كان ما كان! «شد آن کاری که باید بشود و فعلاً

۱. سند حدیث غدیر ما فوق تواتر، و بلکه از ضروریات تاریخ اسلام است؛ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۷، ص ۱۴۵ - ۲۲۲. (محقق)

۲. جهت اطلاع بیشتر بر مصادر آن رجوع شود به *الغدیر*، ج ۱، ص ۵۰۸ - ۵۲۷؛ *امام شناسی*، ج ۸، ص ۹۶ - ۱۰۰.

این‌طور شده است.»

گفت: نه، قسم به خدا شما خیانت کردید! خیانت کردید! إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ وَقَعَ مَا وَقَعَ وَ كَانَمَا كَان، یعنی چه؟! خیانت کردید! شما به امیرالمؤمنین به عنوان امارت، سلام و بیعت کردید، بعد حالا می‌گویید: إِنَّ الْأَمْرَ وَقَعَ مَا وَقَعَ وَ كَانَمَا كَان؟!^۱ او را سریع از مسجد بیرون کردند. از همان روز، جنایات شروع شد و تاریخ عوض شد و واژگون شد.

مالک بن نویره یک شاعر بزرگ و یکی از شیعیان امیرالمؤمنین است، خدمت پیغمبر آمد و اسلام اختیار کرد، و حضرت او را به امیرالمؤمنین معرفی کردند، ولایت امیرالمؤمنین را پذیرفت و رفت. بعد از رحلت رسول خدا به ابوبکر زکات نداد و گفت: «من زکات می‌دهم به آن کسی که وصی رسول خدا است.» ابوبکر به عنوان اینکه او به صندوق اسلام زکات نداد و مرتد از دین شده است، خالد بن ولید را با دویست نفر سواره فرستاد، که غارت کردند و مردانش را کشتند، مالک بن نویره را هم کشت و سرش را زیر دیگ غذا گذاشت و غذا پخت و از غذایش خورد! شب با زنش همبستر شد! این درحالی بود که صدای اذان می‌آمد! اذان را شنیدند و گفتند: ما دیدیم که مالک و قومش اذان می‌گفتند و نماز می‌خواندند. وقتی خالد به مدینه برگشت، غوغایی شد که او مسلمانان را کشته و با زن مسلمان همبستر شده است!

ابوبکر، خالد را در یک جای مخفی برد و با همدیگر صحبت کردند، خلاصه خالد به ابوبکر گفت: «قضیه این بوده که این پافشاری بر حکومت علی داشت!» مسلمانان گفتند: بایستی حد بر او جاری کنی! ابوبکر حد جاری نکرد و گفت:

۱. رجوع شود به امام شناسی، ج ۸، ص ۱۱۳.

من شمشیری را که شمشیر خداست و خدا از غلاف بیرون آورده، در غلاف نمی‌کنم!^۱

این جهاد است؟! این به اسلام دعوت کردن است؟! مرد مسلمان را کشتن و شب با زن او زنا کردن - چون زن جمیله‌ای بود - به عنوان جهاد است؟! نه آقا جان! جهاد **حی علی خیر العمل** است. آن روش، روش امیرالمؤمنین است که مردی در جنگ صفین آمد تا مسئله‌ای بپرسد، ابن عباس سرش فریاد زد که: «الآن موقع مسئله نماز پرسیدن است؟!» امیرالمؤمنین گفت:

ویحک یابن‌العباس! چرا داد و بیداد می‌کنی؟! ما برای چه داریم جنگ می‌کنیم؟ ما برای آدم‌کشی یا مال مردم خوردن یا بردن ناموس که جنگ نمی‌کنیم، ما جنگ می‌کنیم که مردم را نماز خوان کنیم! این دارد مسئله نماز می‌پرسد!^۲

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۰۳. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۲، ص ۶۰-۶۶.
۲. *الخصال*، ج ۱، ص ۲: «إن أعرابياً قام يومَ الجمل... فقال أمير المؤمنين عليه السلام: "دعوه، فإنَّ الذي يريد الأعرابي هو الذي تُريده من القوم"؛ در روز جنگ جمل عرب بادیه نشینی برخاست و به امیرالمؤمنین گفت: تو می‌گویی خدا واحد است، مردم به او هجوم آوردند و گفتند الآن وقت سؤال پرسیدن است؟! نمی‌بینی خاطر امیرالمؤمنین مشغول است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: "رهايش كنيد، آنچه اعرابی می‌خواهد همان است که ما از این گروه می‌خواهیم..."»
- إرشاد القلوب*، ج ۲، ص ۲۱۷: «كان عليه السلام يوماً في حرب صفين... فقال عليه السلام: "إنما نُقاتلهم على الصلاة"؛ آن حضرت روزی در جنگ صفین مشغول جنگ بود و آتش نبرد زبانه می‌کشید، در بین دو سپاه به خورشید نگاه می‌کرد و منتظر وقت نماز ظهر بود، ابن عباس به حضرت عرض کرد: ای امیرالمؤمنین این چه کاری است؟ حضرت فرمودند: "نگاه می‌کنم که اگر زوال خورشید شده نماز بخوانیم."»
- ابن عباس گفت: آیا الآن وقت نماز است در حالی که سخت مشغول جنگ هستیم؟ حضرت فرمودند: "ما برای چه با اینها می‌جنگیم؟ ما فقط برای نماز با اینها می‌جنگیم"»
- جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۲، ص ۳۶۹. (محقق)

جنگ پیغمبر بر اساس نماز بود، جنگ امیرالمؤمنین بر اساس نماز بود، هر دو جنگشان بر اساس نماز بود.^۱

پیغمبر در این عید امیرالمؤمنین را به همه معرفی کرد که:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ!

و دعا کرد:

اللَّهُمَّ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ و اخذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، اللَّهُمَّ اَيِّدْ مَنْ اَيَّدَهُ! (تا آخر دعا)
«خدایا هر کسی که او را یاری می‌کند یاری کن، و هر کسی که او را مخذول و خوار می‌دارد او را هم تو مخذول و خوار بدار!»
همه مردها هم بیعت کردند، مردها می‌آمدند و با امیرالمؤمنین به عنوان بیعت دست می‌دادند، کف دست راست خود را در کف دست راست امیرالمؤمنین می‌گذاشتند. نه دو دستی، دو دستی مصافحه نیست.

تا اینکه زن‌ها هم آمدند و بیعت کردند، خیمه‌ای تهیه کردند و پیغمبر دستور داد یک طشت آبی آنجا گذاشتند و امیرالمؤمنین علیه السلام دست خود را در آن طشت آب فرو بردند و بیرون آوردند و رفتند، زن‌ها بعد آمدند در آن خیمه و دست خود را در آن طشت آب فرو می‌بردند و بیرون می‌آوردند و می‌رفتند؛ این علامت بیعت زن‌ها بود، چون زن نامحرم به مرد نامحرم دست نمی‌دهد. و همه بیعت کردند.

وقتی پیغمبر داشت از دار دنیا می‌رفت، به فاطمه که گریه می‌کرد، فرمودند:
خداوند تو را به هفت فضیلت شرافت داده: منم پدر تو، علی است شوهر تو، حمزه و جعفر از ماست، حسن و حسین از ماست، و مهدی قائم آل محمد از ماست.^۲

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۳۳.

۲. الأمالی، شیخ طوسی، ص ۱۵۵.

روایتش مفصل است، بعد می فرمایند که:

علی آن کسی است که دین و وعده‌های مرا ادا می‌کند، او کسی است که صدای مرا به گوش جهانیان می‌رساند.^۱ و غصه نخور، علی با ما است در روز قیامت و در دنیا، و تو اولین کسی هستی که به ما ملحق می‌شوی.^۲ روز اول با ولایت بود، روز آخر هم با ولایت است. حالا واقعاً بیاییم و حساب بکنیم که در تمام دنیا اگر خدا به انسان نعمتی بدهد، چه نعمتی از این بالاتر است؟

یک شخصی از اصحاب حضرت سجاد علیه السلام یک روز آمده بود و از وضع مال و گرفتاری و فقر و دین و اینها شکایت می‌کرد، و غبطه می‌خورد که دشمنان ما چقدر دارای مال و چقدر دارای ثروت هستند و چقدر به راحتی زندگی می‌کنند! حضرت فرمودند: خب اشکال ندارد، زیاد داد و بیداد نکن، تو راضی هستی الان این ولایتی را که داری، بدهی و از آنها جلو بزنی؟! اگر آری، بسم الله! گفت: نه، یابن رسول الله نه! من راضی نیستم، یک خرده‌اش را هم راضی نیستم بدهم!

فرمودند: پس دیگر ساکت باش و به این بهره‌هایی که خداوند به تو داده فکر کن! و لازمه این بهره‌ها تحمل مشکلات و مشاق است.^۳ این مطلب در آیه قرآن وارد است:

﴿وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾.^۴

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۴۸.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۶۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۴۵، از امام رضا علیه السلام.

۴. سوره بقره (۲) آیه ۱۷۷.

بنابراین واقعاً ما باید فکر کنیم که: اگر این نعمت ولایت در ما نبود و قلب ما زنده و متصل نبود، هرچه داشتیم، دنیا داشتیم، ثروت داشتیم، کوه‌ها را برای ما طلا می‌کردند، چه قیمتی داشت؟!

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾^۱

فرض کنید که یک حماری را بیاورند و یک لجام طلا به او بزنند و یک زینی از طلا به او آویزان کنند و به ساق‌هایش یاقوت و زبرجد و الماس باشد، این حمار چه قیمتی است؟ قرآن از این مثال حماری که بنده زد، بهتر مثال می‌زند: اگر بار او پر از کتاب کنند، این چه می‌فهمد؟ از کتاب چه می‌فهمد؟

اما آن کسی که بارش نکردند، اما علم در قلبش رفته، فهمیده است امیرالمؤمنین یعنی چه؛ یعنی تسلیم و اطاعت در مقابل امیرالمؤمنین، صید خداست! - خدا که صید نمی‌شود، دیگر چه تعبیری کنیم و چقدر تعبیر را پایین‌تر کنیم؟ چه قسم تعبیر بیاوریم؟ - اگر می‌خواهید خدا را صید کنید، امیرالمؤمنین را بشناسید و تسلیم او شوید. و ال‌راهی نیست، راه‌ها بسته است، راه لقاء خدا بدون ولایت بسته است، هرچه بیشتر کوشش بشود بیشتر بسته می‌شود! مگر اینکه این راه باز بشود. و لذا داریم که اینها باب خدا و صراط خدا هستند: «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ»^۲

امروز بنای صحبت نبود و این صحبتی هم که ما کردیم و تا اینجا کشیده شد، به مقتضای این بود که آقای سید... آماده برای تلبس به لباس روحانیت هستند، لذا مقدمتاً چند جمله‌ای هم راجع به این عید عرض شد.

الآن که آقایان آن عقب نشسته بودند، گفتم جلو بیایید: ﴿تَفَسَّحُوا فِي

الْمَجَالِسِ﴾. این آیه قرآن است، بعد ادامه‌اش به نظر آمد، آیه این است:

۱. سوره جمعه (۶۲) آیه ۵.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَأَفْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ أَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۱.

قرآن خیلی عجیب است! آیه چه می خواهد بگوید؟ می گوید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، وقتی در مجالس نشسته‌اید و یک نفر وارد می‌شود، جایش بدهید، (می‌دانم که جا نیست، جمع کنید تا او را جا بدهید)؛ اگر جا بدهید خدا هم به شما جا می‌دهد»: ﴿يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ﴾.

اگر وسعت بدهید و راه را برای مردم باز کنید، خدا هم راه را برایتان باز می‌کند؛ اگر تنگ بگیری خدا هم تنگ می‌گیرد. اگر انسان در حرم بیاید و پاها و زانوهایش را باز کند و عبایش را هم باز کند که یک بیچاره نتواند بنشیند، حالا مدام بنشیند و دعا کند، فایده ندارد، راه بسته است. خب اگر یکی آمد، پایت را جمع کن، خودت را جمع کن، عبایت را هم بینداز جلویت، که جای بیچاره‌ای تنگ نشود، یک قسم راه را بر او باز کن تا خدا راه را برایت باز کند، آن وقت بگو: یا حضرت علی بن موسی الرضا! حضرت هم می‌گوید: بله!^۲

۱. سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۱.

۲. در زیارت مراقد مشرفه علی الخصوص حرم مطهر حضرت معصومین علیهم السلام رعایت نکاتی لازم است:

اول: طهارت و خلوص نیت به اینکه امام علیه السلام یا هر فردی دیگر را حی و حاضر و ناظر بداند و احساس غیبت و ابتعاد نکند، و بداند که درک او از درک ما به حضور بیشتر است. بنابراین زیارت به معنای تجدید بیعت و عهد با شخصیت مزور می‌باشد؛ و کأن زائر با زبان حال می‌گوید: گرچه عمر من در زمانی واقع شد که از فیض حضور عینی شما محروم هستم، ولی اکنون آن حضور را در این مقام و این زمان ایجاد می‌نمایم و خود را در کنار شما قرار می‌دهم. و با همان خطاب و سخنان که با اصحاب خود تکلم می‌کردید، اکنون با من سخن بگویید، که هر چه می‌فرمایید سمعاً و طاعتاً به گوش و جان پذیرا خواهم بود.

دوم: رعایت نظم و انضباط: زائر باید هنگام قرائت زیارت‌نامه صدای خود را آهسته گرداند و ﴿

◀ مزاحم زیارت دیگران نشود. بلند صحبت کردن، فریاد زدن، به دیگران فشار وارد آوردن، روضه خوانی در امثال حرم سیدالشهداء علیه السلام، به هیچ وجه صحیح نمی باشد. تبرک به ضریح مطهر باید برای همه فراهم باشد، زائر باید استلام به ضریح کند و بیوسد و حرکت کند، ایستادن در کنار ضریح در جایی که دیگران نیز منتظر تبرک هستند صحیح نیست. نماز زیارت و یا تحیت باید در فضای آرام و بدون تراحم انجام پذیرد، و اگر در کنار و یا نزدیک ضریح مطهر جا برای نماز نبود می توان دورتر و حتی در صحن ها و شبستان های دور حرم بجای آورد.

در مدینه منوره، زائر باید فقط مقام و منزلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به یاد آورد، و اگر به زیارت ائمه بقیع علیهم السلام مشرف می شود باید آنها را تحت ولایت و نفس قدسی رسول خدا به حساب آورد و به آن حضرت توجه داشته باشد. و هنگام دخول به قبرستان بقیع باید کفش و نعل خود را از پا درآورد و در میان قبرستان بقیع با پای برهنه به زیارت پردازد. در هنگام تشرف به مرقد مطهر رسول خدا نباید به آن دو نفر منافق غاصب فکر کند و ذهن و قلب و سر خود را با یادآوری آن دو خراب و فاسد نماید؛ بلکه باید به رسول خدا و بضعة آن حضرت، شفیعه روز جزاء صدیقه کبری فکر کند و خود را در حرم و حریم آنان قرار دهد و با آنها وحدت و معیت ایجاد نماید.

و اما زائر بیت الله الحرام باید به جای نماز مستحبی، طواف بجای آورد. و سعی کند که با حال آرامش و سکون باشد و با افراد برخوردار نداشته باشد و تفکر در توحید بنماید و از توحید تنازل نکند.

باید توجه داشت که مقصود از زیارت، فهم بیشتر نسبت به معرفت خدا و اولیائش است، و بدین جهت باید نسبت به مضامین ادعیه و زیارات، شخص زائر تأمل نماید و سریع عبور نکند و پس از زیارت در جایی بنشیند و به تفکر و تأمل در کار و حساب خویش پردازد، و لازم نیست که همه ادعیه و زیارات را در یک مجلس بخواند بلکه هر بار یک یا دو بخش از زیارات و ادعیه قرائت شود.

بزرگان، زیارت در بین الطلوعین را بر زیارت شب ترجیح می دادند، لذا برای افرادی که مانعی برای زیارت در بین الطلوعین ندارند بهتر است در آن وقت انجام دهند. و نیز افرادی که توفیق زیارت نصیبشان نشده است می توانند از منزل خود به زیارت پردازند و غسل زیارت کنند و با همان غسل، زیارت و نماز آن را بجای آورند؛ مانند زیارت عاشورا برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام و نماز پس از آن. (معلق)

خب، پس این آیه که می‌فرماید: ﴿إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا﴾، تا ﴿يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ﴾، «خدا برای شما باز می‌کند.»

﴿وَإِذَا قِيلَ أَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا﴾؛ «زمانی که گفته می‌شود: ای مردم، دیگر از مجلس برخیزید، مجلس تمام شد! دیگر ننشینید و زود برخیزید.»
اینجا دیگر نمی‌گوید: اگر شما برخیزید خدا شما را بلند می‌کند و به مقام‌های عالی می‌رساند؛ بلکه می‌گوید:

﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾؛ «خدا افرادی از شما را که ایمان دارند و دارای علم‌اند، به درجاتی بالا می‌برد.»

کأنه رفعت مقام بستگی به علم و تقوا و ایمان دارد! اصلاً به زبان خدا جاری نمی‌شود که به غیر مؤمن و غیر عالم بگوید: من درجات را بالا می‌برم.

﴿وَإِذَا قِيلَ أَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا يَرْفَعِ﴾، يَرْفَعِ می‌خوانیم، نه يَرْفَعُ؛ چون جواب شرط است: ﴿وَإِذَا قِيلَ أَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾؛ «تا خدا آن افرادی از شما که دارای ایمان و علم هستند، بالا ببرد.»^۱

و خدا را شکر که علم داریم! علم هم دو راه دارد: یک علم باطنی، یک علم ظاهری؛ ظاهر مؤید باطن است، باطن هم مؤید ظاهر است، هر دو همدیگر را کمک می‌کنند.

می‌گویند: ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ﴾، کسانی که ایمان آوردند و شب‌ها مناجات می‌کنند و از آنجا علم می‌گیرند؛ آن هم یک علم است دیگر.
یا افرادی که می‌روند زحمت می‌کشند و درس می‌خوانند، خون دل می‌خورند، آیه قرآن را می‌خوانند، تفسیر می‌فهمند، حدیث می‌فهمند، خودشان عمل می‌کنند و به دیگران می‌رسانند، دیگران را هم زنده می‌کنند، این هم یک علم است.

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون تفسیر این آیه شریفه رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۲، ص ۲۱۷.

لذا هر دو را گفته: هم ایمان که همان اتّصال و یقین با واقع است، و هم علم. علم به هر درجه و به هر مقدارش علم است!

می گویند: ما علم ظاهر نمی خوانیم، علم باطن [کافی است]؛ اینها حرف است. ما علم باطن می خوانیم، علم ظاهر به درد نمی خورد؛ اینها همه حرف است. اگر ما سواد نداشتیم و نمی توانستیم قرآن بخوانیم، ما نمی توانستیم قرآن را بفهمیم، نمی توانستیم خبر را بفهمیم، نمی توانستیم فرمایش امیرالمؤمنین را بفهمیم، نمی توانستیم «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ» را بفهمیم؛ پس علم خیلی شرافت دارد و باید رفت و باید زحمت کشید.

و خوشبختانه از علائم صحّت صراط ما این است که رفقا و دوستان ما خودشان به علم میل پیدا می کنند، نه اینکه متنفر بشوند.

یک وقت بنده از قم می آمدم، صبح زود بود، ظاهراً ساعت شش بود؛ آقا سیّد محمدصادق و آقا سیّد محسن، با آقای ... هم بدرقه ما آمده بودند تا دم گاراژ؛ نمی دانم صحبت چه شد؟ ظاهراً راجع به آقا سیّد ... بود. آن روز من به آقا سیّد محسن گفتم: این علامت صحّت طریق ما است که رفقای ما به علم میل می کنند! نه اینکه ما رفقای خود را دعوت کنیم به عمّامه گذاری و علم، آنها خودشان میل می کنند.

این آقا سیّد ... این قدر آمده اصرار می کند که:

آقا! من می خواهم طلبه بشوم، من می خواهم درس بخوانم، شما پدرم را راضی کنید که من را قم بفرستند، مادرم را راضی کنید تا در فراق ما صبر کنند!

ما به ایشان امری نکردیم، نهی نکردیم.

این آقا سیّد محمدصادق، در مدرسه علوی کلاس هفت بود، من یک شب خواستمش و گفتم: آقا جان! من خودم دیپلم گرفتم، آلمانی هم صحبت می کردم به طوری که کسی نمی توانست از من غلط بگیرد، عمرمان را خیلی آنجاها گذراندیم، ولی من الآن پشیمانم که چرا این مقدار از عمر خودم را آنجاها صرف کردم! و شما هم فرزند من هستی و من وظیفه دارم که حقّ پدری را نسبت به شما ادا کرده باشم.

شما نگو: «حالا که شما این قدر تفسیر قرآن خواندی، حدیث خواندی، فقه خواندی، نجف رفتی، قم رفتی؛ من هم می‌روم.» درست است، و لیکن اگر من آن مقداری را که در آن راه صرف کرده بودم و آن استعدادها و قوا و آن بیداری شب‌ها را هم به این راه اضافه کرده بودم، بهتر نبود؟!

گفتم: الآن هنوز وقت داری. حالا به مدرسه برو و درس بخوان، بحث را هم بکن، معادله درجه سه را حل کن، منحنی‌ها را هم بکش، شیمی‌ات هم کامل بشود، ریاضیات هم کامل بشود، یک مهندس خوب هم بشو، و بعد بگو: «می‌آیم درس علم می‌خوانم.» فرضاً اینها همه درست، ولی آیا برای تو اتلاف عمر هست نسبت به این مقصدی که داری یا نه؟ اگر این عمرت را در اینجا صرف کنی بهتر نیست؟ حفظ قرآن کنی، حفظ نهج البلاغه کنی، ادبیات را از حالا شروع کنی و زودتر جلو بیفتی، بهتر نیست؟

گفت: چرا آقا جان بهتر است.

ایشان درس می‌خواند و بعضی از فامیل خودمان تعجب می‌کردند و می‌گفتند: آقا، درس می‌خواند؟! سرد نشده است؟! خب آقا چه اشکال دارد انسان دکترا بشود و بحث دینی هم بخواند؟ مگر دکترا نباید تبلیغ یاد بگیرند؟!

بله، اما اول یک دکترا پیدا کن که درست مقلد باشد؛ دکترا همه دین و آیین را روی مذاق خودشان توجیه می‌کنند، نه اینکه خودشان را بر اساس دین پایین بیاورند! آن کسانی که می‌خواهند در دین وارد بشوند باید تخلیه ذهن کنند؛ و علاوه، آن کسی که می‌خواهد قدم استوار بگذارد باید تمام قوایش را در این راه صرف کند. یک روز رفته بودم پیش یکی از ارحامان، ایشان هم از عالمی صحبت کرد و گفت: واقعاً اینها اصلاً می‌توانند خوب درس بفهمند؟! واقعاً شوق دارند؟! شما اصرارشان نکن!

نخواستیم به ایشان بگوییم که: آقا جان! ما اینها را کاری نکردیم، ما علم غیب به خرج ندادیم، ما سحر نکردیم، ما جادو نکردیم؛ ما گفتیم: خدا! اینها هم گفتند:

خدا! شما خدا را به ما یاد دادید، آخر چه کنیم؟! آخر شما به ما این طور گفتید، ما هم گفتیم! آخر شما به ما یاد دادید و ما هم آن را می‌گوییم، چرا ناراحت می‌شوید! چه کارش کنیم، ولش می‌کردیم!؟

عمویم گفت: خدا شاهد است که راست می‌گویید.

خدا إن شاء الله عاقبتشان را به خیر کند. الآن هر وقت آقایان را می‌بینند، می‌گویند: من خیلی شما را دعا می‌کنم و واقعاً دعا می‌کنم، و نور چشم ما هستید و چه و چه... .

[رفقای اهل علم ما] مدام ضمیمه می‌شوند، مدام زیاد می‌شوند، خودشان هم می‌آیند؛ چرا؟ برای اینکه درک کردند که آقا جان، حالا انسان عمرش را بگذارد و برود دنبال دکان، پنج کیلو زردچوبه بکشد و یک بیجک و فاکتور بنویسد، یک ساعت دیگر سه چارک ماست بکشد، مغازه‌ای است از باباجانش یا از پدرجانش که به او ارث رسیده و آن را خوب حفظ کند، و ترازو و دکان و... تا آن عمر تمام شود، چه دستش می‌آید؟ آن کار هم خوب است و کسب حلال هم هست، حرفی نیست؛ اما آن با علم، زمین تا آسمان فرق دارد آقا! فرق دارد یا ندارد؟!

حالا شما بیا و این فکر را مشغول کن در قرآن، در اصول کافی، در وافی مرحوم فیض، در جواهر مرحوم شیخ محمدحسن، در مبسوط شیخ، در نهاییه و تهذیب و استبصار شیخ، در من لایحضره النقیه شیخ صدوق، در فقه؛ آن بهتر است یا اینها؟! هم خودت زنده شدی، هم دیگران زنده شدند. آن وقت اگر این طور شد، آیه قرآن فوراً پشت‌بندش می‌آید:

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۱

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾^۲

۱. سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۱.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸.

«خدا شهادت می‌دهد که خودش یکی است، ملائکه هم شهادت می‌دهند و صاحبان علم هم شهادت می‌دهند که خدا یکی است، (دیگران نمی‌توانند شهادت بدهند.)»

آقای حاج سید... از رفقای عزیز و از گل بهتر ما و از برادران همدانی ما هستند، که ایشان در همدان به کسب مشغول بودند، و در دوران کسب هم به علم مشغول بودند و درس هم می‌خواندند، روزی یکی دو درس، مباحثه‌ای هم داشتند؛ ایشان مدتی است، الآن شاید مدت دو سال است که به من می‌گویند: من می‌خواهم طلبه بشوم و درس بخوانم، عشق درس دارم.

گفتیم: آقا جان! درس خواندن کار آسانی نیست، مشکل است و زحمت دارد. گفتند: خدا حافظ شما! و رفتند همدان.

دو مرتبه آمدند و گفتند: آقا می‌خواهم درس بخوانم، عشقم زیاد است. گفتیم: آقا جان، آخر درس خواندن کار آسانی نیست! ما در تله افتادیم که اینجا گیر کردیم؛ اما شما که نیفتادید، جلوی راهت را نگاه کن! آن بچه‌های معصوم! ما دیگر هیچی؛ اما شما که بحمد الله تاجرید! (چون حاج سید... از تجار محترم همدان و دارای کسب و کار و خانه و بچه و زندگی و اینها است.)

گفت: آقا عشق دارم، دوست دارم.

گفتیم: درس مشکلات دارد، ناراحتی دارد، مطالعه دارد، مباحثه دارد، بی‌خوابی دارد، گرسنگی دارد، دربه‌دري دارد؛ طلبگی کار آسانی نیست! خدا بزرگ است. حالا من نمی‌دانم واقعاً این هست که می‌گویند: بعضی با دست جلو می‌کشند و با پا عقب می‌دهند، اصلاً نمی‌دانم ما این‌طور کردیم که ایشان حرصش بیشتر بشود یا نه؟ خلاصه یک کاری می‌کند باید جلو بیاید.

خلاصه ایشان دست برداشت، تا اینکه بحمد الله در همدان تا شرح لمعه و رسائل و مقداری از مکاسب را خواندند و مباحثه می‌کردند، تا اینکه یکسره عازم قم شدند که می‌رویم قم و درس می‌خوانیم.

تجارت‌خانه و همه دفاتر را بوسیدند و تحویل آقای والد دادند، و خانه‌شان را هم به قم منتقل کردند، با عیال و چند تا بچه حرکت کردند، دو تا اطاق در قم اجاره کردند، و یک قفسه کتابی و یک میزی. رفتیم منزلشان و دیدیم بله، مشغول درس هستند: **ضَرَبَ ضَرْبًا ضَرْبُوا، ضَرَبْتُ ضَرْبَتًا ضَرْبِنَ، ضَرَبْتُ ضَرْبُتُمَا ضَرْبُتُمْ، ضَرَبْتُ ضَرْبُتُمَا ضَرْبُتِنَ، ضَرَبْتُ ضَرْبَنَا؛** چهارده تا ضمیر است، بدان که از مصدر چهارده وجه باز می‌گردد، سه مذکر را بود و سه مؤنث... اینها را مزاح می‌کنیم، ایشان مکاسب یا درس خارج می‌خواندند.

ما یک شب منزل ایشان بودیم و آنجا یک نماز مغرب و عشاء خواندیم، نماز خوبی بود، جای همه رفقا خالی! **إن شاء الله** هر وقت رفتیم قم برویم منزل ایشان و یک نماز مغرب و عشاء بخوانیم.

بعد بنای عمامه‌گذاری شد و گفتیم روز عید حضرت امام رضا علیه السلام، یازدهم ذی‌القعدة، از روز یازدهم ذی‌القعدة تا عید غدیر خیلی فاصله نیست؛ عید غدیر هم که عید تاج‌گذاری مولی‌الموحّدین است! حالا ایشان امروز عمامه سر می‌گذارند، که خیلی خیلی پر برکت و پر رحمت است؛ چون نزول برکات از آنجا و از پیغمبر بوده است! جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و تمام ملائکه بین مشرق و مغرب صف بستند! باور نمی‌کنید! همه مهیا شدند که تماشا کنند که چه قسم پیغمبر امیرالمؤمنین را بلند می‌کند و معرفی می‌کند! کسانی که در این راه باشند، آنها هم همین‌طورند!

دست انسان به یک پر چادر فاطمه زهرا باشد، او را بس است.^۱

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۱. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۴۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۸؛ ج ۱۷، ص ۲۴۳.

فهارس عامه

آیات

روایات

اشعار و کلمات مشهوره

اشخاص

کتب

اماکن، قبائل و فرق

اصلاحات و موضوعات

منابع و مصادر

فهرست آیات

البقرة (٢)

صفحه	رقم آیه	آیه
٩٤ - ٩١	٧٨	﴿ وَمَنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانٍ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴾
٩٥، ٩١	٧٩	﴿ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ... ﴾
٩٨، ٩٧	٧٩	﴿ فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ﴾
١١١	١٥٩ و ١٦٠	﴿ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا ﴾
١٧٠	١٧٧	﴿ وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ... ﴾
١٣٣	١٨٥	﴿ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ ﴾

آل عمران (٣)

١٧٧	١٨	﴿ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ... ﴾
٧٢، ٥٥، ٤٥	٧٩	﴿ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالنُّبُوَّةَ... ﴾

النساء (٤)

٨٧	٤١	﴿ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ... ﴾
٧١	١٠٣	﴿ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا ﴾

الأنعام (٦)

٧٠*	١٨٧	﴿وَكَذَلِكَ نُؤَلِّى بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا﴾
١٦١	١٥٣	﴿فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾

الأعراف (٧)

٦٠	٩٦	﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ...﴾
----	----	--

الأنفال (٨)

٥٩	٥٣	﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ...﴾
----	----	---

التوبة (٩)

١٣٨، ١٣٧، ١٣٣	٣٦	﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾
١٣٨	٣٧	﴿إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ﴾
٢٦	١٠٢	﴿وَأَخْرُونَ أَعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا...﴾
٣٨	١٢٣	﴿وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غُلْظَةً﴾

الرعد (١٣)

٦٠	١١	﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾
----	----	---

ابراهيم (١٤)

٣١*	٥٠ و ٤٩	﴿وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ * سَرَابِيلُهُمْ...﴾
-----	---------	---

النحل (١٦)

٣٨*	١٢٥	﴿وَجَدَلْتُهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾
١٨	١٢٨	﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾

		مریم (١٩)	
١٥٨	٣١	﴿وَأَوْصِنِي بِالصَّلَاةِ﴾	
		طه (٢٠)	
٣٨*	٤٤	﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لِّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَحْشَى﴾	
		المؤمنون (٢٣)	
١٤٧	٢٤	﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ﴾	
		النور (٢٤)	
١١٢	٣٥	﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ...﴾	
		الشعراء (٢٦)	
١٥٩	٢١٤	﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾	
		الروم (٣٠)	
١٥٧	٣١	﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾	
		الأحزاب (٣٣)	
١٦٤	٦	﴿الَّذِينَ أُوتُوا بِالْمُؤْمِنِينَ مِن نَفْسِهِمْ﴾	
١٢٣، ١٢٠، ١١٥، ٧٢	٢١	﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾	
١٦٥	٣٦	﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا...﴾	
		الصفات (٣٧)	
١٨	٦١	﴿لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ﴾	

		الجائية (٤٥)
٣١	٢١	﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ...﴾
		الحجرات (٤٩)
١٤١	١٣	﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا...﴾
		الرَّحْمَنِ (٥٥)
٧٣	٨ و ٧	﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا...﴾
		الحديد (٥٧)
٢٧	١٦	﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾
		مجادلة (٥٨)
١٧٤، ١٧٢، ١٧١	١١	﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ...﴾
١٧٧	١١	﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾
		الجمعة (٦٢)
٤١	٤	﴿ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾
١٧١	٥	﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا...﴾
		المنافقون (٦٣)
١٣١، ٧٢	٨	﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ...﴾
		المطففين (٨٣)
٩٨	١	﴿وَيْلٌٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾

فهرست روایات

- ٦٩* إذا عَصَانِي مِنْ خَلْقِي مَنْ يَعْرِفُنِي، سَلَطْتُ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَعْرِفُنِي
- ٤٧ إذا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وُزِنَ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ بِدِمَاءِ الشَّهَدَاءِ ...
- ٧٢ الْإِسْلَامُ يَعْلَمُو وَلَا يُعَلِّمُ عَلَيْهِ
- ١٠٩ أَشْرَارُ عُلَمَاءِ أُمَّتِنَا الْمُضِلُّونَ عَنَا، الْقَاطِعُونَ لِلطَّرِيقِ إِلَيْنَا ...
- ٢٩ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ!
- ٨٧* اقْرَأْ عَلَيَّ! قَالَ: فَفَتَحَتْ سُورَةَ النَّسَاءِ ...
- ١٦٥، ١٦٤ أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟!
- ١٦٩ اَللَّهُمَّ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاحْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ، اَللَّهُمَّ اَيِّدْ مَنْ اَيَّدَ مِنْ اَيِّدِهِ
- ٩٣ إِنَّ الْأُمَّيَّ مَنْسُوبٌ إِلَىٰ أُمَّه، أَيْ: هُوَ كَمَا خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمَّه ...
- ٣٨* إِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَنِي بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السَّلَّةِ وَالدَّلَّةِ ...
- ١٠٠ إِنَّ عَوَامَّ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصَّارِحِ
- ١٦٣ إِنْ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّ وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا
- ١٥٤ أَنَا قَاتَلْتُ النَّاسَ عَلَىٰ تَنْزِيلِ الْقُرْآنِ، وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ تَقَاتِلُهُمْ عَلَىٰ تَأْوِيلِهِ
- ١٦٣ أَنْتَ خَلِيفَتِي
- ١٧١ أَنْتُمْ الصَّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَشَهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ
- ١٦٨* إِنَّمَا تُقَاتِلُهُمْ عَلَىٰ الصَّلَاةِ
- ١٤٦ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ
- ١٥٩ أَتَيْكُمْ يُوَازِرُنِي عَلَىٰ أَمْرِي فَيَكُونُ أَخِي وَوَصِيِّ وَوَزِيرِي

- ١٠٠ بَيْنَ عَوَائِمَنَا وَ عِلْمَائِنَا وَ عَوَائِمِ الْيَهُودِ وَ عِلْمَائِهِمْ ...
- ٤٧ ثَلَاثَةٌ يَشْفَعُونَ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُشْفَعُهُمْ ...
- ١٦٨، ١٥٨، ١٥٧ حَتَّى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ
- ١٦٨* دَعُوهُ، فَإِنَّ الَّذِي يَرِيدُهُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي تُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ
- ١٥٢ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا
- ٣٢ صَدَقْتَ! لَوْ كَانَ عَبْدًا لَأَطَاعَ سَيِّدَهُ
- ٦٩ الظَّالِمُ سَيْفِي، أَنْتَقِمُ بِهِ وَأَنْتَقِمُ مِنْهُ
- ٥٤* الْعَالَمِ مَصْبَاحِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، فَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا اقْتَبَسَ مِنْهُ
- ٤٨ عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ
- ١٠٥، ١٠٤، ٩٣، ٩٢، ٩١ فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ ...
- ١٠٥ فَإِنَّهُ مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَ الْفَوَاحِشِ مَرَكَبَ فَسَقَةِ الْعَامَّةِ ...
- ١١٠ فَمَنْ شَرَاؤُ خَلَقَ اللَّهُ بَعْدَ إِبْلِيسَ وَ فِرْعَوْنَ وَ نَمْرُودَ وَ ...
- ٩٩ قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِذَا كَانَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ مِنَ الْيَهُودِ لَا يَعْرِفُونَ ...
- ٥٦* قَطَعَ ظَهْرِي رَجُلَانِ مِنَ الدُّنْيَا: رَجُلٌ عَلِيمٌ اللِّسَانِ فَاسِقٌ
- ١٠٨ لَا جَرَمَ أَنْ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَنَّهُ لَا يَرِيدُ إِلَّا صَيَانَةَ دِينِهِ ...
- ٧٠* مَا انْتَصَرَ اللَّهُ مِنْ ظَالِمٍ إِلَّا بِظَالِمٍ ...
- ٤٧ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ
- ٥٩ مَنْ أَزْدَادَ عِلْمًا وَ لَمْ يَزِدْ هُدًى، لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا
- ١١٠ مَنْ خَيْرٌ خَلَقَ اللَّهُ بَعْدَ أُمَّةِ الْهُدَى وَ مَصَابِيحِ الدِّجَى؟ قَالَ: الْعُلَمَاءُ إِذَا صَلَّحُوا
- ٤٨ مَنْ قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ تَعْظِيمًا لِرَجُلٍ؟ قَالَ: مَكْرُوهٌ إِلَّا لِرَجُلٍ فِي الدِّينِ
- ١٦٩، ١٦٦، ١٦٤ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ
- ٩٥ هَذَا الْقَوْمُ الْيَهُودُ كَتَبُوا صِفَةَ زَعَمُوا أَنَّهَا صِفَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ...
- ١٠٥ وَ إِنَّمَا كَثُرَ التَّخْلِيطُ فِيهَا يُتَحَمَّلُ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لِذَلِكَ ...
- ١٠٣ وَ كَذَلِكَ عَوَائِمُ أُمَّتِنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ فُقَهَائِهِمُ الْفَسَقَ الظَّاهِرَ ...
- ١٠٦ وَ مِنْهُمْ قَوْمٌ نَصَابٌ - لَا يَقْدِرُونَ عَلَى الْقَدْحِ فِيْنَا - يَتَعَلَّمُونَ بَعْضَ عُلُومِنَا ...
- ٢٠ وَ مَوَائِدِ الْمُسْتَطْعِمِينَ مُعَدَّةً
- ٥٧* يَا عِلْمَاءَ السَّوِّءِ، تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِصَوْمٍ وَ يُصَلُّونَ وَ يَتَصَدَّقُونَ ...

فهرست اشعار فارسی

۱۶۱	آسمان بار امانت نتوانست کشید
۱۴۸	ترسم نرسی به کعبه، ای اعرابی
۱۱۹	ز شیر شتر خوردن و سوسمار
۵۳*	کار نیکان را قیاس از خود مگیر
۱۱۹	که تاج کیانی کند آرزو
۵۳*	گر خود نمی‌پسندی تغییر ده قضا را
۵۳*	همدمی با اولیا برداشتند

کلمات مشهور

۱۶۷، ۱۶۶	إِنَّ الْأَمْرَ وَقَعَ مَا وَقَعَ وَكَانَ مَا كَانَ!
۱۱۱	أَنْ يُكْتَبَ بِالنُّورِ عَلَى حُدُودِ الْحُورِ
۱۶۶	بَخِّ بَخِّ لَكَ يَا عَلِيَّ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ!
۱۵۷	الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ
۵۰*	قَبَّحَ اللَّهُ وَجْهَكَ
۱۲۳	الْكُفْرُ مَلَّةٌ وَاحِدَةٌ!
۶۴	وَ كُلُّ يَجْرُ النَّارَ إِلَى قُرْصَتِهِ
۳۰	مَا أَلَيْنَ هَذَا الْكُفْرَ لَوْ نَجَا مِنَ النَّارِ

فهرست اشخاص

الف) أسماء أنبياء و أولياء صلوات الله عليهم أجمعين

حضرت امام حسن عليه السّلام: ١٥٥، ١٦٠، ١٦٩	حضرت محمّد، پیامبر، پیغمبر، رسول الله، حضرت رسول، رسول خدا، پیغمبر آخر الزّمان، خاتم النّبیین صلّى الله عليه و آله و سلّم: *٣١، ٤٧، ٤٨، ٥٤، ٥٧*، ٥٩، ٧٢، ٧٤، *٨٧، ٨٨*، ٩٤ - ٩٩، ١٠١، ١٠٣، ١٠٥، ١٠٩، ١١٥، ١٢٠، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٧، *١٣١، ١٣٢، ١٤١، ١٤٦، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٦ - ١٦١، ١٦٣ - ١٦٧، ١٦٩، *١٧٣، ١٧٩
حضرت امام حسين بن علي، الحسين بن علي، سيّد الشهداء عليه السّلام: ٣٨، ٤١، *٨٩، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٣٩، ١٤٧، ١٦٠، ١٦٩، *١٧٣	حضرت أمير المؤمنين، علي، سيّد عترته، عليّ بن أبي طالب، وليّ الله، ابوالحسن، مولى الموحّدين عليه السّلام: ٤٧، *٥٤ - ٥٧*، ٦٥، ٦٧، ٦٨، ٧٠، ٧١، ٨٣، ٩٤، ٩٥، ٩٧، ٩٩، ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١١، ١٣٨، ١٤٢، ١٤٧، ١٥٢ - ١٥٧، ١٥٩، ١٧١، ١٧٥، ١٧٩
حضرت امام زين العابدين، عليّ بن الحسين، سجّاد عليه السّلام: ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٧٠، *٧٠، ١٧٠	حضرت امام محمد باقر عليه السّلام: *٧٠
حضرت امام جعفر صادق، الصّادق، أبي عبدالله، ابن رسول الله، فرزند رسول الله عليه السّلام: ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٩، ٣١، ٤٦، ٤٧، ٤٨، *٦٩، ٩١، ٩٣، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٤ - ١٠٧، ١٠٩، ١١٠، ١٥٨	حضرت فاطمة زهرا، صديقه كبرى سلام الله عليها: ١٥٩، ١٦٠، ١٦٩، *١٧٣، ١٧٩

حضرت ابوطالب: ۱۶۳	حضرت امام علی بن موسی الرضا، امام رضا علیه السلام: * ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۹
حضرت جعفر: ۱۶۹	حضرت امام محمد تقی، جواد علیه السلام: ۸۴
حضرت حکیمه خاتون: ۸۶	حضرت امام علی بن محمد هادی، امام هادی، علی التقی علیه السلام: ۸۳، ۸۴، ۸۶
حضرت حمزه: ۱۶۹	حضرت ابومحمد امام حسن عسکری، ابی محمد العسکری، پدر امام زمان، علیه السلام: ۸۳ - ۸۶، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۲
حضرت زینب (بنت رسول الله): ۱۶۰	حضرت حجة بن الحسن، امام زمان، مهدی قائم آل محمد: ۷۰، ۸۳، ۸۵، * ۸۹، ۱۲۴، ۱۲۸ - ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۶۹
حضرت سید حسین (برادر حضرت امام حسن عسکری): ۸۶	حضرات ائمه بقیع علیهم السلام: * ۱۷۳
حضرت نرجس خاتون: ۸۶	حضرات ائمه، الأئمة الطاهرين، ائمه طاهرين، معصومین، ائمه هدی، اهل بیت، امامهای دوازده گانه، ائمة الهدی، دوازده امام، ائمة اطهار علیهم السلام: ۵۴، ۵۵، ۷۲، ۸۵، * ۸۸، * ۸۹، ۹۰، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۲۸، ۱۱۰
الأنبياء، پیامبران، پیغمبران: ۴۷، * ۵۳، ۱۵۸	
حضرت اسرافیل: ۱۷۹	
حضرت جبرائیل: ۱۲۷، ۱۷۹	
حضرت عیسی: * ۵۷، * ۵۸، ۱۵۸	
حضرت موسی: * ۳۸، ۹۴، ۹۵، ۹۶	
حضرت میکائیل: ۱۷۹	
حضرت یحیی: ۱۵۸	

ب) سائر اشخاص

- ابلیس، شیطان: ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۱
ابن جوزی: ۳۳
ابن زیاد: ۳۸
ابن صدقة: ۴۶
ابن عباس: ۱۶۸
ابن مسعود: ۸۷*، ۸۸*
ابهری (حاج هادی): ۱۴۸
أبوبکر، أبابکر: ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۶۷
أحسانى (ابن أبى جمهور): ۴۸
أحسانى (شیخ أحمد): ۳۴
أحمد [بن طاووس]: ۷۳
أحمد بن حنبل: ۳۴، ۱۵۵، ۱۵۶
أحمد بن عبیدالله بن خاقان: ۸۵
آخوند گربه ← نجف آبادی (شیخ محمدعلی)
آخوندزاده: ۱۱۸
إدوارد براون: ۱۳۶
اسحاق بن عمّار: ۴۸
اسکندر: ۱۴۰، ۱۴۱
أسلمى (أبو بریده): ۱۶۶
اصطهباناتی (میرزا محمدباقر)، سید محمدباقر:
۷۵، ۶۴
اصفهانى (حاج شیخ محمدرضا): ۳۵
اصفهانى (سید ابوالحسن): ۹۲، ۱۲۰
اصفهانى (شیخ الشریعه): ۶۴، ۷۵
اصفهانى (شیخ محمدتقی)، صاحب هدایة
المسترشدین: ۳۵*
- اصفهانى (شیخ محمدحسین): ۶۴
اصفهانى (عبدالجواد): ۱۲۲
اصفهانى (محمدحسین بن محمدرحیم)،
صاحب فصول: ۳۵*
اصفهانى مسجدشاهى (شیخ محمدحسین)،
صاحب تفسیر مختصر: ۳۵*
افراسیاب: ۳۹، ۱۴۱
افشار (ایرج): ۱۳۵*
اقبال آشتیانی (عبّاس): ۱۳۶
انصاری (شیخ مرتضی)، شیخ انصاری، شیخ:
۶۱، ۶۲، ۶۴، ۹۲
انصاری همدانی (حاج شیخ محمدجواد)،
آقای انصاری: ۳۵
اوستا: ۱۳۹
بادکوبه ای (سید حسین): ۷۵
بحرالعلوم (سید مهدی): ۷۳
برقی (أحمد بن محمد بن خالد)، أحمد بن
أبى عبدالله البرقى: ۴۸، ۵۳، ۵۶*
بروجردی (سید حسین): ۹۲، ۱۲۲
بشر حافی، بشر: ۳۲ - ۳۵
بهاء الدینی (سید رضا)، آسید صفی: ۱۲۲
بهارى (شیخ محمد): ۶۳*، ۶۴*
بوذرجمهر: ۱۴۵
پهلوی (محمدرضا): ۱۴۶
تقوى (سید نصرالله): ۱۱۸
تقی زاده (سید حسن): ۱۱۸، ۱۳۴ - ۱۳۷

جان لاک: ۷۹	دربندی (ملاً آقا): ۳۹
جعفر کذاب: ۸۵*	دشتی (علی): ۱۴۰، ۱۴۱
جمال عبدالناصر: ۱۲۰، ۱۲۳	رستم فرخ زاد، رستم، پسر زال: ۱۱۹*، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵
جمالزاده (سید محمدعلی): ۱۱۸	پهلوی (رضاخان): ۷۸، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴
حاج میرزا خلیل: ۶۲*	۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۵
حافظ شیرازی، حافظ: ۸۸*	زال: ۱۴۱، ۱۴۲
حائری (عبدالکریم): ۱۲۰	زنجان (ابراهیم): ۱۱۸، ۱۳۴
حداد (حاج سید هاشم): ۴۰، ۴۱	زند: ۱۳۹
حسینی طهرانی (سید ابراهیم): ۱۳۴	سبزواری (ملاً هادی): ۶۱
حسینی طهرانی (علامه آیه الله سید محمدحسین)، مرحوم والد، علامه طهرانی، مرحوم علامه: ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۴۸*، ۴۹*، ۵۲*، ۷۵*، ۸۷*	سروان بیگلر بیگی: ۱۳۶
حسینی طهرانی (سید محمدصادق): ۱۷۵	سعد بن ابی وقاص: ۱۱۹*
حسینی طهرانی (سید محمدصادق)، مرحوم پدر: ۶۹*، ۱۳۴	سعدان: ۴۸
حسینی طهرانی (سید محمدمحسن)، سید محسن: ۱۷۵	سفیان بن عیینة: ۳۰
حکمت (علی اصغر): ۱۱۸	سفیان ثوری، السفیان الثوری: ۲۴، ۲۵
حلی (حسن بن یوسف)، علامه: ۳۹، ۵۴، ۶۱، ۷۰، ۱۲۱، ۱۴۶	سنگلجی (شریعت): ۳۶
خالد بن ولید: ۱۶۷	سید بن طاووس: ۲۴، ۳۴، ۷۳
خدابنده (سلطان محمد): ۶۱	سید رضی: ۳۵
خراسانی (محمد کاظم): ۱۳۵، ۱۳۶	سید مرتضی: ۱۵۳
خلفای بنی عباس: ۸۳	شافعی: ۱۵۶
آیه الله خمینی: ۱۲۰	شریعتی (علی): ۷۹، ۱۴۶
خوانساری (سید محمدباقر)، صاحب روضات: ۳۴، ۳۵	شهید اول، شهید: ۳۶، ۳۹، ۵۴، ۶۱، ۷۰، ۱۲۱
	شهید ثانی، الشهید الثانی: ۲۴، ۳۳ - ۳۷، ۵۴، ۶۱، ۷۰
	شوشتری (قاضی نورالله): ۵۴
	شیخ الشریعه اصفهانی ← اصفهانی (شیخ الشریعه)

- شیخ صدوق ← صدوق (محمد بن علی بن بابویه)
- شیخ طوسی ← طوسی (أبو جعفر محمد بن الحسن)
- شیخ مفید ← مفید (محمد بن محمد بن نعمان)
- شیرازی (حاج میرزا محمد حسن)، میرزای بزرگ: *۶۲، *۶۳، ۷۵
- شیرازی (سید عبدالهادی): ۶۵
- شیرازی (میرزا محمد تقی): *۶۳، *۶۴، ۱۳۴
- شیطان ← ابلیس
- صاحب روضات ← خوانساری (سید محمد باقر)
- صاحب فصول ← اصفهانی (محمد حسین بن محمد رحیم)
- صدّام: ۶۹، ۷۰
- صدوق (محمد بن علی بن بابویه): ۳۴، ۳۷
- صلاح الدین آیوبی: ۱۱۶
- طباطبایی (سید ضیاء): ۱۱۸
- طباطبایی (علامه سید محمد حسین)، علامه: ۴۸، ۶۷، ۶۸، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۱۲۲
- طهرانی (حاج آغا بزرگ): *۴۷، *۴۸
- طهرانی (هادی): *۶۳
- طهرانی نجم آبادی (میرزا حسن): *۶۲
- طوسی (أبو جعفر محمد بن الحسن)، شیخ طوسی: ۳۷، ۳۹، ۵۳، ۱۴۶
- طوسی (خواجه نصیر الدین): ۵۴
- عبدالرحیم بن مسلم: ۴۸
- علامه حلّی ← حلّی (حسن بن یوسف)
- علامه طهرانی ← حسینی طهرانی (سید محمد حسین)
- علی (فرزند فضیل بن عیاض): ۳۱
- علی [بن طاووس]: ۷۳
- عمر: ۱۵۷
- عمرو عاص: ۱۶۰
- عنایت (حمید): *۱۱۶
- الفامی (أحمد بن هارون): *۵۶
- فرعون: ۳۰، *۳۸، ۱۱۰، ۱۱۱
- فروسی (ابوالقاسم): ۱۱۹، ۱۴۰ - ۱۴۳
- فروغی (محمد علی): ۷۸
- فضل برمکی، فضل: ۲۹، ۳۰، ۳۱
- فضیل بن عیاض، فضیل: ۲۳ - ۳۱
- فضیل بن یسار: *۲۳
- قاضی (سید جعفر): ۴۰
- قاضی (سید حسن): ۴۰
- قاضی (سید علی) [فرزند مرحوم قاضی]: ۴۰
- قاضی (سید محمد صادق): ۴۰
- قاضی (علامه آیه الله حاج سید علی): ۴۰، ۴۱، ۶۵، ۶۷، ۶۸
- کاشف الغطاء (جعفر): ۷۳
- کاشف الغطاء (محمد حسین): ۷۵
- کبودر آهنگی همدانی (حاج میرزا جعفر): *۵۲، *۵۳
- کرمانشاهی (حاج عبدالرزاق): ۶۶

متنصر: ۸۵	کشمیری (سید مرتضی): ۴۰، ۴۱*
منزوی (علی نقی): ۱۴۱	کفعمی: ۲۴
مهتدی: ۸۵	کلینی (محمد بن یعقوب): ۵۳
مولانا جلال الدین رومی: ۸۸*	کمپانی (شیخ محمد حسین): ۷۵
میرزا محمد: ۱۳۶	کوه کمره‌ای (سید حسین)، حاج میرزا حسین:
میرزای شیرازی ← شیرازی (حاج میرزا محمد حسن)	۶۲*
نائینی (محمد حسین): ۱۳۵	کیخسرو: ۱۴۱
نجف آبادی (شیخ علی محمد)، آخوند گریه:	گلدستون: ۷۶، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۴۵
۷۵	گلپایگانی (سید جمال الدین)، سید جمال:
نمرود: ۱۱۰، ۱۱۱	۶۵، ۴۹*
نوری (شیخ فضل الله): ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۳۵	لرد کرزن: ۱۱۷، ۱۴۵
نوری (میرزا حسین): ۲۳، ۲۵	مازندرانی (عبدالله): ۱۳۶*
نیوتن: ۷۹	مالک بن نویره: ۱۶۷
هارون الرشید، هارون: ۲۹، ۳۰، ۳۱	متوکل: ۸۵
هامان: ۳۰	مجاشعی: ۴۷
هلاکوخان: ۱۱۵	مجلسی (محمد باقر): ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۱۳۸
همدانی (آخوند ملا حسینقلی): ۶۳*، ۶۵	محمد بن جعفر بن بطّة: ۵۶*
۱۳۸	مدرس (سید حسن): ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷
هویدا: ۱۲۰	معاویه: ۱۰۶
هیکل (حسین): ۱۶۳	معتز: ۸۵
یزدی (سید محمد کاظم): ۹۲	معمد عباسی، معتمد: ۸۴، ۸۵
	مفید (محمد بن محمد بن نعمان)، شیخ مفید:
	۵۳، ۳۷
	مقدّس اردبیلی: ۵۴، ۵۵، ۷۰

فهرست كتب

قرآن كريم، قرآن: ٢٤، ٢٦، ٣٣، ٣٩، ٤٥، ٤٦،	الحسينيه: ٣٩
٥٩، ٦١، ٦٥، ٧٣ - ٧٦، ٧٨، ٨٧، ٨٨، ١١٥،	الأمان من أخطار الأسفار والأزمان: ٢٤
١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٣، ١٢٨، ١٣٠، ١٣١،	الأمالى، أمالى: ٤٧، ٧٠، ١٥١، ١٥٤، ١٥٩، ١٦٩،
١٣٢، ١٣٣، ١٣٨، ١٣٩، ١٤١، ١٤٣، ١٤٤،	امام شناسى: ٦١، ٦٥، ٧٢، ٧٦، ٧٨، ١١٥، ١١٦،
١٤٥، ١٥٣، ١٥٤، ١٧١، ١٧٢، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧،	١١٧، ١١٩، ١٢٨، ١٢٩، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٧،
نهج البلاغة: ٣٥، ٦٥، ١٣٩، ١٤٥، ١٥٤، ١٥٥،	١٤٦، ١٥٢، ١٥٤، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٩، ١٦١، ١٦٢،
١٧٦	١٦٣، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٧٤
* * *	انجيل: ٩١
الإحتجاج، احتجاج: ٩١، ٩٣	أنوار الملكوت: ٣١، ٧١، ١٢٣، ١٥٤، ١٥٨،
إرشاد القلوب: ٦٩، ١٦٨	اوراق تازه ياب مشروطيت و نقش تقى زاده:
استبصار: ١٧٧	١٣٥
اسرار ملكوت: ١٥٨، ١٦٢، ١٦٩	الإيضاح: ١٥٧
أسفار: ٦٤	آيين رستگارى: ٦٥
أعيان الشيعة: ٣٢، ٣٤	الدرّ النظيم: ٨٣
الإقبال: ٢٠	بحار الأنوار، بحار: ٤٩، ٥٤، ٥٩، ٧٠، ٨٥، ٨٧،
أكسير العبادات فى أسرار الشّهادات المقتل	١٥٥، ١٥٧، ١٧٠، ١٧٩
المُلمّ بمأساة الحسين، اسرار الشهادة، اسرار	بيست و سه ساله: ١٤١

روضه الأنوار عباسی: ۱۴۷	پرتویی از قرآن: ۷۹
روضه المتقین: ۲۴	تاریخ بغداد: ۱۵۶
ریاض السالکین: ۸۵	تاریخ دمشق: ۳۰
سرّ الفتوح: ۶۶، ۶۵	تاریخ طبری، تاریخ الطبری: ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۸
سفینه البحار: ۲۸، ۳۱	تاریخ مدینه دمشق: ۱۵۶
السنن الكبرى: ۱۳۰	تذکره الأولیاء: ۲۷ - ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۹۰
سیر حکمت در اروپا: ۷۸	تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: ۱۷۹
سیری در اندیشه سیاسی عرب: ۱۱۶	تفسیر رازی: ۱۵۶
شاهنامه: ۱۱۹، ۱۴۱، ۱۴۳	تورات: ۲۹، ۹۱، ۹۳ - ۹۷، ۹۹، ۱۰۱
شرح لمعه: ۳۶، ۱۷۸	تهذیب (شیخ طوسی): ۱۷۷، ۳۹
شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ۵۴، ۱۶۰	ثواب الأعمال: ۷۰
الشیعة و التشیع: ۸۵	جواهر: ۱۷۷
الصوارم المهرقه: ۱۲۳	حاشیه ملاعبده: ۱۲۱
طرائق الحقائق: ۳۳، ۹۰	حلیة الاولیاء: ۹۰
عدّة الداعی: ۵۹	حیات محمد: ۱۶۳
عروة الوثقی: ۹۲	خاتمه مستدرک: ۲۳، ۲۴، ۲۵
عوالی اللثالی: ۴۸	الخصال: ۵۶، ۱۶۸
الغدیر: ۱۶۶	دیوان حافظ: ۱۶۱
فرائد الأصول: ۹۳	رساله اجتهاد و تقلید: ۷۴، ۷۷، ۹۲، ۱۴۶
فرهنگ فارسی معین: ۱۲۳	رساله مودت: ۱۵۳، ۱۶۲
قرب الإسناد: ۴۶، ۴۷	رساله نوین: ۷۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۳، ۱۳۷
الكافی، کافی، اصول کافی: ۴۰، ۶۹، ۸۶، ۱۵۸، ۱۷۷	رسالة نکاحیه، کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین
کشکول (شیخ بهایی): ۳۰	بر پیکر مسلمین: ۷۶، ۱۴۴
کلمة الله: ۶۹	رسائل: ۱۲۲، ۱۷۸
کلیات سعدی: ۱۴۸	روح مجرد: ۴۸، ۱۵۴، ۱۶۲
کمال الدین و تمام النعمة: ۱۷۰	روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السّادات،
	روضات الجنّات: ۳۳، ۳۴، ۳۵

- الکنى و الألقاب: ۳۳
 مبسوط: ۱۷۷، ۳۹
 مثنوی معنوی: ۵۳
 مجالس المؤمنین: ۳۳، ۳۴
 مجله راهنما: ۱۴۰
 مجله کاوه: ۱۱۸
 مجله یادگار: ۱۳۶
 مجمع الأمثال: ۶۴
 مجموعه ورّام: ۵۷
 مجموعه آثار دکتر شریعتی: ۱۴۷
 محاسن، المحاسن: ۱۵۳، ۴۸
 المدهش: ۳۳
 مصباح الشریعه: ۲۳، ۲۴
 مصباح المجتهد: ۱۵۱
 مطلع انوار: ۴۱، ۴۸، ۴۹، ۷۵، ۷۷، ۸۵، ۱۶۲
 معادشناسی: ۴۱، ۷۳، ۱۵۲، ۱۶۲
 معالم الدین: ۳۵
 المعجم الكبير: ۱۳۰
 مغنی: ۱۲۲
 مفاتیح الجنان: ۲۰
 مکاسب: ۱۷۸
 من لا یحضره الفقیه: ۱۷۱، ۱۷۷
- مناقب آل أبی طالب علیهم السّلام: ۱۵۳، ۱۷۰
 منهاج الکرامه: ۳۳، ۳۴
 منیه المرید: ۲۴
 مهر تابان: ۴۱، ۶۵، ۷۶
 مهر فروزان: ۶۸
 المیزان فی تفسیر القرآن: ۷۴، ۱۴۵
 نگرشی بر مقاله قبض و بسط تنویریک شریعت:
 ۷۹، ۱۲۲
 نور ملکوت قرآن: ۳۱، ۶۴، ۶۹، ۷۴، ۷۶، ۷۸،
 ۷۹، ۱۱۶ - ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۰، ۱۴۱،
 ۱۴۷، ۱۵۴
 نوروز در جاهلیت و اسلام: ۱۴۳
 نهاییه: ۱۷۷
 نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر: ۱۱۶
 وافی: ۱۷۷
 وسائل الشیعه: ۳۳، ۷۲
 ولایت فقیه در حکومت اسلام: ۲۴، ۳۱، ۶۲،
 ۶۵، ۹۱، ۹۲، ۱۱۱
 هدایه المسترشدين: ۳۵
 هدیه الرازی إلى الامام المجدد الشیرازی: ۶۳

فهرست اماکن، قبائل، فرق

اَئِمَّةُ اَربَعَةَ اَهْلِ سُنَّت: ۱۵۶	أَبِي وَرْد، أَبِي وَرْد خِرَاسَان: ۲۵، ۲۹
آذربایجان: ۱۳۶	إِثْناعشری: ۱۲۹
آل محمد: ۱۸	اروپا: ۷۸، ۷۹
آمریکایی: ۱۴۳	اساتید بزرگ حکمت، مدرّسین حکمت: ۶۴، ۷۵
بغداد: ۳۳	اساتید دانشگاه: ۱۳۵
بنی عباس: ۸۵، ۱۱۵	اساتید: ۱۴۰
پاکستانی: ۱۴۳	اسرائیل: ۱۱۶، ۱۴۴
پان ایرانیسم: ۱۱۹	اسلام: *۸۹، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۷
پان عربیسم: ۱۱۹	أشعری: ۷۹
پروتستان ← مذهب پروتستان	انگلیس، انگلستان: ۶۴، ۷۶، ۷۸، ۱۱۷، ۱۱۸،
تُرشیز: ۱۳۳، ۱۳۶	۱۴۱، ۱۳۳
ترک: ۱۴۳	انگلیسی، انگلیسی‌ها: ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۴۳
ترکستان: ۱۴۸	اهل بغداد: ۳۲، ۳۳
ترکیه: ۱۳۶	اهل تسنن، سنّی: ۲۳، ۱۰۶، ۱۳۱، ۱۵۲، ۱۵۳،
تشیّع، شیعه، شیعیان، مکتب تشیّع، مکتب شیعه،	۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۳
مکتب اهل بیت عصمت، رافضی: ۱۸، ۲۳، ۲۴،	اهل منبر: *۹۰
۸۴، ۸۶، *۸۹، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۸ - ۱۳۱،	ایران: ۷۸، ۱۱۸، ۱۳۲، *۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۳،
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۷	ایرانی: ۱۴۲

رجال الغیب: ۵۳	تصوّف: ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸
رکن: ۱۵۳	جامع الأزهر: ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳
رُوات: ۲۳*	جامعة الأزهر: ۱۲۰، ۱۲۱
روس: ۷۸، ۶۴	جیش یزید: ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
سادات: ۱۲۰	حرم سیدالشهداء: ۱۷۳*
سامراء: ۶۴، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۱۳۴	حلب: ۱۱۶
سبزوار: ۶۱، ۶۲	حوزه‌های علمیّه قم، حوزه‌های قم: ۱۷، ۶۴، ۱۱۸
سرخس: ۲۵	حوزه‌های علمیّه نجف، حوزه نجف: ۱۷، ۴۹*، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۱۱۸
سرداب‌های نمود نجف: ۷۰	خطبا: ۹۰*
سنی ← اهل تسنن	خلفای بنی امیه: ۱۵۴
سیستان: ۱۴۵	خلفای بنی عباس: ۱۵۴
شام: ۱۶۶	خلفای فاطمیون: ۱۲۰
شاهرود: ۴۹*، ۵۰*	خواف: ۱۳۶، ۱۳۷
شریعت پیغمبر آخر الزمان، شریعت سید	خیابان بزرگمهر اصفهان: ۱۴۵
المرسلین: ۲۹، ۵۹	۷۸:
شهداء، شهیدان: ۴۷	دانشجوها، دانشجویان: ۷۸، ۱۴۰
شیعه، شیعیان ← تشیع	دانشکده معقول و منقول: ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰
صحن امیرالمؤمنین: ۶۹، ۷۱	دانشگاهیان: ۱۲۱، ۱۲۲
صحن حرم امام حسن عسکری: ۸۶	دجله بغداد: ۱۲۹
صحن کربلا، صحن مطهر سیدالشهداء: ۴۱، ۶۳	دول استعماری: ۱۳۰
صحن نجف اشرف ← صحن امیرالمؤمنین	دول اسلامی: ۱۳۰
صوفی ← تصوف	دول شیعه: ۱۳۰
صهیونیست: ۷۶	دول کفر: ۱۳۰، ۱۳۴
ضعفاء شیعه: ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸	دول مسلمین: ۱۳۲
طائف: ۱۶۰	ذاکرین ← مدحان
طلاب، طلبه‌ها: ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۴	راویان امامی: ۴۸
طهران: ۷۷، ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۲	

کاشمر: ۱۳۶	عثمانی: ۱۱۷
کاظمین: ۶۴	عجم: ۱۴۳، ۱۴۲
کربلا: ۴۰، ۴۱، ۱۳۴، ۱۳۸	عرب: ۱۴۳، ۱۴۲
کرمانشاه: ۶۱	عرفات: ۱۵۲، ۱۵۶
کعبه (جوف کعبه): ۸۳، ۱۴۸	علماء: ۴۷، ۴۸*
کلامی: ۷۹	علمای اَمت: ۴۸، ۱۰۹
کمبریج: ۱۳۶	علمای حوزه: ۱۲۰
کمونیست‌ها: ۷۷	علمای سنی، علمای اهل سنت: ۱۰۵، ۱۶۳*
کوه أبوقبیس: ۱۵۱، ۱۵۳	علمای سوء: ۵۷*، ۵۸*
کوه حراء: ۱۶۰	علمای فاسد: ۱۱۱
کوه هیمالیا: ۱۵۳	علمای یهود: ۹۴، ۹۶، ۹۹-۱۰۲
مادیین: ۷۷	علویین: ۸۶
متصوِّفه: ۲۴	عوام شیعه: ۱۰۰، ۱۰۷
مُحسَّر: ۱۵۶	عوام یهود: ۹۹-۱۰۲، ۱۰۴
مداحان، ذاکرین: ۹۰*	فارسی: ۱۴۳
مدرِّسین حکمت ← اساتید بزرگ حکمت	فراماسونرها: ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۴
مدرِّسین حوزه: ۱۲۰	فقه‌های شیعه: ۱۰۵
مدرسه سلطانیة سیار: ۶۱	فلسطین: ۱۱۶
مدرسه علوی (طهران): ۱۷۵	فیلسوف: ۱۲۱
مدینه منوره، مدینه: ۸۳، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۷۳*	فیلسوف‌نماها: ۱۲۲
مذهب پروتستان: ۱۴۷	قبر امیرالمؤمنین: ۵۴، ۶۸
مرقد مطهر رسول خدا: ۱۷۳*	قبرستان بقیع: ۱۷۳*
مستشرقین: ۱۱۷	قریه کبودر آهنگ: ۵۲*
مسجد بالاسر: ۷۱	قسطنطنیه: ۱۱۶
مسجد ترک‌ها: ۷۵	قضات: ۱۱۶
مسجد جامع الأزهر: ۱۲۰	قم المقدسه، قم: ۲۰، ۷۶، ۷۷، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹
مسجد خضراء: ۷۱	کاتولیک‌ها: ۱۴۷

مکه: ۲۳*، ۳۱، ۳۳*، ۸۳، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰	مسجد سهله: ۶۷
منافق، منافقین: ۷۲، ۷۳	مسجد شیخ: ۷۵
منی: ۱۵۶	مسجد عمران: ۷۱
موتقین: ۲۳*	مسجد کوفه: ۶۷، ۱۵۵
میدان زابل: ۱۴۵	مسلمین، مسلمانان، مسلمان‌ها: ۱۱۶، ۱۱۷،
میدان زاهدان: ۱۴۵	۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۶۷
ناصبی: ۱۰۸، ۱۰۶، ۸۵	مسیحیت: ۱۱۶
نجف، نجف اشرف: ۳۹، ۴۹*، ۵۰*، ۵۴، ۵۵،	مسیحی‌ها: ۱۴۷
۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۱۳۴، ۱۳۶،	مشروطیت: ۱۳۵
۱۷۶	مشعر: ۱۵۲، ۱۵۶
نصاری، نصرانی: ۷۷، ۹۱*، ۱۱۶، ۱۳۱	مصر: ۱۲۰
همدان: ۱۷۸، ۵۲*	مغول، مغول‌ها: ۱۴۰، ۱۴۱
هندی: ۱۴۳	مقام: ۱۵۳
یهودی، یهود: ۲۸، ۲۹، ۹۱*، ۹۳، ۹۵، ۹۹،	مکتب امام زمان: ۱۴۶
۱۰۳، ۱۳۱	مکتب اهل بیت عصمت ← تشیع
	مکتب تشیع ← تشیع
	مکتب شیعه ← تشیع

فهرست اصطلاحات و موضوعات^۱

اسم محمود: ۱۵۲	آخر الزمان: ۹۶
اصحاب خاص: ۲۹	اجتماع ضدین: ۲۶
اصحاب سر: ۲۳، ۲۹	اجرای حد: ۱۶۷
اصل الوجود: ۷۱	ادب: ۴۱
← حقیقه الحقائق	ادبیات: ۱۷۶
← بی نهایت	← بلاغت
اضلال: ۱۰۸	← فصاحت
اعلمیت: ۶۳*	← مخالفت با زبان عربی
← تقلید	اذان: ۱۵۷
امام: ۱۲۴	اراده: ۲۴
← ولایت	اربعین: ۸۹*
← خلافت	استعمار: ۷۵، ۷۶، ۷۸*، ۱۳۰، ۱۳۲
امانی: ۹۳	اسم اعظم: ۱۵۲
امی: ۹۱*، ۹۳	اسم حمید: ۱۵۲
انتظار فرج: ۱۲۸، ۱۳۱	

← ظهور امام زمان

← غیبت صغری

← غیبت کبری

۱. قابل ذکر است که علامت ← جهت موضوعات مرتبط و ← جهت مترادفات لحاظ شده است.

انجمن‌های ایالتی و ولایتی: ۱۲۰، ۱۴۰	تواضع: ۴۱
اوتاد: ۵۳*	توبه نصوح: ۲۸، ۲۹
أولوالأمر: ۱۲۹، ۲۹	توحید: ۷۶، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۳*
اهانت به بزرگان: ۳۴	توکل: ۲۴
ایمان: ۱۷۵، ۱۷۴، ۶۰	جمعه، يوم الجمعة: ۱۳۲
باطن: ۱۷۴	← يوم العروبة
شئون ظاهری و باطنی: ۱۱۵	جنگ‌های صلیبی: ۱۱۶
← ظاهر	جهاد: ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۸
برکات زمینی: ۶۰	جهاد با نفس: ۱۵۸
برکات سماوی: ۶۰	← دعوت به نفس
بعثت: ۱۵۹	جهنم: ۹۸
← نبوت	حر: ۳۲
بلاغت: ۶۵	حسن ظن: ۲۷
بیعت: ۱۶۹	حضور: ۱۲۴
بین الطلوعین: ۱۷۳*	حفظ احترام و ادب: ۳۹
بی نهایت: ۵۹	← اهانت به بزرگان
پندارهای شیطانی: ۶۹	حفظ شریعت: ۶۱، ۶۸، ۷۲
تاویل: ۱۵۴، ۲۵	حق: ۱۲۹، ۱۵۶
تجلی اعظم: ۱۵۲	تحقق به: ۱۳۱
تجلی جلال: ۵۹	← کشف واقع
تریبون: ۸۸*	حقیقة الحقائق: ۷۱
تسلیم: ۲۴	حقیقت محمدیه: ۷۱
تقلید: ۱۸، ۶۳*، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۱	← سر رحمانی
اجتهاد و: ۹۲	حکمت، فلسفه: ۵۸، ۶۱، ۶۴، ۷۷، ۷۹، ۱۲۱، ۱۲۳
← مرجع تقلید	← علوم معقول
← مرجعیت	حکومت: ۱۵۴
← فتوا	← اسلامی: ۱۱۵
تقوا: ۱۷۴، ۶۰	

درس‌های ریاضی: ۱۲۰	- ظاهری: ۱۵۴
دروس جامعه‌شناسی: ۱۲۱	حمل به صحت: ۷۱
دروس حوزه: ۱۲۱	حمل به ظاهر: ۷۱
تدریس تفسیر: ۶۱، ۷۷	حمیت جاهلیت: ۱۰۲
دروس سطحیه: ۱۲۱	حوزه: ۱۲۱، ۱۲۲
← علوم دانشگاهی	← طلبگی
دروس حکمت: ۶۴، ۷۵، ۷۶	← شهریه
تدریس حکمت: ۷۵	← عمق حوزه و سطحی بودن دانشگاه
دروغ: ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷	خطابه، وعظ، موعظه: ۸۷، ۸۸*، ۹۰*، ۱۱۸
درویش: ۳۶	خطبه: ۹۰*
دشمن: ۱۴۷	خطیب: ۸۸*، ۸۹*
دعوت به نفس: ۷۲	← کیفیت تفهیم و تفهّم
دوائر دولتی: ۵۲*	← مقام مخاطب
دین: ۱۷۶	← شرایط خطیب و منبری
← حفظ شریعت	← منبری
← مذهب و دیانت	← منبر
ذکر مصیبت: ۹۰*	← صدای خوش
← روضه خوانی	خطور: ۶۳*
راوی حدیث: ۱۰۷	← پندارهای شیطانی
راوی حسن: ۴۸	← خیالات
راوی ضعیف: ۴۸	خلافت: ۱۵۶
راوی عادل: ۴۸	خواص شیعه: ۸۴
راوی موثق: ۴۸	← اصحاب خاص
ربانیون: ۴۵	خیالات: ۹۳
رجال الغیب: ۵۳*	دانشگاه: ۱۲۱، ۱۲۲
← اوتاد	← علوم دانشگاهی
رجعت: ۳۶*	درس خواندن: ۱۷۸
رحمت: ۵۹	← طلبگی
رکوع: ۲۴	درس‌های انگلیسی: ۱۲۰

شب یلدا: ۱۴۵	رنسانس: ۱۴۷
شرایط خطیب و منبر: ۸۸*	روایت صحیح: ۴۸
شفاعت کبری: ۱۵۲	روایت مُرسل: ۴۸
شهریه: ۶۷، ۷۷	روایت مرفوع: ۴۸
صحت طریق: ۱۷۵	روایت مُسند: ۴۸
صدای خوش: ۸۸*	روایت مقطوع: ۴۸
صفات اختیاری: ۶۳*	روضه خوانی: ۱۷۳*
صفات نفسانی: ۶۰	ریاست: ۶۳*، ۶۳*، ۹۶
طب: ۱۱۶	ریاضیات: ۱۷۶
طلبگی: ۱۷۸	← درس‌های ریاضی
طهارت: ۲۴	زکات: ۱۶۷
ظاهر: ۱۷۴	زمین شناسی: ۱۱۶
ظهور امام زمان: ۱۳۰	زیارت: ۱۷۲*، ۱۷۳*
عارف: ۵۲*	آداب: ۱۷۲*
عالم غرور: ۶۸	غسل: ۱۷۳*
عالم: ۴۶، ۵۵	نماز: ۱۷۳*
عبادت: ۱۶۵	سال اسلامی: ۱۳۳
عبد: ۳۲	سال شمسی: ۱۳۳
← مقام عبودیت	سال قمری: ۱۳۳
عدالت: ۹۲	← ماه‌های اسلامی
عرفان: ۶۳، ۶۵، ۷۹	← ماه‌های قمری
کلیات: ۶۸	سال‌های اوستایی: ۱۳۳
دروس: ۶۴، ۷۵	سال‌های مجوسی: ۱۳۳
تدریس: ۷۵	ستاره شناسی: ۱۱۶
← عارف	سجود: ۲۴
← لقاء خدا	سرّ رحمانی: ۷۱
← مکاشفه	سنت پیغمبر: ۱۴۴
عزت: ۷۲	سنن مشروعه: ۸۹*

← عصمت: ۱۴۶، ۱۲۸، ۹۱	← حکمت
عقیم: ۱۴۵، ۱۴۴	عمامه گذاری: ۱۲۳
علم: ۱۷، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۱۲۸، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷	عمامه: ۱۱۸
← باطنی: ۱۷۴، ۱۷۵	← ملبس شدن به لباس رسول الله
← باطن	عمق حوزه و سطحی بودن دانشگاه: ۱۲۰
← ظاهر	غیب: ۱۲۴
← ظاهری: ۱۷۴، ۱۷۵	← علم غیب
← باطن	غیبت صغری: ۸۵
← ظاهر	غیبت کبری: ۸۴، ۸۵
← عارف: ۵۲*	فاسق: ۱۰۳
← عارف	فتوا: ۹۲، ۱۴۶
← غیب: ۱۷۶	فرعونیّت: ۵۶
علم و -: ۷۳	فرمول‌های اصولی و اجتهادی: ۱۳۱
انقلاب - ی: ۷۶	فصاحت: ۶۵
تجلیات - ی: ۵۸	فقه: ۱۷۷
حقیقت -: ۴۶	درس‌های -: ۱۲۰
حقیقت - و عالم: ۴۵	درس - و اصول: ۷۶
فضیلت -: ۴۹	درس‌های اصول: ۱۲۰
شرایط -: ۴۹	← فرمول‌های اصولی و اجتهادی
مقام -: ۴۶	← قوانین جزایی
← معرفت	فلسفه ← حکمت
← عالم	قوانین جزائی: ۳۷*
رشته‌ای کردن علوم: ۱۲۳	کتب اصول: ۹۲
علوم دانشگاهی: ۱۲۱	← فقه
علوم معقول: ۶۴	کتب رجال: ۸۴
علوم عقلی: ۶۵	کتب فقهی: ۹۲
دروس معقول: ۷۶	← فقه
دروس فلسفه: ۶۴	کشف واقع، انکشاف واقع: ۴۶، ۱۸

کلام اسلامی: ۷۷	منافق: ۷۲
کلیت آیات قرآن: ۷۴	منبر: ۸۷، ۸۸، ۱۱۸
کیفیت تفهیم و تفهّم: ۳۷*	منبری: ۸۷ - ۹۰*
لقاء خدا: ۱۷۱	منحنی: ۱۷۶
لواء حمد: ۵۵، ۱۵۲	مهرجان: ۱۴۵، ۱۴۶
ماه‌های اسلامی: ۱۳۴، ۱۳۷	نبوت: ۱۶۰، ۱۶۴
ماه‌های قمری: ۱۳۳	نظم و انضباط: ۱۷۲*
مبارزه با اسلام، مقابله با اسلام: ۱۲۰، ۱۴۳	نقر اول: ۱۵۶
مخالفت با زبان عربی: ۱۳۹	نقر دوم: ۱۵۶
مدارا ← ملایمت	نماز: ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹
مذهب و دیانت: ۱۴۱	اول وقت: ۷۱
مرتد: ۱۶۷	تحیّت: ۱۷۳*
مرجعیت: ۶۳، ۶۸	جماعت: ۷۱
مرجع تقلید: ۱۴۶	نوروز: ۱۴۶
مشایخ اجازه: ۴۷، ۴۸	← مهرجان
مشروطیت: ۱۱۸، ۱۳۵	نیت: ۲۴
مصلحت: ۶۹	خلوص نیت: ۱۷۲*
معادله درجه سه: ۱۷۶	واجب الطاعة: ۱۲۹
معرفت: ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۷۳*	وحدت، وحدت کلمه: ۱۱۵، ۱۱۶
معصیت: ۱۶۵	وعظ ← موعظه
مقام تخاطب: ۳۷*	ولایت: ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴،
مقام عبودیت: ۱۵۴	۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳*
مقام فضل: ۵۹	تشریحی: ۱۶۴
مکاشفه: ۴۱	تکوینی: ۱۶۴
ملایمت: ۳۷*، ۳۸*	ویل: ۹۸
ملبس شدن به لباس رسول الله: ۱۲۸	یوم العروبة: ۱۳۲
ملیت: ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۷	

فهرست منابع و مصادر

- القرآن الكريم: المدينة المنورة (خط عثمان طه)
- نهج البلاغه: سيّد رضی أبو الحسن محمد بن حسين بن موسى بن محمد، شرح شيخ محمد عبده، ٤ جلد، ناشر: دار المعرفة للطباعة و النشر، بيروت، بی تا
- اجتهاد و تقليد: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، با تعليقات: آية الله سيّد محمد محسن حسيني طهراني، ناشر: مكتب وحى، طهران، ١٤٣٤ هـ. ق، چاپ اول
- الإحتجاج: أبو منصور أحمد بن عليّ بن أبي طالب طبرسي، تحقيق: سيّد محمد باقر موسى خراساني، ٢ جلد، ناشر: المرتضى، مشهد مقدّس، ١٤٠٣ هـ. ق
- إرشاد القلوب: شيخ أبو محمد حسن بن محمد ديلمى، ٢ جلد، ناشر: الشريف الرضى، قم، ١٤١٢ ق، چاپ اول
- اسرار ملكوت: آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني، ٣ جلد، ناشر: مكتب وحى، طهران، ١٤٣٤ هـ. ق، چاپ اول
- أعيان الشيعة: سيّد محسن امين عاملى، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٦ هـ. ق
- الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة: سيّد رضى الدين على بن موسى بن جعفر بن طاوس، ٣ جلد، ناشر: دفتر تبليغات اسلامى، قم، ١٣٧٦ ش، چاپ اول
- الأمالي: شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن حسن طوسى، ناشر: دار الثقافة، قم، ١٤١٤ ق، چاپ اول
- امام شناسى: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، ١٨ جلد، ناشر: علامه طباطبائي، مشهد مقدّس، ١٤٢٨ هـ. ق، چاپ پنجم

- الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان: ابن طاووس، على بن موسى، ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، ١٤٠٩ هـ. ق، چاپ اول
- انوار الملكوت: علامه آية الله العظمى حاج سيّد محمدحسين حسيني طهراني، با تعليقات: آية الله سيّد محمدمحسن حسيني طهراني، ٢ جلد، ناشر: مكتب وحى، طهران، ١٤٣٥ هـ. ق، چاپ اول
- اوراق تازه ياب مشروطيت و نقش تقى زاده: ايرج افشار، ناشر: جاويدان، طهران، ١٣٥٩ ش، چاپ اول
- الإيضاح: فضل بن شاذان نيشابورى، تحقيق: سيد جلال الدين ارموى، ناشر: انتشارات دانشگاه طهران، طهران، ١٣٦٣ ش
- آيين رستگارى: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيّد محمدحسين حسيني طهراني، ناشر: مكتب وحى، طهران ١٤٣٢ هـ. ق، چاپ اول
- تاريخ الطبرى: أبو جعفر محمد بن جرير الطبرى، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، ناشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٣ هـ. ق، چاپ دوّم
- تاريخ بغداد (مدينة السلام): خطيب بغدادى احمد بن على، تحقيق: عطا مصطفى عبدالقادر، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٧ هـ. ق، چاپ اول
- تاريخ مدينة دمشق: على بن حسن بن هبة الله بن عبدالله شافعى معروف به ابن عساكر، تحقيق: على شيرى، ٨٠ جلد، ناشر: دار الفكر، بيروت، ١٤١٥ هـ. ق
- تذكرة الأولياء: فريد الدين محمد بن عطار نيشابورى، تحقيق: محمد استعلامى، ناشر: ازوار، طهران، ١٣٨٦ ش، چاپ شانزدهم
- التفسير المنسوب الى الإمام أبى محمد الحسن بن على العسكرى عليهم السلام: تحقيق: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، قم، ١٤٠٩ هـ. ق، چاپ اول
- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل: حسين بن محمدتقى نورى، ٢٨ جلد، ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، ١٤٠٨ هـ. ق، چاپ اول
- الخصال: شيخ صدوق أبو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى، تحقيق: على اكبر غفارى، ٢ جلد، ناشر: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرّسين حوزه علميه قم، قم، ١٣٦٢ ش، چاپ اول
- الدرّ النظيم فى مناقب الأئمة اللّهاميم: جمال الدين يوسف بن حاتم شامى، ناشر: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرّسين حوزه علميه قم، قم، ١٤٢٠ هـ. ق، چاپ اول

- دیوان حافظ: با تحقیق حسین پژمان، ناشر: کتابفروشی فروغی، طهران، ۱۳۶۶ ه. ش، چاپ سوم
- رسالة مودت: حضرت علامه آية الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، ناشر: علامه طباطبائی، مشهد مقدس، ۱۴۳۱ ه. ق، چاپ دوم
- رسالة نکاحیه: حضرت علامه آية الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، ناشر: علامه طباطبائی، مشهد مقدس، ۱۴۲۵ ه. ق، چاپ دوم
- رسالة نوین: حضرت علامه آية الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، ناشر: علامه طباطبائی، مشهد مقدس، ۱۴۲۶ ه. ق، چاپ سوم
- روح مجرد: حضرت علامه آية الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، ناشر: علامه طباطبائی، مشهد مقدس، ۱۴۲۵ ه. ق، چاپ هشتم
- روضات الجنات فی العلماء و السادات: میرزا محمدباقر موسوی خوانساری اصفهانی، ۸ جلد، ناشر: انتشارات اسماعیلیان، طهران، ۱۳۹۰ ه. ق، طبع حروفی
- روضة الأنوار عباسی: ملا محمد باقر سبزواری، تحقیق: اسماعیل چنگیزی اردهابی، مرکز نشر میراث مکتوب، طهران، ۱۳۸۳ ش، چاپ دوم
- روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه: محمد تقی بن مقصود علی مجلسی، تحقیق: حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهاردی، ۱۴ جلد، ناشر: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، قم، ۱۴۰۶ ه. ق، چاپ دوم
- ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین علیه السلام: سید علی خان مدنی شیرازی، ۶ جلد، تحقیق: سید محسن حسینی امینی، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، بی تا
- سرّ الفتح ناظر بر پرواز روح: حضرت علامه آية الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، با تعلیقات: آية الله سید محمد محسن حسینی طهرانی، ناشر: مکتب وحی، طهران، ۱۴۳۴ ه. ق، چاپ اول
- سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار: شیخ عباس قمی، تحقیق: مجمع البحوث الإسلامیة با مقدمه و اشراف علی اکبر الهی خراسانی، ناشر: به نشر، وابسته به آستان قدس رضوی علیه السلام، ۴ جلد، بی تا، چاپ اول
- السّنن الکبری: حافظ أبوبکر أحمد بن حسین بن علی بیهقی، ناشر: دار المعرفة، بیروت، ۱۴۱۲ ه. ق
- شاهنامه: ابوالقاسم فردوسی
- شرح نهج البلاغة: عزّ الدین أبوحامد عبدالحمید بن هبة الله مدائنی معروف به ابن أبی الحدید،

- تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، ٢٠ جلد، ناشر: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ١٤٠٤ هـ. ق، چاپ اول
- الصوارم المهرقة فی رد الصواعق المحرقة**: قاضی نورالله بن شریف الدین مرعشی شوشتری، ناشر: نهضت، طهران، ١٣٦٧ هـ. ش
- طرائق الحقائق**: محمد معصوم شیرازی (معصوم علیشاه)، تحقیق: محمد جعفر محبوب، ٣ جلد، ناشر: سنائی، بی تا، چاپ دوم
- عدّة الدّاعی و نجاح السّاعی**: أحمد بن محمد بن فهد حلّی أسدی، تحقیق: احمد موحدی قمی، ناشر: کتابفروشی وجدانی، قم، بی تا
- عوالی اللّثالی العزیزة فی الأحادیث الدّینیة**: محمد بن علی بن ابراهیم أحسانی (ابن أبی جمهور)، با مقدمه آیه الله سید شهاب الدّین نجفی مرعشی، تحقیق: شیخ مجتبی عراقی، ناشر: چاپخانه سید الشهداء علیه السلام، قم، ١٤٠٣ هـ. ق، چاپ اول
- الغدیر فی الكتاب و السنّة و الأدب**: عبد الحسین بن احمد امینی نجفی (علامة امینی)، ١٠ جلد، ناشر: مرکز الغدیر، قم، ١٤١٦ هـ. ق، چاپ اول
- فرائد الأصول**: شیخ مرتضی بن محمد امین انصاری، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ١٤١٦ هـ. ق، چاپ پنجم
- فرهنگ فارسی معین**: دکتر محمد معین
- قرب الإسناد**: عبدالله بن جعفر حمیری، ناشر: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، ١٤١٣ هـ. ق، چاپ اول
- الكافی**: أبو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، تحقیق: علی اکبر غفّاری، ٨ جلد، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، طهران، ١٣٨٨ هـ. ق، چاپ سوم
- الکشکول (کشکول شیخ بهائی)**: شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بهایی، ٣ جلد، ناشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ١٤٠٣ هـ. ق، چاپ ششم
- کلمة الله**: سید حسن شیرازی، ناشر: دار الصادق، بیروت، ١٣٨٩ هـ. ق، چاپ اول
- کلیات سعدی، گلستان**: شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی
- کمال الدین و تمام النّعمة**: شیخ صدوق أبو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، تحقیق: علی اکبر غفّاری، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، طهران، ٢ جلد، ١٣٩٥ هـ. ق
- الکئی و الألقاب**: شیخ عباس قمی، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ١٤٢٩ هـ. ق، چاپ دوم

- مثنوی معنوی: مولانا جلال الدین محمد بن محمد بن حسین بلخی رومی، به خط میرخانانی
 مجالس المؤمنین: قاضی نورالله بن شریف الدین مرعشی شوشتری، ۲ جلد، ناشر: دار الکتب
 الإسلامية، طهران، ۱۳۷۷ ش، چاپ چهارم
 مجله کاوه: سال پنجم، مسلسل شماره ۳۶، به تاریخ جمادی الآخرة ۱۳۳۸ هـ. ق، ۱۴ شهریورماه
 ۱۲۸۹ یزدگردی، ژانویه ۱۹۲۰ م
 مجله یادگار: عباس اقبال آشتیانی، سال اول، شماره ۲، مهر ۱۳۲۳ هـ. ش
 مجمع الأمثال: ابوالفضل احمد بن محمد میدانی، ۲ جلد، ناشر: به نشر وابسته به آستان قدس
 رضوی، مشهد مقدس، ۱۳۶۶ ش
 مجموعه آثار دکتر شریعتی: دکتر علی شریعتی، ۳۶ جلد
 مجموعه ورام (تنبيه الخواطر و نزهة النواظر): ورام بن ابي فراس، مسعود بن عيسى، ۲ جلد،
 ناشر: مکتبه فقیه، قم، ۱۴۱۰ هـ. ق، چاپ اول
 المحاسن و المساوی: احمد بن محمد بن خالد برقی، تحقیق: جلال الدین محدث ارموی، ۲ جلد،
 ناشر: دار الکتب الإسلامية، قم، ۱۳۷۱ هـ. ق، چاپ دوم
 مصباح المتهجد: شیخ طوسی أبو جعفر محمد بن حسن بن علی بن حسن، ناشر: مؤسسه فقه
 الشیعة، بیروت، ۱۴۱۱ ق، چاپ اول
 مطلع انوار (دوره مهذب و محقق مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ): علامه آیه الله العظمی
 حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، با تعلیقات: آیه الله سید محمد محسن حسینی طهرانی،
 ۱۴ جلد، ناشر: مکتب وحی، طهران، ۱۴۳۴ هـ. ق، چاپ اول
 معاد شناسی: علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، ۱۰ جلد، ناشر: نور
 ملکوت قرآن، مشهد مقدس، ۱۴۲۷ هـ. ق، چاپ یازدهم
 المعجم الكبير: حافظ أبو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی، تحقیق: حمدی عبدالمجید السلفی،
 ناشر: دار إحياء التراث العربی، بیروت، بی تا، چاپ دوم
 مفاتيح الجنان: شیخ عباس قمی
 مفاتيح الغیب، فخرالدین أبو عبدالله محمد بن عمر رازی، ناشر: دار إحياء التراث العربی، بیروت،
 ۱۴۲۰ هـ. ق، چاپ سوم
 من لا یحضره الفقیه: شیخ صدوق أبو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، تحقیق: علی اکبر
 غفاری، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، بی تا، چاپ دوم
 مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (مناقب ابن شهر آشوب): أبو جعفر رشید الدین محمد بن

- علی ابن شهر آشوب سروری مازندرانی، ۴ جلد، ناشر: علامه، قم، ۱۳۷۹ هـ. ق، چاپ اول
منهاج الكرامة في معرفة الإمامة: علامه حسين بن يوسف حلي، تحقيق: عبدالرحيم مبارک،
 ناشر: تاسوعا، مشهد مقدس، ۱۳۷۹ هـ. ش
- منية المرید في أدب المفید و المستفيد**: زين الدين بن علي عاملی معروف به شهيد ثانی،
 تحقيق: رضا مختاری، ناشر: بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۰ هـ. ش، چاپ پنجم
- مهرتابان**: علامه آية الله العظمی حاج سيد محمدحسين حسینی طهرانی، ناشر: علامه طباطبائی،
 مشهد مقدس، ۱۴۲۳ هـ. ق، چاپ پنجم
- الميزان في تفسير القرآن**: علامه آية الله سيد محمدحسين طباطبائی، ۲۰ جلد، ناشر: دفتر
 انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، بی تا
- نگرشی بر مقاله بسط و قبض تنويرک شریعت**: حضرت علامه آية الله العظمی حاج سيد
 محمدحسين حسینی طهرانی، ناشر: علامه طباطبائی، مشهد مقدس، ۱۴۲۷ هـ. ق، چاپ دوم
- نهضت های اسلامی در صد ساله اخير**: شهيد مرتضی مطهری، ناشر: صدرا، طهران
- نور ملکوت قرآن**: حضرت علامه آية الله العظمی حاج سيد محمدحسين حسینی طهرانی، ۴
 جلد، ناشر: علامه طباطبائی، مشهد مقدس، ۱۴۲۷ هـ. ق، چاپ سوم
- نوروز در جاهلیت و اسلام**: آية الله حاج سيد محمدمحسن حسینی طهرانی، ناشر: مکتب وحی،
 طهران، ۱۴۳۵ هـ. ق، چاپ اول
- هدية الرازی إلى الإمام المجدد الشیرازی**: آية الله شيخ آقا بزرگ طهرانی، ناشر: مکتبة الميقات،
 طهران، ۱۴۰۳ هـ. ق، طهران
- وسائل الشيعة (تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة)**: شيخ محمد بن حسن حرّ
 عاملی، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، ۳۰ جلد، ۱۴۰۹ هـ. ق، چاپ اول
- ولايت فقيه در حکومت اسلام**: علامه آية الله العظمی حاج سيد محمدحسين حسینی طهرانی، ۴ جلد،
 ناشر: علامه طباطبائی، ۱۴۲۸ هـ. ق، چاپ سوم

آثار منتشره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع

- آثار منتشره حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - که تا کنون به زیور طبع آراسته گردیده، به شرح ذیل است:
- رساله طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان
 - اربعین در فرهنگ شیعه
 - اسرار ملکوت: شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام
 - حریم قدس: مقاله ای در سیر و سلوک إلى الله
 - اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً
 - تعلیقه بر «رسالة فی وجوب صلاة الجمعة عیناً و تعیناً» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - مقدمه و ترجمه «انوار الملکوت»: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی
 - مقدمه و تعلیقات بر مطلع انوار (دوره مهذب و محقق مکتوبات خطی، مراسلات و مواظب): از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
 - مقدمه و تصحیح تفسیر آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - مقدمه و تصحیح آئین رستگاری از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
 - حیات جاوید: شرحی بر وصیت نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام در حاضرین
 - گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة
 - مهر فروزان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
 - مقدمه و تزییلاتی بر سر الفتوح ناظر بر پرواز روح از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج

سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه

● عنوان بصری

● مهر تابناک

● ترجمه و تعلیقات بر «اجتهاد و تقلید» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

● نوروز در جاهلیت و اسلام تحقیقی پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام

● سالک آگاه: بیاناتی پیرامون پیرامون علم و علماء

کتاب در دست تألیف

● سیره صالحان

● نفحات انس

● ارتداد در اسلام

● سیمای عاشورا

۱ - تفسیر (قرآن - حدیث)

انوار الملکوت: این کتاب در ادامه سلسله مباحث «انوار الملکوت» می باشد که توسط مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - طی سخنرانی هایی در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۰ هجری قمری در مسجد قائم طهران، ایراد شده و چکیده آن را در جنگ های خود ثبت نموده بودند. این دست نوشته ها بعد از رحلت ایشان، در دو جلد تنظیم، تحقیق، ترجمه و منتشر گردیده است.

تفسیر آیه نور: این کتاب حاصل بیانات گهربار حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه -

پیرامون تفسیر عرفانی، اخلاقی آیه مبارکه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ در مسجد قائم طهران می باشد، که صوت آن پس از ویرایش و تصحیح به همراه مقدمه ای نفیس از فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به زیور طبع آراسته گردیده است.

حیات جاوید: این کتاب شریف شرح و تفسیری است شیوا و رسا بر وصیت نامه

معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به فرزندشان امام حسن مجتبی علیهما السلام که در بازگشت از جنگ صفین در منطقه ای به نام حاضرین بیان فرمودند.

عنوان بصری: این مجموعه مشتمل بر متن سخنرانی هایی است که حضرت آیه الله حاج

سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - تحت عنوان «شرح حدیث عنوان بصری» طی سالیان متمادی برای اعزه و احبه از شائقین مسلک و مکتب عرفان و توحید مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - بیان فرمودند که شرح مبسوط آن تحت عنوان *سرار ملکوت* به قلم خود ایشان تنظیم و تبویب گردیده است.

۲- ادعیه و اخلاق

آیین رستگاری: این کتاب حاصل بیانات ارزشمند حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون ارکان، آداب و امور لازمه سیر و سلوک إلی الله است که برای یکی از اصدقای ایمانی خویش بیان فرموده‌اند، که صوت پیاده شده آن، به همراه مقدمه و تصحیحات فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به زیور طبع آراسته گردیده است.

سالک آگاه: کتاب حاضر.

۳- کلام، فلسفه و عرفان

اسرار ملکوت: این اثر شرحی است بر حدیث امام جعفر صادق علیه السلام به روایت «عنوان بصری» که عمل به مضامین آن از دیرباز مد نظر علمای بزرگ عرفان و اخلاق بوده است که تاکنون سه مجلد از آن به انتشار رسیده است. این مجموعه بهترین مبین و معرف افکار و مبانی سلوکی مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می‌باشد.

حریم قدس: مقاله‌ای است که توسط حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به عنوان مقدمه‌ای بر ترجمه فرانسوی کتاب شریف «لب اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب» تألیف حضرت علامه طهرانی - قدس الله سره - نگارش یافته است.

سر الفتح ناظر بر پرواز روح: این کتاب مقاله‌ای است ناظر بر کتاب پرواز روح که از خامه علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - تراوش یافته و به تبیین انظار و آرای متعالی مکتب عرفان و توحید در نهایت سیر تکاملی بشر پرداخته است. لیکن از آنجا که این مقاله تا زمان ارتحال حضرت علامه، به چاپ نرسیده بود و بسیاری از مباحث آن نیازمند بسط و گسترش و تبیین و توضیح بیشتر بود؛ لذا حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - این مقاله را مقرون به مقدمه و تعلیقاتی بس نفیس نموده‌اند.

گلشن اسرار: این کتاب شرحی بر حکمت متعالیه صدر المتألهین شیرازی است که توسط مؤلف محترم در دروس خارج فلسفه بیان شده است.

افق وحی: این کتاب نقد نظریات و پاسخ به شبهات دکتر عبدالکریم سروش پیرامون وحی و رسالت می‌باشد. از آنجا که پاسخ برخی از بزرگان و فضلاء به این شبهات، خود دارای نقاطی شبهه‌برانگیز و حتی خارج از حیطه مورد بحث بوده و باعث تقریر و تثبیت نظریات صاحب مقاله می‌شد، مؤلف محترم تأملی هم در این پاسخ‌ها نموده‌اند.

۴- فقه و اصول

رسالة طهارت انسان: این رساله خلاصه مباحثی پیرامون بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان است که مؤلف محترم در درس خارج فقه ایراد و سپس با قلمی شیوا تحریر نموده‌اند.

اجماع: این اثر نگرشی است بنیادین و متقن به مسأله اجماع، یکی از ادله اربعه فقاہت و اجتهاد که بدون داشتن اصل و ریشه‌ای الهی، در فقه شیعی راه یافته و به معارضه با ادله متقنه الهیه پرداخته است.

صلاة الجمعة: این رساله فقهی که به زبان عربی تألیف گردیده است، تقریرات درس خارج فقه حضرت آیه الله الحجة سید محمود شاهرودی می‌باشد که توسط حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - نگارش یافته و به ضمیمه تعلیقات معلق محترم به زیور طبع آراسته گردیده است.

اجتهاد و تقلید: این کتاب حاوی تقریر بحث‌ها و درس‌های مرحوم آیه الله العظمی شیخ حسین حلّی در حوزه علمیه نجف به تحریر حضرت آیه الله العظمی علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - می‌باشد. صدور چنین مطالبی از شخصی مثل مرحوم حلّی در آن حوزه و با آن فضای محدود در عرصه‌های تحقیق متحیر کننده است. معلق محترم با ترجمه، توضیح و تعلیقاتی بر اتقان این اثر افزوده‌اند.

این کتاب با عنوان *الدر النضید فی الاجتهاد و التقلید* نیز به عربی منتشر شده است.

نوروز در جاهلیت و اسلام: این اثر تحقیقی است پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام که مؤلف محترم از منظر عقل و شرع و بر اساس مبانی و مطالب والد بزگوارشان، به تحلیلی شیوا و جامع درباره نوروز و بدعت‌های وارده در دین مقدس اسلام پرداخته‌اند.

۵- تاریخی، اجتماعی

أربعین در فرهنگ شیعه: در این رساله عنوان «أربعین» در فرهنگ شیعه از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گرفته و به اثبات رسیده که این عنوان از مختصات حضرت سیدالشهداء علیه السلام است.

۶- یادنامه و تذکره، رجال

مهر فروزان: این کتاب، نمایی اجمالی از شخصیت علمی و عرفانی و اخلاقی عارف بالله حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - می‌باشد، که توسط مؤلف محترم به رشته تحریر درآمده است.

این کتاب با عنوان *الشمس المنيرة* به عربی نیز ترجمه شده است.

مهر تابناک: مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله سره - و فرزند بزرگوارشان آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به مناسبت های مختلف از شمه ای از احوالات و تاریخ حیات پر برکت حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبایی - قدس الله نفسه الزکیه - برای بیان مطالب راقی و متعالی مکتب عرفان بهره برده اند، که مناسب دیده شد این مطالب ارزنده در مجموعه ای جمع آوری و در اختیار مشتاقان معرفت و رهجویان مسیر حقیقت قرار گیرد.

۷- دوره محقق و مهذب مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ

مطلع انوار: این موسوعه گرانسنگ حاصل دست نوشته ها و ثمره عمر شریف حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - می باشد که تحت عنوان مکتوبات و مراسلات و مواعظ جمع آوری نموده بودند، که پس از رحلت ایشان به صورت محقق، مهذب و موبوب در چهارده مجلد به همراه مقدمه، تصحیح و تعلیقه های نفیس فرزند ایشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - آماده طبع و نشر گردیده است.

أهم مباحث مجلدات آن به شرح ذیل است:

جلد اول: مراسلات، ملاقات ها و احوالات شخصی مؤلف محترم به قلم خود؛ قصص و حکایات اخلاقی و عرفانی، تاریخی و اجتماعی.

جلد دوم: مختصری است از ترجمه و تذکره اساتید اخلاق و عرفان مؤلف محترم.

جلد سوم: ترجمه و تذکره عده ای از بزرگان و علماء و شخصیت های تأثیرگذار.

جلد چهارم: عبادات و ادعیه و اخلاق.

جلد پنجم: ابحاث فلسفی و عرفانی؛ هیئت و نجوم و علوم غریبه؛ ادبی و بلاغی.

جلد ششم: اجازه نامه های روایی و اجتهادی مؤلف؛ مباحث تفسیری و روایی.

جلد هفتم: ابحاث فقهی (فقه خاصه، عامه و مقارن) و مباحث اصولی.

جلد هشتم: ابحاث کلامی (مبدأ، معاد، مساوی).

جلد نهم: ابحاث کلامی (پیرامون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام).

جلد دهم: یادداشت ها و برگزیده هایی از کتب تاریخی و اجتماعی.

جلد یازدهم: ابحاث رجالی؛ متفرقات (پزشکی، لطائف و...).

جلد دوازدهم و سیزدهم: خلاصه مواعظ مؤلف در ماه مبارک رمضان سنه ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ قمری.

جلد چهاردهم: فهارس عامه این موسوعه (آیات و روایات، اشعار و اعلام و...).

نرم افزار

آوای ملکوت: این مجموعه صوتی (در چهار DVD) سخنرانی‌های حضرت علامه آیه‌الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - و حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - را شامل می‌شود.

کیمیای سعادت: این مجموعه شامل آثار علمی و معرفتی حضرت علامه آیه‌الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی و اکثر تألیفات استاد علمی و مربی سلوکی ایشان، حضرت علامه سید محمد حسین طباطبایی - رضوان الله علیهما - و مجموعه تألیفات و بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - در شرح حدیث عنوان بصری و دعای ابو حمزه و سایر معارف اسلامی می‌باشد.

آثار در دست تألیف:

نفحات انس: در این نوشتار، بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - که به بهانه تبیین شخصیت عارف کامل حضرت حاج سید هاشم حداد - قدس الله نفسه الزکیه - ایراد شده است، به طرح دقیق آموزه‌های اصیل عرفانی به خصوص بحث انسان کامل و حجیت سیره و فعل ولی مطلق الهی و ملازمت روحی و معیت او با ائمه اطهار علیهم السلام می‌پردازد.

سیمای عاشورا: واقعه عاشورا با تمام ظرائف و لطائفی که در آن نهفته است موجب پیدایش نگرش‌ها و دیدگاه‌های متفاوتی در محتوا و کنه و ماهیت آن شده است. در این نوشتار سعی بر آن شده است که منظر عرفای الهی و اولیای او را نسبت به این حماسه تاریخ، روشن سازد و تعریفی نوظهور از داستان کربلا ارائه دهد و تفسیری نوین از اهداف و مقاصد و هویت عاشورا به طالبان و پیوندگان مکتب حسینی بنمایاند و چهره‌ای دلربا از قامت رعنا سالار شهیدان در دیدگاه اهل نظر و معرفت ترسیم نماید؛ بمنه و کرمه.

سیره صالحان: این کتاب که محصول سخنرانی‌های حضرت آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - در جلسات شب‌های ماه مبارک رمضان سنه ۱۴۳۳ می‌باشد، به تبیین و تقریر حجیت قول و فعل اولیای الهی و منجزیت آن نسبت به دیگران و کیفیت استفاده او از انوار باهره ولایت پرداخته است.

ارتداد در اسلام: در این کتاب بحث جامعی از حکم ارتداد و کیفیت تحقق آن و آراء و دیدگاه‌های مکاتب مختلف در قبال این موضوع به میان خواهد آمد.